



گویش کلهری

تالیف
حمید خانیان

33

33

33

33

33

33

33

33

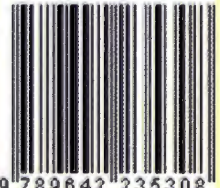
33

33

گوش کلهری یکی از گوش‌های زبان کردی است، که گویشوران آن در ایران به صورت متمرکز در دو استان کرمانشاه و ایلام ساکنند و عده‌ای نیز به طور پراکنده در سایر شهرهای ایران و عراق زندگی می‌کنند. در این پژوهش تمرکز ما بر روی کلهرهایی است که به این گوش تکلم می‌کنند؛ در این بین در استان کرمانشاه مردم شهرهای گیلان‌غرب با تمامی توابع آن صددرصد، سوما و توابع آن نیز صددرصد و جمعیتی از مردم شهر کرمانشاه، ماهیدشت، اسلام‌آباد، سرپل ذهاب و قصرشیرین نیز به گوش کلهری تکلم می‌کنند و در استان ایلام شهر ایوان با تمامی توابع و حومه آن صددرصد به این گوش تکلم می‌کنند، همچنین در دهستان «زنگوان» کلهرهای مامنه به گوش کلهری تکلم می‌کنند.

باتوجه به این که تاکنون در خصوص مردم کلهر و گوش آن‌ها تحقیق خاص و جامعی انجام نگرفته و در مجامع علمی خصوصاً زبان‌شناسی ناشناخته مانده‌اند، نگارنده که یکی از گویشوران کلهری است، خلاء موجود را احساس کرده و به این پژوهش اقدام نموده که به روش توصیفی و با استفاده از شگرد‌های (تکنیک‌های) مشاهده مشارکتی و مصاحبه و همچنین مدارک و اسناد موجود (بسیار ناچیز) اطلاعات لازم را جمع‌آوری و براساس فراوانی داده‌ها تجزیه و تحلیل گردید و حاصل کار کتاب حاضر است که مشتمل بر اتیمولوژی واژه کلهر، پیشینه تاریخی، طوایف و تیره‌ها، جمعیت، مسکن، باورها، آداب و رسوم، آواشناسی، صرف، نحو و تعدادی از لغات و اصطلاحات اصیل کلهری می‌باشد.

ISBN: 978-964-223-530-8



9 789642 235308

۶۱۷-

۶۲۲۳۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گوش کلهری

تألیف :

دکتر حمید خانیان

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

واحد ایلام

خانیاں، حمید

گوش کلہری / تالیف حمید خانیاں ایلام: دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام، ۱۳۸۸.

ص ۲۰۷.

شابک: ۹۷۸ ۹۶۴ ۴۲۳ ۵۳۰ ۸

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

واژه نامہ.

کتابنامہ: ص.

۱. گوش کلہری ایران ایلام

نام کتاب: گوش کلہری

تالیف: دکتر حمید خانیاں

صفحہ آرائی: محمد کرم پور

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی

چاپ اول: بہار ۱۳۸۹

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۵۳۰-۸

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

ناشر: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام

(ایلام، انتہای بلوار دانشجو، ص.پ: ۴۴۷ کد پستی: ۳۳۱۴۵-۶۹۳۱۱، تلفن: ۸-۲۲۲۷۵۲۶ و

تلفکس: ۲۲۲۷۵۳۱) دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

ʔêgar la xwanə karaməd wa dasə xali žəyam
ʔêgar ʔâxər ham dasə xâli wa həzurəd cəyam

Ya niya kə bê daslâtəm yâ faqiru nadârm
Yâ kə mənîŝ nyacüwanəm tuŝəgə rêyêg wał xwamâ bârəm

Zânəm kə gawry jənâbəd ji sawqâtə safar niya
Tuŝəg rê wa mâtə kariməg bərdən xwaŝ manzar niya

marhum yahyâ xâniyân

فهرست مطالب

۵	مقدمه
	فصل اول : کلیات
۹	واژه ی کلهر
۱۰	اصل و تبار کلهر ها
۱۱	ایل کلهر از نظر تاریخی
۱۲	تیره های ایل کلهر
۱۸	جمعیت
۲۱	مسکن
۲۹	گاهنامه کلهری
۳۲	چله ها و مناسبت ها
۳۳	روزهای هفته
۳۴	فصول و ماه ها
۳۵	باورها و عقاید عامیانه
	فصل دوم : بررسی آوا شناختی و واجشناسی
۴۵	صدا ها
۴۵	همخوان ها
۴۸	نیم واکه ها
۵۰	واکه ها
۵۰	واکه های مرکب
۵۱	ساختمان هجا
	فصل سوم : صرف (ساخت واژه)
۵۵	اسم

۵۷	ضمیر
۶۱	صفت
۶۴	فعل
۶۴	صرف افعال
۹۲	حرف
۹۴	نشانه ها
۹۵	صوت

فصل چهارم: نحو (ساخت جمله)

۹۹	جمله
۹۹	انواع جمله از نظر فعل
۹۹	انواع جمله از نظر پیام و شیوه ی بیان
۱۰۰	ارکان جمله
۱۰۲	قید
۱۰۲	انواع قید

فصل پنجم: پیوست ها

۱۰۷	نمونه هایی از آواز محلی هوره
۱۰۹	ترانه ها
۱۱۴	شعرها
۱۳۷	داستان
۱۴۶	جدول های مناطق کلهر نشین
۱۶۷	لغات و اصطلاحات
۲۰۲	کتاب نامه

پیشگفتار

آن گاه که فرصتی پیش می آید و به هر سببی از آن بهره نبریم و سپری شود، آیا وقتی که به خود می آییم تا سف نمی خوریم؟ آیا نمی دانیم که آیندگان در باره ی ما چه قضاوتی می کنند. پس استفاده از فرصت برای حفظ گنجینه های ارزشمند کشورمان که گویش ها یکی از آن ها هستند نه تنها خدمت به خویش و جامعه ی کنونی ایران است، بلکه آیندگان هم به ما و گذشته ی خویش و آن چه به آن ها سپرده می شود افتخار خواهند کرد، آن گونه که ما امروزه به مقاطعی از گذشته ایران می بالیم و از ادواری می نالیم.

برای نگارنده نیز فرصتی پیش آمد تا در این راستا اندکی در خصوص « گویش کلهری » و گویشوران آن بکاوم و حاصل آن، اثر حاضر است که به کوشندگان این راه و خوانندگان عزیز تقدیم می شود.

حمید خانیان

بهمن هزار و سیصد و هشتاد و هفت

مقدمه

گوش کلهری یکی از گویش‌های زبان کردی است که مانند سایر گویش‌های ایران تحت نفوذ فارسی‌نو بوده، چون فارسی‌نو یگانه زبان رسمی ایران از آغاز دوره اسلامی تاکنون بوده و در همه گویش‌های ایرانی نفوذ داشته است، این نفوذ و تأثیر به علل مختلف در بعضی از گویش‌ها بیشتر و در بعضی کم‌تر بوده و گاهی کهن و زمانی تازه است.

اگر به بررسی تأثیر زبان فارسی بر گویش کلهری پردازیم هر چه به زمان کنونی نزدیک‌تر شویم پی می‌بریم که این تأثیر بیشتر شده است؛ مثلاً، در حدود دو دهه پیش، اکثر گویشوران آن به «کف دست»، «قه پال» *qapâl* می‌گفتند ولی امروز اکثراً «کف دس = *kafêdas*» می‌گویند و ... حتی گویش‌ور نوجوان امروزی این گویش شاید معنی «قه پال» را هم نداند. از طرفی در دهه‌های اخیر روند زوال گویش‌های محلی در ایران، شتاب بیشتری گرفته است که با زوال و مرگ هر گویش گنجینه‌ای از فرهنگ ایرانی نابود می‌شود، بنابراین لازم است که گویش‌ها قبل از نابودی ثبت و ضبط شوند.

گویشوران کلهری در ایران در دو استان کرمانشاه و ایلام زندگی می‌کنند و عده‌ای نیز در سایر شهرهای ایران و عراق پراکنده هستند.

اما در این تحقیق تمرکز ما بر روی مردم مناطقی است که دقیقاً به این نام (کلههر) خوانده می‌شوند و گویش آن‌ها نیز به کلههری معروف است و به این گویش نیز تکلم می‌کنند. در این بین

در استان کرمانشاه مردم شهرهای گیلان غرب با تمامی توابع آن صددرصد، سومار و توابع آن نیز صددرصد و جمعیتی از مردم شهر کرمانشاه، ماهیدشت، اسلام آباد، سرپل ذهاب و قصرشیرین به گویش کلهری تکلم می کنند و در استان ایلام شهر ایوان با تمامی توابع و حومه آن صددرصد به این گویش تکلم می کنند، همچنین در دهستان «زنگوان» کلهرهای مامنه به گویش کلهری تکلم می کنند.

اکثر مردم کلهرمسلمان و داری مذهب تشیع (شیعه دوازده امامی) هستند البته در اسلام آباد غرب طایفه منشی پیرو مذهب اهل حق (علی الهی) هستند و آن عده که در سقز ساکن هستند پیرو مذهب اهل تسنن می باشند و همین طور سایر کلهرهایی که در مناطق مختلف ایران و خارج از ایران (خصوصاً عراق) اقامت گزیده اند به این بستگی دارد که در اصل از کدام یک از مناطق ایران کوچ کرده اند که طبق اطلاعات بدست آمده آنان هم اکثراً شیعه دوازده امامی هستند.

باتوجه به این که تاکنون در خصوص مردم کلهر و گویش آن ها تحقیق خاص و جامعی انجام نگرفته و در مجامع علمی خصوصاً زبان شناسی ناشناخته مانده است، نگارنده که یکی از گویشوران کلهری است، خلاء موجود را احساس کردم و در این راستا به این پژوهش اقدام کردم که به روش توصیفی و اسنادی و با استفاده از شگرد های (تکنیک های) مشاهده مشارکتی و مصاحبه و همچنین مدارک و اسناد موجود اطلاعات لازم را جمع آوری و براساس فراوانی داده ها تجزیه و تحلیل گردید و حاصل کار کتاب حاضر است که مشتمل بر پیشینه تاریخی، طوایف و تیره ها، جمعیت، مسکن، باورها، آداب و رسوم، آواشناسی، صرف، نحو و تعدادی لغات و اصطلاحات اصیل کلهری می باشد و به فرهنگ دوستان عزیز تقدیم می شود.

فصل اول

کلیات

واژه ی کلهر (Kalhor)

به صراحت می توان گفت که تلفظ این واژه به این صورت فارسی است، زیرا گویش کلهری فاقد واکه ی /o/ است و گویشوران کلهری هم در محاوره لفظ *kałəř* را بکار می برند، پس *kalhor* واژه ای فارسی است که فارس زبان ها به کار برده اند و مکتوب شده و امروزه نیز متداول گردیده است؛ شاید فارس زبان ها در تلفظ این واژه به علت آن که «*k*» و «*ř*» در زبان فارسی وجود ندارد و این دو صدا مخصوص گویش کلهری است، برای سهولت در تلفظ و نوشتن و یا به دلایل دیگر، به صورت *kalhor* ثبت و ضبط کرده اند.

لفظ دیگری که مردم کرد زبان منطقه «اهل حق» و «گوران» برای مردم این ایل به کار می برند *kał wəř* است که در گویش آن ها قسمت اول آن (*kał*) به معنی بز کوهی نر است و قسمت دوم آن (*wəř*) دارای دو معنی است که یکی به معنی بُرنده و کُشنده و دیگر به معنی گنج و مست است اگر هر کدام از این دو معنی را برای آن تصور کنیم صحیح به نظر می رسد و با قسمت اول آن تناسب دارد اما معنی اول با توجه به قراین مقبول تر است، چون مردم این ایل در رشته کوه های زاگرس زندگی کرده اند و شکار کردن و کُشتن آهو و بز کوهی برای آن ها زمانی جزو افتخارات بوده است، طوری که در تیراندازی شهره ی خاص و عام بوده اند؛ همچنین نام یکی از روستاهای این ایل هم اکنون (*kałkwəř*) است یعنی کُشنده کل. و اگر معنی دوم را تصور کنیم باز هم با توجه به این که مردم این ایل در قدیم و اکنون نیز در بین سایر ایل ها سرآمد بوده اند و بزرگترین ایل غرب کشور هم بوده طوری که در برهه هایی از زمان رهبری سایر ایلات را داشته اند، لذا مست و مغرور و بی باک و جسور بوده اند که شاید به همین سبب مردم کُرد زبان هم جوار (اهل حق و گوران) این لفظ را بر آن ها اطلاق کرده اند.

بعضی از مردم منطقه لفظ *kałhəř* را به کار می برند که تحت تأثیر زبان فارسی و از آن جا که گویش کلهری فاقد واکه /o/ است و به جای آن از صدای /ə/ استفاده می شود، با اندکی تغییر *həř* تبدیل به *həř* گردیده است؛ البته در گویش کلهری از این گونه تبدیل ها زیاد وجود دارد؛ مثلاً، حُر (اسم خاص) را حِر (*həř*) تلفظ می کنند.

همچنین در این گویش *həř* یکی از اصوات است که برای راندن و جمع کردن گوسفندان بکار می رود و در ترکیب با بعضی کلمات نیز به کار رفته از آن جمله *məlhəř* (به

معنی زورگو، گردن کلفت، بی‌باک). همان طوری که ذکر شد گویشوران کلهری، لفظ *kaṭəř* را بکار می‌برند، لذا احتمال دیگر این است که این واژه در اصل *kaṭgəř* (گیرنده کل، قاتل کل، کشنده کل) بوده که طبق تحولات آوایی زبان های ایرانی (*g > (hr) > ʔ / ɣ*) تغییر یافته است.

بر اساس آن چه که بیان شد واژه‌ای است مرکب که قسمت اول آن (*kaṭ*) هم در زبان فارسی و هم در گویش کلهری به معنی بز کوهی نر است و در این مورد اختلاف نظر وجود ندارد و در همه مواردی که ذکر شده دارای معنی یکسان و تلفظ آن نیز *ka t* است. اما قسمت دوم آن باعث اختلاف نظر شده و دارای چهار تلفظ است^۱ البته اگر توسعه‌اً به معنی آن‌ها (کشنده، مست و مغرور، بی‌باک) بنگریم می‌توان نتیجه گرفت که هم معنی هستند و در کل می‌توان همان لفظ *kaṭəř* را به عنوان تلفظ سوهان خورده و اصلی آن پذیرفت و آن را به «جنس نر (مجازاً مرد) شجاع، مرد آزاد، مرد نیرومند، مرد شکارچی و مرد جنگ جو» معنی کرد.

اصل و تبار کلهرها

طبق افسانه‌ای، کلهرها نسبت خود را به گودرز پسر گشواد که در روزگار پادشاهان کیانی والی شهر بابل بوده، می‌رسانند که پس از وی پسرش «رهام» به حکومت بابل رسید، رهام به فرمان بهمن پسر اسفندیار کیانی به شام، بیت المقدس و مصر لشکر کشید، خرابی و قتل بسیار کرد و چندان از قوم بنی اسرائیل را کشت که از خون آنان آسیاب به گردش در آمد. مورخان رهام را همان نبوکدنصر یا بخت‌النصر (۵۶۲-۶۰۴ ق.م) تعبیر کرده‌اند. از آن زمان حکومت قسمتی از غرب ایران در دست اولاد آنان یعنی بزرگان کلهر بوده است (افشار سیستانی، ۱۳۷۲ ص ۱۱۹۱). همچنین آورده‌اند که فرهاد کوه کن از این طایف است و نسبت آنان از قراری که عده‌ای می‌گویند به کلاه‌هور (*kalâhur*) که نام پهلوانی است معاصر کیکاووس منتهی می‌شود (صفی‌زاده، ۱۳۸۰ ص ۱۳۰)

۱. *həř*، *wəř*، *əř*، *hoř*

. فردوسی می گوید:

سواری که نامش کلاهور بود/ که مازندران زو پر از شور بود

بسان پلنگ ژیان بدخوی/ نکردی جز از جنگ هیچ آرزوی (شاهنامه ۱۳ ص ۳۶۲)

برخی از محققان معتقدند که کلهر و باجلان دو تیره ی غالب گوران هستند که در محدوده ی کنونی بر قسمت هایی از عشیره ی بزرگ گوران تسلط یافته اند و به تدریج به سبب تجزیه ی ایلات مزبور، گستره ی سلطه آنان به نام های کلهر و باجلان خوانده شده است و شعبه سوم که باقیمانده ی گوران بزرگ بوده است با همان نام (گوران) شناخته می شده است. مرکز اصلی گوران و کلهر که در واقع دژ دفاعی و پایگاه نظامی آنان شمرده شده؛ قلعه ی پلنگان بوده است که در دامنه شرقی کوه شاهو در شرق اورامان در محدوده ی ژاورود کنونی هنوز بقایای آن پابرجاست (محمدعلی سلطانی ۱۳۷۲ ص ۳۲۳).

ایل کلهر از نظر تاریخی

بنا بر آنچه که از منابع موجود به دست آمده اشاره مستند و مکتوب به ایل کلهر به عصر صفویه و به زمان شاه طهماسب برمی گردد و تا قبل از این تاریخ در منابع و مستندات مکتوب، اسمی از این ایل به میان نیامده است.

از ابتدای دوره ی سلطنت شاه طهماسب اول (۹۸۴ - ۹۳۰ ه. ق. = ۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ م) وقایع نامه ها بر حسب موقع از حاکم کُردهای کلهر سخن می گویند (رُهر بُرن ۲۵۳۷ ص ۱۰). البته این ایل از قدیم الایام به صورت انبوه در غرب کشور ایران زندگی کرده و به عنوان یکی از بزرگترین و قدرتمندترین ایلات ایران مطرح بوده است.

ایل کلهر از روزگار باستان، در غرب کشور ایران و در دامنه سلسله کوه زاگرس می زیسته و دارای فرهنگ و تاریخی کهن می باشد و همیشه به عنوان یکی از بزرگترین ایلات قدرتمند در ایران زمین مطرح بوده است (افشار ۱۳۸۱ ص ۱۱۹۱). مینورسکی معتقد است که ایل کلهر پیش از روی کار آمدن صفویه تا ابتدای حکومت شاه طهماسب اول (۹۸۴ - ۹۳۰ ه. ق) دارای موقعیتی تقریباً مستقل یا خودمختار بوده است. بعدها با دربار ارتباط پیدا کرده و ۵۰۰ نفر «یا ساقی» را آماده خدمت در ارتش صفوی کرده است (جعفریگی ۱۳۷۲ ص ۴۸). عشایر کلهر بین کرمانشاهان و مرز

ایران ساکن بودند، گویا در ابتدای امر، نفوذ ایران در آن‌ها اندک بوده است. ضمن وقایع سال ۹۵۰=۴۱۵۴۳م مآخذ چنین می‌گویند که گروهی برای تنبیه عشایر کلهر که همواره یاغی بوده‌اند، فرستاده شد (زهربرن ۲۵۳۷ ص ۱۰).

بنابر آنچه که بیان شد می‌توان گفت که ایل کلهر قبل از آن که در منابع و مآخذ از آن‌ها یاد شود، در منطقه غرب کشور به صورت مستقل و بدون آن که تحت سلطه حکومتی باشند، زندگی کرده‌اند.

تیره‌های ایل کلهر

در این قسمت لازم است ابتدا ایل را تعریف کنیم، سپس واحدهای تشکیل دهنده ایل را مشخص کنیم و بعد از آن به ذکر تیره‌ها بپردازیم:

ایل واژه‌ای است ترکی مغولی که هم به جای اسم و هم به جای صفت به کار می‌رود و معنی آن صلح، انقیاد، قوم، طایفه، ملت، رعیت و مردم می‌باشد. این لغت از عهد مغول در تاریخ ایران مکرر به کار رفته و ایلی به معنی انقیاد و متابعت نیز استعمال شده است. به زبان سامی ایل به معنی خداست و ایل، ریشه سامی واژه الله (صورت اختصاری کلمه الاله) است که مفهوم خدا را می‌رساند همچنین واژه ایل در زبان اروپایی namade گفته می‌شود که از زبان یونانی گرفته شده و به معنی چرانیدن و کسانانی که در جستجوی مرتع می‌باشند، آمده است. لغت عشیره که مترادف ایل می‌باشد واژه‌ای عربی و به معنی برادران و تبار و نزدیکان از جانب آبا (=پدران) می‌باشد و جمع آن عشایر و عشیرات است (افشار، ۱۳۶۶ ص ۱۱).

آنچه که بیان شد تعریف لغوی ایل بود اما در اصطلاح (آن گونه که مردم کلهر باور دارند) ایل یک واحد اجتماعی است که از مجموع تیره‌ها و طوایف تشکیل شده است.

این ایل از واحدهای کوچک تر به ترتیب زیر تشکیل یافته (از کوچک به بزرگ):

۱. Mâł: کوچک ترین واحد اجتماعی ایل می‌باشد که به دختر و پسر بعد از ازدواج و استقلال خانواده اطلاق می‌شود به عبارت دیگر به هر خانوار یک mâł گفته می‌شود.

۲. Xəł: به اجتماع چند mâł که معمولاً از لحاظ نسبی با هم برادر هستند، خل می‌گویند.

۳. Huz یا təxmâra: از چند Xəɭ تشکیل می‌شود که معمولاً یک جد مشترک دارند.
۴. Tâyəfa (طایفه): یک یا چند Huz که در یک محل زندگی کنند، که ممکن است در بین آن‌ها روابط نسبی یا سببی باشد یا نباشد، حتی در بین آن‌ها خانوارهایی از تیره‌های دیگر نیز باشد، Tâyəfa می‌گویند.

۵. Tira: از مجموع چند طایفه یک تیره تشکیل می‌شود.

بعضی از پژوهشگران در تحقیقات خود به تقسیم‌بندی تیره‌ها و طوایف این ایل پرداخته‌اند که تحقیق آن‌ها نه تنها جامع نبوده، بلکه بعضی از آن‌ها بین طایفه و تیره تفاوت قائل نشده‌اند و یا استناد آن‌ها تنها به تقسیم‌بندی‌ها قدیم‌الایام^۳ بوده که مبنای خاصی نداشته (یعنی تعریف دقیقی از واحدهای تشکیل دهنده ایل به عمل نیامده و بیشتر ذوقی بوده) و یا اطلاعات آن‌ها ناقص بوده و به محدوده خاصی از ایل اطلاق گردیده است. در اینجا برای آگاهی کامل از تیره‌ها و طوایف سنتی ایل ابتدا بعضی از این تقسیمات را آورده، سپس چون تیره‌ها و طوایف به مقتضای زمان دستخوش تغییرات مختلفی شده‌اند وضعیت کنونی ایل کلهر را بر اساس محل سکونت و جمعیت‌شان به تفکیک بیان می‌شود؛ یعنی، بدون توجه به واحدهای تشکیل دهنده آن و صرفاً بر اساس سرشماری‌ها و وضعیت موجود مردم ایل.

در بین پژوهشگران آقای محمدعلی سلطانی یادداشت‌های رساله «کلبعلی خان» را با تصحیح و حواشی و اضافه کردن مواردی ارائه کرده است (سلطانی، ۱۳۷۲، ص ۴۸۴) که نسبت به سایر پژوهش‌ها جامع‌تر است لذا در اینجا عیناً قسمت‌های اصلی آن را نقل می‌کنیم:
تیره‌های بیلاقی از این قرار است:

^۱ معمولاً مردم ایل در محاوره از خل، هوز، تخماره (بنه مال) به جای یکدیگر استفاده می‌کنند و تفاوتی بین آن‌ها قائل نیستند حتی بعضی از پژوهشگران نیز در تقسیمات خود طایفه را بزرگتر از تیره به حساب آورده‌اند.

^۲ نخستین اثر موجود که درباره سابقه طایفه‌ها و تیره‌های کلهر نگارش یافته است؛ رساله خطی عشایر ایالت کرمانشاهان به قلم کلبعلی خان امیر آخور زنگنه می‌باشد که به خواسته دولت مرکزی عصر ناصری و دستور ناصرالدین شاه و اشاره حسام‌الملک قراقرلو حکمران کرمانشاهان به سال ۱۳۰۹ ه.ق. تحریر یافته است (سلطانی، ۱۳۷۲ ص ۴۸۴).

- ۴ هارون آبادی ۴ کله جویی ۳ شیانی ۴ قوچمی ۵ ماهیدشتی
- ۶ منصورى ۷ شاهین و شوانی ۸ زویری
۱. هارون آبادی: دهکده‌ای است از قرار مشهور و معروف بین الناس، میرهارون که یکی از امراء و سلاطین صفویه بوده، بنا نهاده است. آبادی‌ای است مشتمل بر دویت و پنجاه خانوار و سی نفر سرباز دارد. [۱۳۰۹ هـ.ق.] و در خط راه عراق واقع شده، منزل دوم کرمانشاهانست که به بغداد و عتبات می‌رود. چهارده دهکده موقوفه از مرحوم شیخعلی خان زنگنه در اطراف هارون آباد متصل به آن است.
۲. کله جویی: دو دهکده است؛ علیا و سفلی. سیصد و هشتاد خانوار.
۳. شیانی: مرکب است از نه دهکده، قریب چهارصد خانوار هستند.
۴. قوچمی: مرکب است از چهار دهکده؛ ۴ دهکده حمیل ۴ کانی کچکین ۴ دهکده حاتم‌خان ۴ دهکده محمد رشیدیگ، صد خانوار می‌شوند.
۵. ماهیدشتی: مرکب است از هفت دهکده؛ ۴ بوربور ۴ چهارزبر ۴ لالبان (لعل آباد) ۴ چقانرگس ۵ چقاکیود ۴ چقانقدعلی ۷ کاشنبه، دویت و پنجاه خانوارند.
۶. منصورى: اصل این طایفه از ایوان است که در سال ۱۱۷۹ ق آمده‌اند. قریب دو هزار و پانصد الی سه هزار نفر می‌شوند.
۷. شاهین و شوان: از اصل یک دهکده است. اکنون [۱۳۰۹ هـ.ق.] سه دهکده می‌باشد از این قرار: ۴ شاهین ۴ شوان ۴ کمره
۸. زویری: مرکب است از پنج دهکده؛ ۴ باقرآبادی ۴ تنگ شوان ۴ دلو ۴ جولک ۵ قلندرلکی (همان، صص ۴۸۹ ۴۸۶)
- طوایف گرمسیری نیز از این قرار است:
- ۴ سیاسیا ۴ خالدی ۴ کله‌پا ۴ کرگا ۵ بداق‌بیگی ۶ قلعه شاهین ۷ گیلانی ۸ چوپانکاره ۹ گلینی ۱۰ منیشی ۱۱ گرگه ۱۲ شهرک ۱۳ ورمزیار

۱. طایفه سیاسیا: مرکب است از چند تیره^۴ از این قرار:
 - ۴ کلاهدار (کلاهدراز) ۲ اربا خورآبی ۳ اربا خور دیمی ۴ بیگزاده ۵ چقا کبود (چقایی) ۶ بیانی ۷ ملاها؛ ششصد خانوار می‌باشند قریب هزار و سیصد نفر می‌شوند.
۲. طایفه خالدی: مرکب است از چند تیره به قرار زیر:
 - ۴ جماعت شیرگه (شیرزادی) ۲ علیرضاوندی ۳ جماعت وارگه ۴ روتوند (اردشیری) ۵ جماعت ماله ۶ جماعت صیدمحمد ۷ جماعت عبدالمحمد؛ هزار و دویست خانوارند همچنین تیره‌های پیرگه (کیانی)، قوچی یا قوجه‌ای (رضایی)، رجب، باسکله، زرگوش (نوری، نوذری)، غلامعلی، صالحگه (صالح) سلمان و قلعه‌رین از تیره‌های معتبر طایفه خالدی بشمار می‌روند.
۳. طایفه کله‌پا: قریب دویست خانوار هستند جمعیت آن‌ها قریب چهارصد و پنجاه‌الی بانصد نفر است.
۴. طایفه کرگا: قریب صد و پنجاه خانوارند، قریب سیصد نفر جمعیت دارند.
۵. طایفه بداق بیگی: قریب صد و پنجاه نفر جمعیت دارند و صد خانوار هستند. اصلاً از طایفه بداق از جاف مرادی رعیت عثمانی هستند و در سال ۱۱۸۴ ق از میان جاف به طور قهر آمده و نزد خوانین کلهر سکنی گرفته‌اند.
۶. طایفه قلعه شاهین: در سال ۱۲۱۹ ق مال پاشاهای باجلان بودند خوانین کلهر آن‌جا را ابتیاع می‌نمایند. سکنه سابق را که از خلق باجلان و غیره بودند بیرون کرده، رعیت کلهر در آنجا سکنی می‌نمایند. قریب دویست و پنجاه خانوارند و چهارصد نفر می‌شوند.
۷. طایفه گیلانی: بالغ بر چهارصد خانوار جمعیت دارند.
۸. طایفه چوپانکاره: چوپانکاره از شعب، کاظم‌خانی محسوب می‌شوند و با داراب‌بیگی و برف‌آبادی و قلندرلکی شعبات یک طایفه هستند.
۹. طایفه منشی: این طایفه ساکنند در «کفرآور» یکصد و بیست خانوار هستند. این طایفه کلاً پیرو مذهب اهل حق هستند و در کل کش (kalkwəš) هم سکونت دارند.

^۴ مؤلف تیره را بزرگتر از طایفه دانسته است و آقای محمدعلی سلطانی نیز از ایشان پیروی کرده است.

۱۰. طایفه گرگه: اینها به پنج شش شعبه تقسیم شده‌اند: قسمتی دهکده‌نشین در کمره و شاهین می‌باشند، معروف به گرگه کمرزر و سی خانوارند. قسمتی گرگه آقارضا معروفند. قریب شصت خانوار، قسمتی دیگر به علی پناهی معروف است. آن‌ها قریب بیست خانوارند. قسمت دیگر در قلعه شاهین ساکن هستند سی چهل خانوارند.

۱۱. طایفه شهرک: طایفه بزرگی در کلهر بوده و هست، کریم خان وکیل زند پانصد خانوار از آن‌ها را به شیراز برده بعد از مرگ کریم خان بعضی در فارس مانده و بعضی به کرمانشاه مراجعت کرده، این طایفه شش تیره‌اند ۱ کسان‌وندی ۲ شیخ ویس‌وندی ۳ صیدوندی ۴ گهواره ۵ جماعت شیرگه ۶ شهرک خداکرم، که بعداً تیره شیرگه به طایفه خالدی پیوسته است. ۱۲. طایفه ورمزیار: طایفه‌ایست که اصل آنها از قدیم‌الایام از خاک عثمانی آمده‌اند و طایفه ورمزیار فعلاً (۱۳۰۹ ه.ق) در خاک عثمانی قریب سه چهار هزار خانوارند.

۱۳. طایفه ورمزیار کلهر و ورمزیار فارس و ورمزیار افشار اسدآبادی و ورمزیار دهات و سایر جاها تماماً با هم منسوب و از یک مکان آمده‌اند و به تدریج هر یک به جایی و ملکی افتاده‌اند این مسئله در سیصد سال قبل (۱۰۰۹ ه.ق.) واقع شده که از عثمانی حرکت کرده‌اند و قریب سیصد خانوار می‌شوند که شامل چند تیره می‌شوند:

۱۴. تیره‌های ورمزیار: ۱ جماعت خمان ۲ ویس آوندی ۳ خان‌ویسوندی ۴ کاکالوزومی

تیره‌های منفرد کلهر^۵

در قرن اخیر به سبب کثرت جمعیت طوایف و صعوبت در امر کوچ و مکان، بعضی از تیره‌ها به جهت داشتن شرایط تشکیل تیره و تأمین امنیت کوچ از تیره‌های اصلی منشعب شده و یا خود تیره اصلی بوده و شعباتی از آنها جدا شده‌اند و یا تخته‌قاپو هستند و گروه سوم آنکه تیره‌هایی چون زنگنه و خزل و چگینی و ... از ایل خود به جهات مختلف کوچیده و در سرزمین کلهر سکونت کرده‌اند و تحت حمایت ایل قرار گرفته‌اند که در زیر به ذکر اسامی آن‌ها می‌پردازیم:

۱ برگه (بیگرضایی) ۲ چگینی ۳ خزل ۴ زنگنه ۵ چله‌ای ۶ علی‌آبادی ۷ چیکانی

۸ رشیدپور ۹ عسگری ۱۰ کله‌جوب ۱۱ چقازردی ۱۲ کوله‌سه‌وند ۱۳ دارابی ۱۴

^۵ دقیقاً به نقل از کتاب جغرافیایی تاریخی و ... محمدعلی سلطانی صص ۵۱۱ ۵۰۹ می‌باشند.

سگان ۲۵ + خلگه ۲۶ رضی ۲۷ + یامچر ۲۸ + جلوگیر ۲۹ + سیاه‌خوری ۳۰ + کرمه ۳۱ + وارگه سرچله ۳۲ + جوزه ۳۳ + بورک ۳۴ + مومش (مومه) ۳۵ + بدره‌یی ۳۶ + لرینی و دستک ۳۷ + ونای دکتر مسعود کیهان مؤلف جغرافیای مفصل ایران در سال ۱۳۱۱ شمسی تیره‌های ایل کلهر را به قرار زیر ذکر نموده است:

۱ + خالدی ۲ + شیانی ۳ + سیاسی ۴ + کاظم‌خانی ۵ + تلش ۶ + خمان ۷ + کرگا ۸ + کله‌پا ۹ + قوچمی ۱۰ + هارون‌آبادی ۱۱ + منصوری ۱۲ + شاهینی ۱۳ + موش‌گیر ۱۴ + کمر (افشارسیستانی، ۱۳۶۶ صص ۴۸۹-۲۸۸).

سایر پژوهش‌گران^۱ آنچه که ذکر کرده‌اند ترکیبی از تقسیم‌بندی دکتر کیهان و محمدعلی سلطانی (برگرفته از رساله کلبعلی‌خان زنگنه) می‌باشد و چیز تازه‌ای بیان نکرده‌اند. تقسیم‌بندی‌های مذکور همانطور که قبلاً بیان شد سنتی و ذوقی بوده حتی تقسیم‌بندی سازمان امور عشایری در سال ۱۳۶۶ ه.ش فقط عشایر کوچ‌رو ایل را ذکر کرده است.

نکته قابل توجه در کار همه محققین این است که از ذکر پنج تیره بزرگ این ایل که در محدود شهر ایوان غرب و سومار غرب و شیروان (از توابع استان ایلام) بوده‌اند خودداری نموده‌اند در حالی که تیره‌ها و طوایف منشعب از بعضی از آن‌ها را به صورت تیره‌ای مستقل ذکر کرده‌اند (مثلاً تیره منصوری که منشعب از ایوان است) که در اینجا به ذکر آن پنج تیره نیز می‌پردازیم تا تقسیم‌بندی سنتی ایل کامل شود.

۱. Palūxwar: این تیره در منطقه سومار است که شامل طوایف tārīwan و Šetərān و mēlājāfər می‌شود.

۲. Qaytūli: در منطقه سومار است که شامل طوایف «ممریک» و «ممر ۲» و «ممر ۳» می‌شود همچنین در منطقه «شیان» از توابع اسلام‌آباد نیز سکونت دارند. البته اکثر اهالی ممر سه در قدیم‌الایام از منطقه bawli از توابع ایلام به منطقه سومار آمده‌اند.

^۱ علاوه بر محققینی که در متن به تقسیمات آن‌ها اشاره گردید، بعضی از کسانی که در این زمینه پژوهش نموده‌اند و یا به تقسیمات ایل پرداخته‌اند عبارتند از: ۱ + دکتر ایرج افشار ۲ + دکتر صدیق صفی‌زاده ۳ + علی‌رضا گودرزی ۴ + خسرو جعفریگی ۵ + آیت محمدی (کلهر) ۶ + دکتر کریم سنجابی

۳. Bânasiri: تیره بزرگی است که در مرکز و جنوب ایوان غرب و همچنین منطقه سومار سکونت دارند.

۴. Cuîak: از تیره بانه سیری بزرگتر است که در مرکز و شمال و شمال غربی ایوان و منطقه سومار سکونت دارند.^۷

۵. Zangwâni: این تیره که به آن‌ها «کلهر مامنه» نیز می‌گویند در منطقه شیروان از توابع استان ایلام سکونت دارند، بخش شیروان متشکل از سه دهستان می‌باشد که یکی از آن‌ها «زنگوان» است. البته کلهرهای زنگوان در اصل از منطقه ایوان غرب به آن‌جا کوچ کرده‌اند.^۸

جمعیت مردم کلهر

همان طور که پیش‌تر بیان شد اکنون مناطق کلهرنشین را بر اساس وضعیت جدید آن‌ها که همان تقسیم‌بندی رسمی کشور ایران است بررسی می‌کنیم و به تفکیک به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

از سال ۱۸۳۸ میلادی (۱۲۱۷ شمسی) تا کنون جمعیت ایل کلهر توسط افراد و مؤسسات مختلف به شرح زیر برآورد گردیده است (افشارسیستانی، ۱۳۶۶ ص ۲۸۷).

راولینسون، سال ۱۸۳۸ میلادی برابر با سال ۱۲۱۸ شمسی ۱۰۰۰۰ خانوار

لیدی شل، سال ۱۸۵۶ میلادی برابر با سال ۱۲۳۵ شمسی ۱۱۵۰۰ خانوار

لرد کرزن، سال ۱۸۹۲ میلادی برابر با سال ۱۲۷۱ شمسی ۵۰۰۰ خانوار

مسعود کیهان، سال ۱۹۳۲ میلادی برابر با سال ۱۳۱۱ شمسی ۱۰۰۰۰ خانوار

احتسابیان، سال ۱۹۳۶ میلادی برابر با سال ۱۳۱۵ شمسی ۱۰۰۰ خانوار^۹

رزم‌آرا، سال ۱۹۴۱ میلادی برابر با سال ۱۳۲۰ شمسی ۱۰۰۰۰ خانوار

سازمان ملی یونسکو، سال ۱۹۶۳ میلادی برابر با سال ۱۳۴۲ شمسی ۱۳۰۰ خانوار

^۷ تمامی اهالی سومار در شهریور ماه ۱۳۵۹ به علت جنگ ایران و عراق از منطقه مهاجرت کرده‌اند که بیشترین آن‌ها در ایوان غرب سکونت دارند و تیره‌های مستقل مذکور آن منطقه پراکنده شده‌اند.

^۸ تنها آقای آیت محمدی (کلهر) مؤلف جغرافیای تاریخی ایوان غرب (ایوان کلهر) به ذکر موارد ۳ و ۴ و ۵ پرداخته و به دو تیره ۱ و ۲ به صورت مستقل نپرداخته است.

^۹ رقم یک هزار خانوار در آن تاریخ صحیح به نظر نمی‌رسد، امکان دارد برآورد ده هزار خانوار بوده ولی اشتباهاً یک هزار خانوار چاپ شده است (افشار، ۱۳۶۶ ص ۲۸۹).

مردوخ کردستانی، سال ۱۹۷۲ میلادی برابر با سال ۱۳۵۱ شمسی ۱۰۰۰۰ خانوار
غلامرضا معصومی، سال ۱۹۷۵ میلادی برابر با سال ۱۳۵۴ شمسی ۱۰۰۰۰۰ نفر
سازمان امور عشایری، سال ۱۹۸۱ میلادی برابر با سال ۱۳۶۰ شمسی ۱۲۶۴ خانوار صرفاً

کوچ‌رو

بنابر سرشماری اقتصادی اجتماعی عشایر کوچنده در سال ۱۳۷۷ ه. ش (۱۹۹۸م) جمعیت
کوچ‌رو این ایل حدود ۱۷۸۷۷ نفر بود (اسماعیلی و دیگران، ۱۳۸۲ص ۲۴).
امروزه امکان یک آمار دقیق و کامل از جمعیت مردم کلهر مقدور نیست چون جمعیت
زیادی از مردم ایل در سایر شهرها پراکنده شده‌اند حتی جمعیت زیادی از شهر کرمانشاه کلهر
هستند همچنین شهر اسلام‌آباد نیز یکدست نمی‌باشد اما آمار جمعیت روستایی مردم کلهر تا
حدودی دقیق می‌باشد. لذا جمعیت فعلی کلهرهای ایران (آن‌هایی که به گویش کلهری تکلم
می‌کنند)^{۱۰} حدود ۳۶۶۲۱۷ نفر می‌باشد به شرح جدول زیر:

^{۱۰} جمعیت قابل توجهی از مردم سقز در استان کردستان کلهر هستند اما به گویش کلهری تکلم نمی‌کنند.

ردیف	نام منطقه یا محل	جمعیت شهری به نفر	جمعیت روستایی به نفر	کل جمعیت به نفر	توضیحات
۱	اسلام آباد غرب	۴۹۰۶۳	۵۴۶۶۹	۱۰۳۷۳۲	از کل جمعیت اسلام آباد غرب حدود ۴۵/۵۰ درصد کلهر هستند
۲	گیلان غرب	۲۵۷۶۳	۵۲۷۲۱	۷۸۴۸۴	صد در صد مردم کلهر هستند
۳	ایوان غرب	۲۵۹۷۱	۲۶۱۶۵	۵۲۱۳۶	صد در صد مردم کلهر هستند
۴	سومار و نفت شهر	۵۰۰۰	۲۰۰۰۰	۲۵۰۰۰	با احتساب درصد رشد جمعیت از قبل از مهاجرت (سال ۱۳۵۵) تا سال ۸۲ برآورد شده در حالیکه اکنون مردم این بخش بر اثر جنگ ایران و عراق به سایر شهرهای ایران مهاجرت کرده اند که هم اکنون حدود هزار نفر در آنجا ساکنند و صد در صد مردم کلهر هستند
۵	قصر شیرین	۱۲۸۳	۶۸۵	۱۹۶۸	از مردم شهر قصر شیرین و بخش مرکزی حدود ۱۰٪ کلهر هستند (بر اساس سال ۱۳۷۵)
۶	سرپل ذهاب	۴۱۱۳	۲۴۶۷۲	۲۸۷۸۵	بر اساس سرشماری ۱۳۷۵ هستان قلعه شاهین ۹۸٪ کلهر هستند هستان بشیوه و یطاق ۷۰٪ کلهر هستند هستان حومه ۲۰٪ کلهر هستند مردم شهر سرپل حدود ۱۵٪ کلهر هستند
۷	زنگوان (کلهر مامنه)	—	۱۰۷۱	۱۰۷۱	—
۸	ماهیدشت	۵۰۶	۵۲۳۶	۵۷۴۲	حدود ۵۰٪ مردم کلهر به حساب آمده اند (تقریبی)
۹	شهر کرمانشاه	۶۹۲۹۹	—	۶۹۲۹۹	حدود ۱۰٪ مردم کلهر به حساب آمده اند (تقریبی)
	جمع	۱۸۰۹۹۸	۱۸۵۲۱۹	۳۶۶۲۱۷	

توجه: موارد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۷ بر اساس سرشماری خانه‌های بهداشت مناطق مربوطه بوده که تا حدودی درصد رشد جمعیت آن‌ها منظور شده و آمار اعلام شده جمعیت کنونی (سال ۸۲) می‌باشد در حالیکه سایر موارد بر اساس سرشماری سال ۱۳۷۵ ه. ش بوده و درصد رشد جمعیت آنها منظور نگردیده است لذا جمعیت کنونی بیشتر از این رقم می‌باشد.

مسکن مردم کلهر :

آن دسته از مردم کلهر که در شهرها زندگی می‌کنند همانند سایر مردم شهرنشین از خانه‌های شهری به عنوان مسکن استفاده می‌کنند و هیچ تفاوتی با سایر مردم ندارد اما آن دسته که در روستاها و سیاه‌چادر زندگی می‌کنند مسکن آن‌ها در واقع مجتمعی است که علاوه بر محل زندگی افراد خانواده محلی برای زیست حیوانات اهلی از قبیل گاو، گوسفند، اسب، الاغ، قاطر، سگ و طیور می‌باشد و همچنین انبار علوفه حیوانات اهلی و محل کار و تولید نیز می‌باشد.

مسکن در میان عشایر و ایلات همچون مسکن شهری صرفاً محلی برای تجمع اعضای خانواده و انجام فعالیتهای مربوط به تغذیه و بهداشت خانواده نیز نقش مهمی دارد و در زمینه‌هایی چون خشکاندن میوه و سبزی، انبار آذوقه حیوان و انسان و محل نگهداری حیوانات، محل نگهداری تولیدات زراعی، آغل دام و لانه طیور و در مواردی احتمالاً از آن برای کاشت و تولید مصارف خانگی نیز استفاده می‌شود. هرگونه ساخت و ساز مسکن در میان عشایر و روستاییان بدون توجه به مواردی که در بالا ذکر شد طبعاً یا مورد قبول آنان واقع نمی‌شود و یا اقدامی غیرمعمول است و آنها را از مسیر زندگی تولیدی خارج کرده و فرهنگ مصرفی شهر را بر آنان غالب خواهد ساخت. (جعفریگی، ۱۳۸۲ ص ۳۲۱)

بنابر آنچه گفته شد در اینجا به معرفی مسکن غیرشهری مردم کلهر می‌پردازیم :

۴ *səyamâf* (سیاه‌چادر) : مسکنی است سیار که چادر آن از موی بز می‌باشد و به همین خاطر سیاه است و به آن هم سیاه‌چادر (*səyamâf*) می‌گویند البته «مال» لفظی است عمومی که به هر نوع مسکن چه سیار و چه ثابت می‌گویند

مصالح و اجزا یک *səyamâl* :

اجزای یک سیاه‌چادر در ایل کلهر به شرح زیر می‌باشد :

۴ **Dəwâr**: بافتنی ضخیم و محکمی است که از نخ‌های تهیه شده از موی بز ساخته می‌شود. که از اتصال چند تخته آن یک سیاه‌چادر کامل بوجود می‌آید. تمام کارهای آن از قبیل آماده کردن موی، نخ‌ریسی و بافت توسط زنان خانواده با همیاری دیگر زنان خویشاوند همسایه انجام می‌پذیرد، با توجه به آنکه دارای طول زیادی می‌باشد بر روی زمین به حالت افقی بافته می‌شود. طول هر قطعه دوار بین ۷ الی ۱۲ متر و عرض آن در حدود ۵۰ تا ۷۰ سانتیمتر است. زنان عشایر، معمولاً از موهای تولیدی بزهای خود در هر سال یک یا دو دوار می‌بافند و آنرا جایگزین دوارهای فرسوده در سیاه‌چادر می‌نمایند. تعداد و طول دوارهای یک سیاه‌چادر بستگی به موقعیت اجتماعی و اقتصادی خانواده دارد. سیاه‌چادرهای خانواده‌های ثروتمند و بزرگ (*gawrâ mâl*) تقریباً دارای ۱۵ **Dəwâr** و با طول ۱۵ متر می‌باشد و خانواده کوچک و ضعیف ۷ دوار با طول ۱۲ متر می‌باشد. قبل از برپا داشتن سیاه‌چادر دوارها را از عرض بوسیله نخ موی بز و با سوزن بزرگ (به آن *gwənuž* می‌گویند) به هم می‌دوزند.

۴ **(Haycahuk)**: یک قطعه چوب مثلثی شکل با طول ۲۵ سانتیمتر است که در قسمت قاعده آن دارای سوراخی برای وصل آنها به همدیگر و پراکنده نشدن است. دوارهای یک سیاه‌چادر در دو بخش تقریباً به تعداد مساوی به هم دوخته می‌شوند که به هر بخش آن *latamâf* (نصف مال) می‌گویند. یک لته مال برای قسمت جلو و یک لته مال دیگر برای قسمت پشت آن. برای اتصال لته‌مالها به هم در عرض تخته‌های سیاه‌چادر وسط هر دو بخش جلو و پشت قفل‌هایی با نخ موی بز به فاصله تقریبی ۲۵ سانتیمتر درست می‌کنند و در موقع برپا کردن سیاه‌چادر آنها را به وسیله چوب‌های «*Haycahuk*» به همدیگر وصل می‌نمایند. تعداد *Haycahuk* یک سیاه‌چادر بستگی به طول دوارها دارد چون در هر ۲۵ سانتیمتر یک *Haycahuk* قرار می‌گیرد.

۴ **کوماچ (Kumâc)** :

کوماچ یا سرستون، چوبهایی تراشیده شده‌ای با سوراخی مستطیل شکل در وسط آن که در قسمت بالای وسط سیاه‌چادر و محل اتصال لته‌مالها قرار گرفته و زبانه ستون در آن قرار دارد و به کمک ستون موجب برپا داشتن چادر می‌گردد. تعداد کوماچ‌های یک سیاه‌چادر بستگی به طول دوارها دارد و بین سه تا پنج عدد می‌باشد و اندازه هر کدام در حدود دو و نیم متر می‌باشد.

۴. (Sün) :

یا ستون که دارای زبانه‌ای می‌باشد و آن را برای برپا نمودن و نگهداری سیاه‌چادر در سوراخ کوماچ (سرستون) که در خط‌الرأس وسط سیاه‌چادر از درون قرار دارد جای می‌دهند. هر Sün را معمولاً از دو قسمت بزرگ و کوچک یا مساوی از نظر طول درست می‌کنند و برای اتصال آن‌ها به هم سوراخ‌هایی در محل وصل آن‌ها ایجاد نموده و به وسیله نخ موی بز به همدیگر وصل می‌گردند Sün یکی از ملاک‌های بزرگی سیاه‌چادر می‌باشد چون در هر ۲/۵ متر یک Sün قرار می‌دهند، در میان ایل کلهر داشتن مال (مسکن) پنج Sün نشانگر موقعیت و منزلت بالا بوده.

۵. Rasən یا tənâf :

که همان طناب می‌باشد، برای برپا داشتن و مهار سیاه‌چادر در اطراف آن از طناب استفاده می‌کنند که جنس آن از موی بز، پشم، پنبه و یا امروزه از نوع نایلونی می‌باشد.

۶. têtâ :

یک نوع میخ بزرگ چوبی با طول تقریبی یک متر که آنرا از چوب درخت بلوط درست می‌کنند. آنها در اطراف سیاه‌چادر با فاصله‌های منظم در زمین می‌کوبند و طنابهای مهار سیاه‌چادر را به آن متصل می‌نمایند.

۷. Məyakwt :

یا میخ کوب. یک نوع چکش چوبی است که توسط عشایر از چوب درخت بلوط درست می‌شود و از آن برای کوبیدن و فروبردن میخ‌های چوبی (têtâ) مهار سیاه‌چادر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۸. HalaKwət :

نوعی پتک از چوب درخت بلوط است که برای کوبیدن زیادتر میخ‌ها (têtâ) که با ضربات meyakwt در زمین قرار گرفته استفاده می‌شود.

4 (Cala) :

یک چوب از جنس بلوط که سر آن دارای دو شاخه می‌باشد و با ارتفاعی در حدود ۲ متر، که از آن جهت بالا نگهداشتن سیاه‌چادر خصوصاً در قسمت درب ورودی و برای برطرف نمودن شلی طنابهای مهار سیاه‌چادر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

4۰ Cit :

وسیله‌ای است که از نی‌های بسیار باریک و یا ترکه‌های نی به بلندی ۱/۵ متر و با استفاده از نخ به وسیله زنان عشایر بافته می‌شود و سر آنرا با نوارهای پارچه‌ای نخ‌ای از جنس موی بز حاشیه می‌گیرند تا استحکامش بیشتر شود. از آن برای ایجاد دیوار دور سیاه‌چادر و جدا کردن بخش‌های داخلی آن استفاده می‌شود و با توجه به کیفیت آن به دو نوع تقسیم می‌شود:

الف) چیت ساده یا معمولی

آن راز نی‌های بسیار نازک و یا ترکه‌های نی و به وسیله نخهای سیاه و سفید با نقش لوزی بافته می‌شود و از آن برای دیوار اطراف سیاه‌چادر و آغل بره‌ها و بزغاله‌ها استفاده می‌گردد.

ب) cite tapak :

درست کردن این نوع خیلی پیچیده‌تر از نوع ساده آن می‌باشد. برای درست کردن آن ابتدا ترکه‌های نی یک اندازه درست می‌کنند و سپس دور تک، تک آنها را انواع نخهای خام (تاب نخورده) رنگارنگ که از پشم گوسفند و موی بز تهیه شده می‌پیچند بطوریکه هیچ اثری از ترکه‌های نی معلوم نباشد و آنگاه آنرا با نقشهای دلخواه می‌بافند. این نوع چیت خیلی رنگین و کیپ می‌باشد و از آن در جهت تقسیم‌بندی فضای داخل سیاه‌چادر خصوصاً جایگاه مهمانان استفاده می‌کنند لازم به ذکر است که بجز تهیه نی و ترکه‌های آن که توسط مردان انجام می‌گیرد مابقی کارهای بافت چیت را زنان انجام میدهند.

تقسیم‌بندی فضای سیاه‌چادر (sayamâl)

به طور کلی از قسمت‌های مختلفی تشکیل شده است که بعضی از قسمت‌ها در درون فضای سیاه‌چادر و بعضی از قسمت‌ها خارج از سیاه‌چادر و در محوطه آن قرار دارد در این جا ابتدا به تقسیم‌بندی فضای داخل آن می‌پردازیم :

۴ نیشتمان (Ništəmân)

اجاق (kwânag) آن در ایام زمستان همیشه (شب و روز) روشن می‌باشد سوخت آن هیزم می‌باشد و محلی است برای پخت و پز غذا، نان و عمل آوردن مواد لبنی و هم چنین اطراف آن محلی برای استراحت و غذاخوردن اعضای خانواده می‌باشد، البته مهمانان بومی، همسایه‌ها و خویشاوندان هم در اینجا پذیرایی می‌شوند. زنان معمولاً نزدیک تر به اجاق، چای و دیگر مواد خوراکی را در اختیار سایر اعضای خانواده قرار می‌دهند و در هنگام داشتن مهمانان غیر آشنا این محل ویژه زنان و پخت و پز می‌باشد.

۴ diwâxân :

بخشی از سیاه‌چادر است که به وسیله چیت‌های مجلل (tapak) در قسمت بالا نشین آن منفک شده و با قالیچه‌ها و نمد، فرش گشته، این بخش جایگاه مهمانان ویژه غیربومی و سران عشایر است و در یک قسمت آن جایگاهی به وسیله سنگ و چوب یا صندوق های چوبی برای رختخواب درست کرده‌اند و به آن «ته له که» (Tafaka) می‌گویند که رختخواب‌ها را در موج‌های^۱ (رختخواب پیچ‌ها) رنگارنگ قرار داده و بر روی آن می‌گذارند. متکاهای استوانه‌ای شکل بزرگ که به آن «سه رین» (Sarin) می‌گویند در آنجا می‌گذارند تا مهمانان به آن تکیه نمایند.

۴ کلین (Kwlên) :

کلین در سیاه‌چادر به منزله انبار آذوقه و مایحتاج زندگی خانوار عشایر می‌باشد و در آن مواد غذایی از قبیل برنج، قند، چای، آرد، کشک، خیکهای روغن حیوانی و غیره می‌گذارند و به وسیله چیتی محاصره و از دیگر فضا تفکیک شده است. کلین در عشایر زیرنظر بزرگ زن خانوار می‌باشد و دیگران بدون اجازه او حق ورود و برداشتن چیزی از آن را ندارند.

^۱ موج: همان جاجیم است که از پشم گوسفند درست می‌کنند و رختخواب را در آن می‌پیچند.

۴ کلنن (Kwlnân) :

یعنی جایگاه مشک آب (Kwna) در زیر سیاه چادر است که از سنگهای صاف و چوب به ارتفاع تقریبی چهل سانتیمتر از زمین درست می‌شود و انواع مشکها و حتی کره و میوه را برای خنک شدن در آن قرار می‌دهند.

۵ کِلِگ (Kwələg) :

محل نگهداری نوزادان دامها مثل بره‌ها و بزغاله‌ها، است که برای این منظور قسمتی از گوشه سمت پایین سیاه چادر را به وسیله چیتی تفکیک نموده و آنها را تا سپری شدن دوران سرما در آن نگهداری می‌کنند.

اگر خانواده گسترده باشد و دارای فرزند پسر ازدواج کرده باشد بخش کوچکی از سیاه چادر که باز هم به وسیله چیت تفکیک شده در اختیار آنان قرار می‌دهند.

بخش‌های خارج از سیاه چادر :

۶ کلانه (Kwlâna) : محلی است که سگ‌ها و توله‌های آن‌ها در آنجا استراحت می‌کنند.

۷ لانه (Lâna) : به معنی لانه طیور اهلی نظیر مرغ و بوقلمون می‌باشد.

۸ په چیه (Pacya) :

آغل محل نگهداری دامها در شب می‌باشد که اطراف آنرا از شاخه و چوب درختان جنگلی نظیر بلوط و یا درختان خاردار، و در مناطقی که جنگلی نیست آغل دامها را از چیدن سنگها بر روی هم درست می‌کنند که اصطلاحاً به آن «که‌له‌ک» (Katak) می‌گویند. هر مال امکان دارد یک آغل داشته باشد یا اینکه دو تا چهار سیاه چادر خوشاوند دارای یک آغل بزرگ باشند

مسکن سنتی ثابت عشایری :

این نوع مسکن بیشتر در روستاها و مناطق ییلاقی عشایری و بعضی سامانه‌های عشایری در مناطق گرمسیری یافت می‌شود.

این مساکن اغلب با توجه به مصالح محلی و بومی ساخته می‌شود این مصالح شامل : سنگ و گل و احياناً سنگ و ملات سیمان در دیوارکشی و برای پوشیدن سقف آن از چوب و نی و

علوفه‌های خشک شده با اندود کاه و گِل می‌باشد. ساخت این نوع مسکن غیراستاندارد و فاقد شرایط‌های ویژه بهداشتی از قبیل نور و غیره می‌باشد و معمولاً نیاز به بنا و معمار ندارد و به وسیله اعضای خانواده ساخته می‌شود. این نوع مسکن هم علاوه بر جایگاهی برای زیست افراد دارای کاربردهای گوناگون تولیدی و اقتصادی متناسب با شیوه زندگی عشایر می‌باشد.

مسکن ثابت عشایری و روستایی دارای قسمت‌ها و اجزای مختلف به شرح ذیل می‌باشد:

۴ wartarma یا waraywân

که هر دو به یک معنا و به منزله جلوی ایوان می‌باشد. این قسمت از ساختمان جلوش کاملاً باز بوده و جلوتر از قسمتهای دیگر مسکن قرار گرفته است و در ورودی اتاقهای دیگر از درون همین قسمت می‌باشد. این بخش از خانه دارای فضایی کاملاً باز و دلنشین می‌باشد و اغلب محل استراحت، نشستن، غذاخوردن اعضای خانواده و حتی همسایه‌ها و خویشاوندان نزدیک می‌باشد،

۴ گالاری (Gâlâry):

اتاقی است بزرگ و به همین سبب به گالاری موسوم شده است. این اتاق درست در پشت wartarma یا ایوان قرار دارد. کلیه وسایل زندگی خانواده از جمله لباس و رختخواب در آن قرار دارد. رختخواب‌ها را بر روی سکو مانندی قرار می‌دهند که به آن «ته‌له‌که» (Talaka) گفته می‌شود. این اتاق محل زندگی اعضای خانواده در فصول سرد سال و مخصوص زنان در موقع مهمانیها می‌باشد. بعضی از خانواده‌های ضعیف یا کم جمعیت فقط همین اتاق و ایوانش را دارند.

۴ گوشپاره (Guš pâra):

به معنی پاره ای از گوشه ایوان و به اتاقهایی که در دو سمت wartarma و گالاری باشد، می‌گویند. چون در حقیقت اصل مسکن روستایی و عشایری همان دو بخش قبلی است و این قسمت بنا بر ضرورت و احتمالاً پس از مدتی به آنها اضافه می‌گردد. از اتاق گوشپاره برای پذیرایی از مهمانان و یا در خانواده گسترده در اختیار زوجهای جوان قرار داده می‌شود. هر سه محل مذکور مربوط به فضای زیست افراد خانواده است و جدا از بخشهای دیگر می‌باشد. بخشهای دیگر واحد مسکن ثابت عشایری در جوار قسمت مرکزی قرار دارد.

¶ Mədwâx :

که اصل آن مطبخ بوده و کلمه‌ای عربی است چون مردم این مناطق با عراق رابطه داشته و در گذشته بیشتر امور تجاری خود را با شهرهای مرزی عراق مثل خانقین و مندلی و ... انجام می‌داده‌اند بسیاری از کلمات عربی وارد زبان مردم شده است. مطبخ همان آشپزخانه است که در عشایر از آن برای پختن نان و غذا و تهیه مواد لبنی استفاده می‌کردند بعضی از ارزاق نظیر گندم و آرد هم در آن قرار می‌دهند.

۵ (taywla) :

که همان طویله می‌باشد. معمولاً در مساکن عشایری جایی می‌باشد برای نگهداری دامهای بزرگ نظیر گاو، الاغ، اسب و قاطر که از سنگ و گیل، و سقف آن با چوبهای جنگلی و شاخ و برگ درختان و مصالح و مواد محکمی ساخته می‌شود. ارتفاع آن کوتاه و در حدود دو متر می‌باشد. فاقد پنجره می‌باشد و در وسط آن چند ستون محکم بنام «کول» (Kul) برای استحکام قرار می‌دهند در کنار دیوارهای آن آخور برای دامها درست می‌کنند.

۶ گه له خان (Gala Xân) :

جایی است که گله گوسفندان شب و یا هنگامی که به چرا نمی‌روند در آن زیست می‌کنند. کیفیت آن مثل طویله است با این تفاوت که از طویله بزرگتر است و در کنار دیوارهای داخلی بصورت سراسری آخور برای چرای آنها وجود دارد.

۷ Hasâr :

به معنی حیاط است. که در مساکن ثابت عشایری ضرورت زیادی ندارد و به جای آن پرچینی از نی یا شاخه درختان دم درب گله‌خان درست می‌کنند تا دامها در وقت گرما در آن استراحت کنند. ولی بعضی از خانواده‌ها دارای حیاط هستند و به عنوان آغل دامها از آن استفاده می‌نمایند.

۸ کیان (Kəyân) :

همان کاه دان است هر واحد مسکن عشایری دارای یک کاه دان می‌باشد. معمولاً مانند طویله است با این تفاوت که کاه در آن می‌ریزند.

۹. لا (Lâna) :

که در بحث سیاه‌چادر توضیح داده شد در مسکن ثابت عشایری با کیفیت بهتری وجود دارد و در محدوده حیاط مسکن می‌باشد.

۴۰. کولا (Kulâ) :

در بعضی از مناطق که درجه گرما زیادتر است در فصل تابستان امکان استفاده از سیاه‌چادر میسر نیست و عشایر در کنار پس چر محصولات کشاورزی که به آن «جار» (jâr) می‌گویند با استفاده از چوب و شاخ و برگ درختان یا «نی» مسکنهای موقت درست می‌کنند. چون در این نوع مسکن از ستونهای چوبی که دارای دو شاخه در بالا می‌باشند و در محل به «کول» (Kul) موسوم است استفاده می‌گردد این مسکن به کولا شهرت یافته است.

گاهنامه کلهری

مردم کلهر سال را به ۱۲ ماه و هرماه را به ۳۰ روز و ۵ روز جداگانه به نام «پنجه» تقسیم نموده‌اند که در مجموع هر سال ۳۶۵ روز می‌باشد که در گذشته (زندگی سنتی) در اولین روز پنجه که از اول فروردین

ماه فارسی شروع می‌شد مقداری خمیر تهیه می‌کردند و با آن علامت پنجه دست یا دایره یا بزکوهی بر گوشه سیاه‌چادر می‌زدند و همین‌طور مقداری بریشانی بعضی از حیوانات اهلی مثل گاو و گوسفند می‌مالیدند.

این پنج روز را متعلق به حضرت فاطمه زهرا (س) می‌دانند و حتی روغن‌های حیوانی را در این پنج روز جداگانه به عنوان تبرک نگهداری می‌کنند و به مصارف ویژه می‌رسانند (جعفریگی ۱۳۸۲ ص ۳۰۹)

البته این اعتقاد ناشی از این است که باورهای عامیانه‌ای که در بین مردم وجود داشته بعد از تغییر ادیان تغییر رویه داده و یا از بین رفته و جنبه‌های دیگر گرفته است چون این رسم مربوط به دوره هخامنشیان و دین زرتشت بوده که از آن دوران تاکنون جایگاه خود را در بین مردم حفظ نموده و پس از ظهور اسلام به آن رنگ اسلامی داده‌اند.

ماه اول بهار :

Giyâhözân نام دارد. یعنی زمانی که گیاهان تازه شروع به رشد نموده‌اند و هنوز زیاد قدرت نگرفته‌اند. این ماه از روز ۳۰ دی ماه هجری شمسی (جلالی) شروع می‌شود و تا روز ۲۹ بهمن ادامه دارد. در شب اول بهار تمام خانواده‌های عشایر پلو مخصوص اول wahâr درست می‌کردند و با این کار، آمدن بهار را جشن می‌گرفتند. در هنگام شام این شب جوانان و چوپانان ایل به صورت دسته‌هایی دور هم جمع می‌شدند و با کف زدن و کوبیدن ظروف و خواندن اشعاری به درب منزل و سیاه‌چادرها می‌رفتند که در اصطلاح به این کار Šəli Məli می‌گویند و به صورت دسته جمعی آواز زیر را می‌خوانند:

?emšaw ?awał wahâra xayr wa ?əy mâla bəwâra ?əsâ xwəyu

cakwəšê xwədâ kwəřê nakwəšê Šəli məli dasê kaywânu wa xayraw bəpələ.

یعنی : امشب اول بهار است خیر و برکت به این خانه بیارد، استاد خودش با چکشش (پدر خانواده) خداوند پسرش را نکشد، شلی (چیز شلی مانند روغن یا کره) ملی (لفظ تابع است) دست کدبانو به خیر و برکت برسد (یعنی چیزی به آن‌ها بدهد).
آنگاه زن صاحبخانه مقداری خوراکی به آنها می‌دهد و آنها این کار را در تمام منازل انجام می‌دهند.

ماه دوم بهار : dârcaqəna یا nawrez mâŋ :

از ۳۰ بهمن ماه تا ۲۹ اسفند (عیدنوروز) ادامه دارد. چون نوروز در آخر آن قرار دارد به nawrəz mâŋ و از طرفی چون درختان در این ماه شکوفه می‌کنند dârcaqəna معروف می‌باشد.

Panja که پیش تر شرح آن گذشت در پایان این ماه (از اول فروردین فارسی تا پنجم آن) می‌باشد

ماه سوم بهار : jüwadəraw یا Gwłazarda :

یعنی ماهی که گل نرگس (گل زرد) به وجود می‌آید و یا زمانی که در مناطق گرمسیری جو

قابل درو کردن می‌باشد. در این ماه تابش آفتاب بیشتر می‌شود و از ۶ فروردین شروع و تا ۴ اردیبهشت ادامه دارد و عشایر از مناطق قشلاقی به سمت ییلاق حرکت می‌کنند.

ماه اول تابستان : به نام (kawkəř)

به معنی زمانی است که کبکهای کوهی پس از تخم‌گذاری بر روی آنها برای تبدیل شدن به جوجه می‌خوانند و از ۵ اردیبهشت آغاز و تا ۳ خرداد ادامه دارد. در مناطق گرمسیری گیاهان کم‌کم خشک و هوا گرم می‌شود.

ماه دوم تابستان : gâquř

یعنی ماهی که گاوها به علت گرمای زیاد هنگام حرکت طوری پشت سرهم حرکت می‌کنند که هر گاوی سر خود را در سایه گاو جلوی قرار می‌دهد و از فرط گرما صدای آن‌ها بلند می‌شود. این ماه از ۴ خرداد تا دوم تیرماه ادامه دارد.

ماه سوم تابستان : Šartə Šəwân

از سوم تیرماه آغاز و تا اول مرداد ادامه دارد. به معنی ماه قرارداد چوپانان با صاحبان گله می‌باشد. چون زمان پایان قرارداد یکساله چوپانان با صاحبان گله‌ها بوده و در این ماه دامداران به فکر تمدید قرارداد با چوپان قبلی یا چوپانان جدید می‌باشند؛ آن‌را به این گونه نامیده‌اند. در این ماه کشاورزان خرمن‌های گندم و جو را کوبیده، دانه و کاه آن‌را جدا نموده و برای مصارف خود و دام‌هایشان انبار می‌کنند.

ماه اول پاییز :

Wâhilân (بادوزان) یا êtkanân? (کندن ایل) که از تاریخ ۲ مرداد شروع و تا ۳۱ مرداد ادامه دارد wâhilân به معنی بادوزان است چون در این ماه بادهای شدیدی همراه با گرد و خاک و گردباد می‌وزد و در اصطلاح محلی «Tamař aw pâ kar» به آن می‌گویند یعنی بادی که افراد تنبل را وا می‌دارد که کارهای عقب مانده خود را قبل از سرما و باران انجام دهند. êtkanâ? به معنی حرکت دادن ایلات از مناطق ییلاقی به سمت گرمسیر می‌باشد که به کندی و منزل به منزل انجام می‌گیرد.

ماه دوم پاییز: بنام *wənwawška kaw* یا *wafngrəzân* از اول شهریور تا ۳۰ آن می‌باشد. *wənwawška kaw* به معنی رسیدن میوه درخت بنه (پسته کوهی) که به رنگ آبی مایل به سبز در می‌آید. *wafngrəzân* به معنی برگ ریزان می‌باشد.

ماه سوم پاییز:

بنام *Sardawâ* (بادسرد)، که از ۳۱ شهریور تا ۲۹ مهر ادامه دارد و بدین معنی است که در این ماه هوا کم‌کم سردتر می‌شود و بادهای سرد شروع به وزیدن می‌کنند.

ماه اول زمستان:

بنام (*Həsâwât*) (حسابات) از ۳۰ مهر تا ۲۹ آبان می‌باشد و به این دلیل حسابات نامگذاری شده که افراد ایل شروع به حساب روزهای باقی مانده سال، آذوقه و مواد خوراکی خانواده و علوفه و تغذیه دامهای خود می‌نمایند.

ماه دوم زمستان:

بنام *Mânge Səya* (به معنی ماه سیاه) که از ۳۰ آبان تا ۲۹ آذر ادامه دارد ماه سیاه به معنی روزهای سخت زمستان می‌باشد چون در این ماه برف و باران زیاد می‌بارد و ارتباطات بین خانواده‌ها کمتر می‌شود به اصطلاح محلی *Hâwsâ Wa Hâwsâ Maču* یعنی همسایه به خانه همسایه هم نمی‌رود، نامگذاری گردیده است.

ماه سوم زمستان:

بنام *Kisa Takən* (کیسه خالی کن) که از ۳۰ آذر شروع و تا ۲۹ دی ادامه دارد وجه تسمیه این ماه به دلیل تمام شدن آذوقه‌های خوراکی خانواده می‌باشد چون در گذشته مردم ایل هنگام کوچ تمام مایحتاج سه ماهه زمستان خود را از قبیل آرد، قند، چای، برنج و دیگر لوازم را یکجا می‌خریدند و در طول زمستان از آن استفاده می‌کردند.

چله‌ها و مناسبت‌های آن در ایل کلهر:

چله بزرگ از دوم ماه سوم زمستان کلهری (*kisatakən*) و تا دهم ماه اول بهار کلهری (گیاه خیزان) *giyâhêzân* ادامه دارد و چهل روز می‌باشد.

چله کوچک که بیست روز می‌باشد از یازدهم ماه اول بهار کلهری تا آخر آن می‌باشد.

مناسبت ها :

4 Sênzaw xaraga wa âw mawar که مصادف با سیزدهم چله کوچک می‌باشد و بدین معنا است که اگر می‌خواهی آب بیاورد الاغ را با خودت نبر و اگر هم می‌بری پالانش را نبر چون بارندگی زیاد هست و امکان دارد سیل الاغ را ببرد.

۴ Bəzən qwətəga (چهاردهم چله کوچک) به معنی بز کوتاه گوش که فکر می‌کند سرما و زمستان به پایان رسیده چون در طول سرما بیرون نرفته، در این روز بیرون می‌رود اما در اثر سرما از بین می‌رود.

۴ Kwəřə Səyây (روز هفدهم چله کوچک) یعنی پسر صیاد مردم اعتقاد دارند که در این روز پسر صیاد به کوه می‌رود و از آنجا یک هیزم نیم سوخته را پرتاب می‌کند اگر آن هیزم داخل آب افتد باران و اگر در میان گل فرود آید برف و اگر برخشکی افتد هوا آفتابی است.

۴ Sêšaš که در آخر چله بزرگ قرار دارد یعنی سه تا شش روز، طبق باور عوام مردم پیر زنی تعدادی شتر داشته که بارور نمی‌شدند از خدا درخواست می‌کند که شش روز باد، شش روز باران و شش روز آفتاب باشد تا شترانش بارور گردند، خدا دعای او را مستجاب می‌کند.

اهمیت روزهای هفته در ایل کلهر :

در میان مردم ایل کلهر توجه به روزهای هفته از اهمیت خاصی برخوردار است، روزهای فرد یکشنبه، سه‌شنبه و پنج‌شنبه را میمون و نیکو می‌شمارند و اکثر کارهای خیر مثل ازدواج و عروسی و نقل مکان و کوچ را در این روزها انجام می‌دهند. روز شنبه را سبک می‌دانند، روزهای دوشنبه و چهارشنبه را ناخوشایند و حادثه آفرین، و روز جمعه را برای انجام کارها سنگین می‌پندارند.

روزهای هفته :

Šama (شنبه)

Yay Šama (یک‌شنبه)

Də Šama (دوشنبه)

Sê Šama (سه‌شنبه)

Čwâr Šama (چهارشنبه)

panj Šama (پنج‌شنبه)

jəma (جمعه)

فصول و ماه‌های کلهری:

ماه‌ها		فصل‌ها	
معنی فارسی	کلهری	فارسی	کلهری
اول: گیاه خیزان (روش گیاه) دوم: نوروز ماه یا شکوفه زدن درخت سوم: گل زرد یا جو درو	اول: giyâhêzân دوم: nawrəzmân یا dârcaqəna سوم: gwəlazarda یا jüwadəraw	بهار	Wahâr
اول: کبک کُرج دوم: فریاد گاو سوم: شرط چوپان	اول: kawkəř دوم: gâquř سوم: Šartə Šəwân	تابستان	Tâw
باد وزان (کندن ایل) دوم: رسیدن دانه بنه یا برگ ریزان سوم: سرد باد	اول: wâhilân (?êłkanân) دوم: Wənwəřka kaw یا waŋrêzân سوم: sardawâ	پاییز	Pây
اول: حساب‌ها (حساب کردن) دوم: ماه سیاه (ماه سخت) سوم: کیسه تکان (خالی شدن) کیسه پول و آذوقه	اول: Həsâwât دوم: səya mân سوم: kisatakən	زمستان	Zəmsân

توجه: به این دلیل برای بعضی از ماه‌ها دو اسم ذکر شده که در بعضی مناطق هر دو اسم

معمول بوده است.

باورها و عقاید عامیانه در بین مردم کلهر :

باورها و عقاید عامیانه همانطور که از اسم آنها پیداست در بین عوام بیشتر رواج دارد و چون جوامع ایلی در گذشته اکثراً عوام و از مراکز علمی و فرهنگی دور بوده‌اند، این باورها و عقاید را که از گذشتگان به آنها رسیده است، بیشتر حفظ کرده‌اند و از طرفی چون زندگی آنها پرمخاطره بوده هم خطرات طبیعی و هم انسانی و زندگی توأم با ترس و وحشت داشته‌اند برای کاستن از ترس و نگرانی خود بیشتر به حفظ این باورها و عقاید نیاز داشته‌اند.

این زمینه‌های اعتقادی که بیش از اصول و مقررات جاری ادیان برفکر و اندیشه مردم ریشه دوانده است و با اشکال خارجی (مزارها، چشمه سارها، درختان و صخره‌ها و قدمگاهها و ...) قابل رؤیت و مشاهده هستند، زاییده تخیل و نتیجه ترس و نگرانی درونی انسان است و در موقعی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد زاده می‌شود. مثلاً انسان در مواجهه با مسائلی از قبیل تولد، مرگ، بیماری، قحطی و حوادث طبیعی دیگر، مانند: رعد و برق، زلزله و غیره که همیشه برای او منبع اضطراب و تشویش بوده‌اند، چون نمی‌توانسته آنها را از راههای علمی و منطقی توجیه کند، ناگزیر به اندیشه‌های باطل رو می‌آورده تا از اضطراب و ترس رها شده تسکین خاطر پیدا کند. از این قبیل است، اعمال جادویی، دعا گرفتن، نذر و نیاز برای علاج بیماران که وسیله تسکین در مقابل ترس‌ها و نگرانی‌های درونی است.

بسیاری از آداب و رسوم و باورهای مردم، ریشه در تمدن و فرهنگ ایران باستان دارد، زیرا با اسلام آوردن ایرانیان نه تنها برخی از عادات و باورهای مردم که منبع شرعی نداشت از میان نرفت، بلکه با تغییر جزئی شکل قدیمی آنها همچنان باقی ماند. (طیبی ۱۳۷۸، صص ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۹)

براین اساس در اینجا به بعضی از باورها و عقاید عامیانه رایج در میان کلهرها اشاره می‌شود که بعضی از آنها به کلی فراموش شده است :

- زنان نازا برای بچه دار شدن بیشتر به دعا نویسان متوسل می‌شدند.
- برای سلامتی و دفع بلای کودکان به دعا نویس مراجعه می‌کردند و دعا را با پارچه سبزی جلد می‌گرفتند و برشانه راست کودک می‌آویختند.
- برای پیدا شدن اشیاء و اموال گمشده یا به سرقت رفته به رمالها و فالگیرها مراجعه می‌کردند.

- برای رفع شر و بهبودی بیمار، حیوانی مثل گوسفند، بز و گوساله قربانی می کردند.
- چون اعتقاد دارند بوی اسپند هزار بلا را دفع می کند برای جلوگیری از چشم زخم و آسیب، و همچنین سلامتی خانواده و دامها اسپند دود می کنند.
- برای جلوگیری از چشم زخم و آسیب، مهره های آبی رنگ و یک نوع چوب مخصوص موسوم به «تایو» (tâyw) به گردن، دست، گهواره نوزادان و حتی بسیاری از حیوانات نظیر گاو و گوسفند که برای عشایر مهم هستند می آویختند.
- اگر شخصی به حیوانات اهلی و دارایی و فرزندان شخص دیگر نگاه کرد باید ماشاءالله می گفت، اگر بر زبان نمی آورد صاحب آنها او را حسود می پنداشت..
- جغد پیک مرگ و بدبختی است، اگر بر بالای منزل کسی یا بلندی مشرف بر دهکده بخوابد، صاحب خانه یا رئیس طایفه یا یکی از خویشاوندانش خواهد مُرد.
- اگر سگها در یک منطقه با هم زوزه بکشند نشانه آوارگی آن منطقه می باشد چون اعتقاد داشتند آنها آینده را می بینند.
- مردم به عطسه اعتقاد دارند. اگر یک عطسه آمد نشانه صبر کردن است و نباید دنبال کاری رفت و اگر دو عطسه پشت سرهم آمد نشانه خوبی است برای شروع کار که به آن «جَخت» (jaxt) می گویند.
- شب نباید آب داغ بر روی زمین بریزند چون سبب آسیب رساندن به اجنه و پری می شود و اگر بریزند باید بسم الله بگویند تا آنها نسوزند.
- اگر نمک داخل کفش مهمان بریزی، مهمان آن خانه را ترک می کند.
- اگر تکه ای از خمیر یا غذا پُرد نشان دهنده آن است که برای خانه مهمانی می رسد.
- اگر استکانها ردیف شوند نشانگر آمدن مهمان است.
- نباید روی اجاق و آتش آب ریخت چون موجب کور شدن اجاق می گردد یعنی اجاق خانواده که پسر یا مرد است از بین میرود.
- کسی که می خواهد سفر برود هنگامی که از خانه حرکت می کند نباید از پشت سر او را صدا بزنی چون در سفر او وقفه ایجاد می گردد.

- وقتی کسی که می‌خواهد سفر برود نباید به او گفت کجا می‌روی باید بگویی خیره؟ چون کجا گفتن موجب می‌شود که آن فرد به مقصودش نرسد.
- آتش مقدس است نباید شیئی آلوده یا کثیفی در آتش انداخت.
- چاقو تیز کردن در میان عشایر دامدار بدشگون است و موجب مرگ دامهای آنها می‌شود.
- نگهداری خرگوش در منزل موجب از بین رفتن رزق و روزی خانواده می‌شود.
- اگر مرغ مثل خروس آواز (قوقلی قوقو) بخواند خبر از مرگ صاحب‌خانه می‌دهد و به خاطر همین بدگویی ذبح می‌شود.
- در روزهای آغاز سال باید درب و پنجره‌های منازل باز باشد تا روزی و برکت وارد خانه شود.
- برای نجات از مرد آزما باید بند شلوار را باز کرد و بسم‌الله گفت.
- نباید در شب ناخن گرفت و موی سر را شانه کرد چون گناه دارد.
- طبق اعتقاد مردم گردباد عروسی شیطان است و موجب ویرانی می‌گردد.
- اعتقاد به اینکه زمین روی شاخ گاو است و هربار گاو خود را تکان بدهد موجب زلزله می‌شود.
- گاوها و سگها با فریاد خود آمدن زلزله را پیش‌بینی می‌کنند.
- در مورد کسوف و خسوف اعتقاد دارند که اژدها یا دیوی، ماه یا خورشید را می‌گیرد و برای رهایی آنها به طبل می‌زنند تا آنها بپندارند که لشکر آمد و آزادشان کنند.
- در موقع گرفتن خورشید اگر وسط آن سرخ باشد جنگی روی می‌دهد و اگر وسطش سیاه باشد نشانه خشکسالی است.
- در موقع رؤیت هلال ماه اگر روبه بالا باشد نشانه ارزانی است چون می‌گویند کاسه پر است و اگر هلال کج یا روبه پایین باشد گرانی و قحطی است چون می‌گویند کاسه کاملاً پرنیست یا خالی است.
- اگر در روز مرغ خانه پاهایش را به نشانه خستگی دراز کند مهمان برای آن خانه می‌رسد.
- در کنار بستر زانو، یک عدد پیاز، یک عدد چاقو و یک عدد نعل اسب به سیخ آهنی می‌بندند و در بالای سر او به زمین می‌کوبند تا چهل روز برای حفظ کودک و زانو از آل.

- اگر شب در خواب مرده‌ای دنبال فردی بیاید و او را صدا بزند و با خود ببرد نشانه آن است که به زودی خواهد مرد.
- مردم اعتقاد به برکت دارند و می‌گویند سرخرمن باید صلوات فرستاد و از ورود گاو جلوگیری کرد چون برکت آن می‌رود.
- مردم عدد سیزده را نحس می‌دانند و حتی در پیمان‌ها و برداشت محصول به جای عدد سیزده، «زیاده» بکار می‌برند.
- هنگام عبور از رودخانه یا تاریکی باید بسم‌الله گفت.
- زن زانو باید تا چهل روز از خانه بیرون نرود چون امکان دارد با زانوهای دیگر برخورد کند و چله (سختی و بیماری) آنها نوزادش را بگیرد و موجب مرضی و عدم رشدش شود.
- طبق اعتقاد، پدر و مادر نوزاد تا چهل روز چله دارند و چنانچه با والدین نوزاد دیگری برخورد کردند برای اینکه چله آنها برهمدیگر اثر نداشته باشد باید دو طرف سربک سفره بنشینند و با هم نان و نمک بخورند. این کار موجب نزدیکی آنها و عدم تأثیرپذیری چله می‌شود.
- برای رفع چشم زخم از دامها و شیر آنها، به مشکهایشان مهره‌های آبی رنگ و قطعه چوب کوچکی به نام «تایو» (Tâyw) می‌آویزند.
- شبها چیزهای سفید رنگ نظیر قند، شیر، ماست، پنیر و دوغ را برای منازل دیگر نمی‌فرستند و اگر بفرستند حتماً باید در ظرفی سرپوشیده باشد چونکه رزق و برکت خانه از بین می‌رود.
- هنگام شیوع بیماری واگیر در بین دامهای یک منطقه، در یک غروب تمام دامها را جمع کرده و با شلیک چند گلوله تفنگ و ایجاد هیاهو و سر و صدا عامل بیماری را که ممکن است نیروهای مضر و مرموز باشد به فرار وا می‌دارند زیرا که این نیروی بیماری‌زا به علت سر و صدای آدمها و ترس از کشته شدن وحشت می‌کند.
- ریختن آب روی سگ و گربه موجب پیدایش زگیل روی دست و پا می‌شود.
- برای از بین رفتن زگیلها هفت عدد ریگ را در پارچه‌ای پیچیده و در زمین دفن می‌کنند و فرد مورد نظر باید تا مدتی از آن مسیر عبور کند تا زگیلهايش بریزند.
- برای اینکه کودک دندانهایش به آسانی در بیاید یک نوع آش درست می‌کنند که به آن (Dəgân Rükâna) می‌گویند.

- کودکانی که هنوز دندان درنیاورده نباید سوار الاغ کنید چون دندانهای مثل دندان الاغ می شود.
- دندانهای شیری کودکان که می افتد باید آنرا روی بام خانه ای بیندازید که زن حامله دارد
- به بچه ها مغز نمی دهند و می گویند اگر بخورند صورتشان کک مک می زند.
- اگر لانه مورچه در جایی باشد مقداری موی بز روی آن قرار دهیم و بگوییم این را باید به سیاه چادر تبدیل کنید و اگر نکردید باید بروید، این کار موجب ترک لانه از سوی مورچه ها می شود.
- اگر گل مژه در یکی از چشمان درآمده باشد، چشم دیگر را سرمه می کشند این کار موجب از بین رفتن آن می شود.
- اگر وسیله ای در حین کار ناپدید شود می گویند دیو آنرا برده کارش را انجام داد آنرا برمی گرداند.
- مردم اعتقاد دارند هر فردی ستاره ای در آسمان دارد و هرگاه ستاره اش خاموش شود می میرد به این دلیل هرگاه سقوط شهابی را در آسمان ببینند می گویند کسی مرده است و در این هنگام برای دوری از این حادثه تُف می کنند.
- برای اینکه بفهمند شکم زن باردار پسر یا دختر است، او استخوانهای فک کله گوسفندی که پخته شده باشد را از حلقوم باز می کند اگر سر استخوان فک بدون گوشت بیرون بیاید پسر و اگر با گوشت بیاید دختر است.
- برای اینکه بدانند شکم زن حامله پسر یا دختر است بدون اینکه خودش متوجه شود مقداری نمک روی سرش می ریزند اگر دست بر جلو دماغ برد نشانه سیل و پسر است اگر دست روی سر و زلف برد گیس دار و دختر باشد.
- اگر زنی در حین درست کردن نان، یکی از نانهایش زبانه بکشد (قسمتی از آن دراز شود) آنرا نشانه زبان دشمن می دانند و با چاقویی زبانه آنرا می برد و می گوید لعنت بر زبان بد.
- به هم زدن تیغه های قیچی در شب موجب دعوا و درگیری می شود.

- اگر دانه انار روی زمین بریزد باید آنرا برداشت و خورد چون میوه بهشت است ولی دانه‌های انگور زمین افتاده را با پاله می‌کنند.
 - اگر کسی در هنگام خواب جوراب یا کفش زیر متکایش باشد خواب وحشتناک می‌بیند.
 - اگر کسی خواب وحشتناک ببیند صبح اول وقت برای آب بازگو کند.
 - هنگام بیرون آمدن جوجه‌ها از تخم اگر پسر لانه آنها را تماشا کند همه آنها خروس می‌شوند و اگر دختر نگاه کند همه مرغ می‌شوند.
 - اگر سوسمار دندانهای فردی را بشمارد (ببیند) آن فرد می‌میرد، باید وقتی سوسمار می‌بیند دهانش را ببندد.
 - اگر کف دستهای کسی خارش کند روزیش زیاد می‌شود و آنرا باید برپیشانی شخص دوقلویی بمالد.
 - اگر کسی قورباغه را بکشد برادرش می‌میرد.
 - شیها نباید جاروب کرد چون با جاروب در شب رزق و روزی از خانه می‌رود.
 - اگر کفشهای کسی روی هم قرار گیرند به این معنی است که برای صاحب آن مسافرتی بزودی پیش می‌آید.
 - استحمام در روز چهارشنبه مطلوب نیست چون موجب مریضی فرد می‌شود.
 - روز جمعه سنگین است و هیچ کاری را در این روز آغاز نمی‌کنند و به نظر آنها شنبه و چهارشنبه برای شروع کار مناسب است.
 - در شنبه‌ها عروسی کردن جایز نیست چون سبک است و زندگی مشترک شروع کردن در این روز پایدار نیست می‌گویند:
- (Šama kê Šama bâr ha wayw la tê wa mâl mâr) یعنی شنبه کار، شنبه بار، فقط عروس در این روز به خانه نیار.
- روزهای دوشنبه و چهارشنبه به مسافرت نمی‌روند و کارهای خیر و ازدواج را انجام نمی‌دهند.
 - بیشتر عروسیها در روزهای یکشنبه و سه‌شنبه خصوصاً پنج‌شنبه برگزار می‌کنند.

- در آغاز شروع بافتن سیاه چادر و حتی شروع کار ساختمان معمولاً از فردی خوش نام و به اصطلاح دارای عقیده پاک (زن یا مرد) می‌خواهند که نقطه آغاز کارشان را شروع کند.
- هنگام ساکن شدن یا نقل مکان به مسکن جدید جهت دفع گزند و شر از اعضای خانواده بره یا بزغاله‌ای را قربانی می‌کنند.
- اولین چیزی که به مسکن جدید منتقل می‌کنند یک جلد قرآن می‌باشد.
- برای جلوگیری از چشم‌زخم دانه‌های اسپند سبز چیده شده را به اشکال خاصی ردیف و تزیین می‌نمایند و به جای عمومی منزل می‌آویزند.

فصل دوم

بررسی

آواشناختی و واجشناسی

صداها

این گویش ۳۴ صدا دارد که ۲۵ صدای آن همخوان (صامت) و ۲ صدای آن نیم واک و ۷ صدای آن هم واکه (مصوت) است که عبارتند از:

الف) همخوانها:

۱ /p/ معادل /پ/ فارسی است

- انفجاری (انسدادی)، دولبی، بی واک

Puř (بلدرچین) buř (بُر)

۲ /b/ معادل /ب/ فارسی است

- انفجاری (انسدادی)، دولبی، واکنار

bâr (بار) mâr (مار)

۳ /t/ معادل /ت/ فارسی است

- انفجاری (انسدادی)، دندانی - لثوی، بی واک

tam (مه) dam (دهان)

۴ /d/ معادل /د/ فارسی است

- انفجاری (انسدادی)، دندانی - لثوی، واکنار

مانند شماره ۳ و dâr (درخت) târ (شیوه، طور)

۵ /f/ معادل تلفظ /ف/ است

- سایشی، لپی - دندانی، بی واک

hafta (هفته) havda (عدد هفده)

۶ /v/ معادل /و/ فارسی در کلمات وارد، اول، با تلفظ فارسی آنها است و همچنین معادل

/v/ انگلیسی است.

- سایشی، لپی - دندانی، واکنار

- مانند شماره ۵

توجه: این واج در اول کلمه نمی آید و کاربرد آن نیز بسیار کم است.

۷ /s/ معادل /س/ فارسی است

- سایشی، دندانی - لثوی، بی واک

- sard (سرد) zard (زرد)

A /z/ معادل /ز/ فارسی است

- سایشی، دندانی - لثوی، واکنار

səqân (استخوان) zəqân^۱ (بزغاله فریاد کشید)

۹ /š/ معادل /ش/ فارسی است

Šir (مایع خوردنی) sir (گیاه سیر)

۱۰ /ž/ معادل /ژ/ فارسی است

سایشی، لثوی - کامی، واکنار

dəž (دست نخورده، سالم) dəz (دزد)

۱۱ /k/ معادل /ک/ فارسی است

انسدادی، نرم کامی، بی واک

kal (شکاف) gal (گروه، دسته)

۱۲ /g/ معادل /گ/ فارسی است

- انسدادی، نرم کامی، با واک

- مثال شماره ۱۱

۱۳ /x/ معادل /خ/ فارسی است

سایشی، پس نرم کامی، بی واک

xâl (خال) qâl (سروصدا)

۱۴ /q/ معادل /ق/ فارسی است

انفجاری (انسدادی)، پس نرم کامی، واکنار

مثال شماره ۱۳

۱۵ /h/ معادل /ح/ فارسی است

^۱ - zaqân هم تلفظ می شود

سایشی، چاکنایی، بی واک

həl (بز بی شاخ) xəl (عیب چشم، چشمی که بیرون آمده و کج باشد)

۴۶ /z/ معادل /ج/ فارسی است

سایشی - انسدادی، لثوی - کامی، واکنار

marj (شرط) marz (مرز)

۴۷ /c/ معادل /چ/ فارسی است

سایشی - انسدادی، لثوی - کامی، بی واک

Cu (چوب) ju (جوی)

۴۸ /m/ معادل /م/ فارسی است

خیشومی، دولبی، واکنار

mâr (مار، جانور خرزنده - فعل نهی از آوردن) nâr (نیاور، فعل منفی از آوردن)

۴۹ /n/ معادل /ن/ فارسی است

- خیشومی، دندانانی - لثوی، باواک

- مثال شماره ۱۸

۴۰ /ŋ/ مخصوص این گویش می باشد و در آغاز کلمه نمی آید، تقریباً ترکیبی از دو واج

n و g (ng) می باشد

خیشومی، پس نرم کامی، واکنار

Šaŋ (فشنگ) Šan (وسیله کشاورزی که بوسیله آن کاه و دانه را از هم جدا می کنند)

۴۱ /L/ معادل /ل/ فارسی است

کناری، لثوی، ساده، واکنار

gal (دسته، گروه) gar (شاخه خشک درخت)

توجه: فقط از این واج در آغاز کلمه استفاده می شود

۴۲ /ɬ/ کناری، لثوی، نرم کامی شده، واکدار مخصوص گویش کله‌ری است^۱ و در فارسی معادل ندارد.

kaɬ (بزکوهی) kal (شکاف)

توجه: این واج در آغاز کلمه نمی‌آید و در فارسی معادل ندارد

۴۳ /r/ تلفظ آن مانند تلفظ /r/ فارسی است با این تفاوت که این /r/ در این گویش در آغاز کلمه نمی‌آید

غلطان (لرزشی)، لثوی، واکدار، تک زنشی

gar (شاخه خشک درخت) gal (گروه، دسته)

۴۴ /ɣ/ / ʔ / مخصوص گویش کله‌ری است و در آغاز کلمات فقط از این /ɣ/ استفاده می‌شود

غلطان (لرزشی)، لثوی، واکدار، چند زنشی

gaɣ (گر، بیماری‌گری) gar (شاخه خشک درخت)

guɣ (قبر، گور) gur (گوساله)

ɣüt (پرکنده، لخت) lüt (بینی)

۴۵ /ʔ/ / ʔ / انسدادی، چاکتایی، بی‌واک

hêt (ایل) hêt (کرت شخم)

توجه: در این گویش واج (ع) وجود ندارد، مثلاً سعدی را سادی تلفظ می‌کنند.

ب- نیم واکه‌ها:

۴ w/ نیم واکه (روان)، دولبی

Wây (فرار کرد) mây (ماند، شیری که مایه ماست به آن بزنند و ببندد، مایه گرفته)

۴ y/ نیم واکه (روان) کامی

yâɬ (یال) wâɬ (نوعی پارچه نازک)

۴ همان‌طوری که ملاحظه شد در این گویش دو نوع «لام» وجود دارد که بهتر است /L/ را رقیق و /ɬ/ را غلیظ

ج - واکه‌ها (مصوت‌ها)

٤ / ê / واکه، پیشین، باز، گسترده،

Šir (شیرمایع) šêr (شیر، جانور درنده)

si (عددسی) sê (عدد سه)

٢ - / i / واکه، پیشین، بسته، گسترده، کشیده

مثال شماره یک و

Sir (سیر، گیاه خوردنی) sar (سر)

٣ / ə / واکه، میانی، بسته، گسترده

šəř (کهنه) šêr (شیر، جانور درنده)

səm (سُم) sim (سیم، فلز)

٤ / a / واکه، پسین، باز، گسترده، کوتاه

na (نه) nâ (گذاشت)

mal (پرنده) mæl (گردن)

٥ / â / واکه، باز، پسین، گسترده، کشیده

مثال شماره ٤

٦ / u / واکه، بسته، پسین، گرد، کشیده

cu (چوب) Cü (چطور)

Puš (سیاه و سفید) Püš (علف)

٧ / ü / واکه، بسته، پیشین، گرد، کشیده

مثال شماره ٦

واکه‌های مرکب

در این گویش دو واک مرکب موجود است که عبارتند از:

٤ ây در کلمه wây (فرار کرد)

٣ ay در کلمه day (می‌دهی)

در هنگام ادای این واکه‌ها زبان از حوزه واکه‌های /â/ و /a/ به طرف /i/ و /ê/ می‌لغزد
 مثال - لغزش به طرف /i/ ← day (می‌دهی) dây (دادی) bay (می‌بری)
 مثال - لغزش به طرف /ê/ ← yay (یک) gây (گاوی) day (می‌دهد)

ساختمان هجا^۱ در گویش کلهری

معنی فارسی	مثال	ساختمان هجا
این	ya	CV
نمک	xwa	CCV
پرنده	mal	CVC
دختر	dwat	CCVC

۴ C نشانه consonant (همخوان) و v نشانه Vowel (واکه) است. وقتی هجا با CC شروع می‌شود. C دوم فقط می‌تواند یکی از دو نیم واکه /w/ و /y/ باشد و اغلب بعد از این دو نیم واکه واکه‌ای کوتاه می‌آید.

فصل سوم

صرف (ساخت واژه)

اسم

اسم یکی از اقسام کمه است که برای نامیدن شخص، شیئی یا مفهومی به کار می‌رود. در این گویش به چند روش می‌توان اسم را تشخیص داد. یکی این که اسم با نشانه‌های معرفه و نکره همراه می‌شود و دیگر اینکه با نشانه‌های جمع، تصغیر و اضافه می‌آید. ضمن معرفی این نشانه‌ها نحوه ترکیب آن‌ها را با اسامی مختلف نشان می‌دهیم:

معرفه و تکره:

نشانه معرفه در این گویش «a» و یا «aga» و نشانه نکره «ê» و یا «êg» در آخر کلمه است؛ مانند:

برای معرفه Kwəřa (پسر) Kwəřaga

برای نکره düwatê (دختر) düwatêg

توجه: اکثر اسم‌هایی که واج آخر آن‌ها واکه (مصوت) است در حالت معرفه نشانه «aga» و در حالت نکره نشانه «êg» می‌گیرند، در این صورت بین اسم و نشانه یکی از نیم واکه‌های /w/ /y/ متناسب با آن واکه به عنوان میانجی و برای سهولت در تلفظ قرار می‌گیرد، مانند:

اسم	معرفه	نکره
Bü	büwaga	büwêg
cu	cuwaga	cuwêg
rê	rêyaga	rêyêg
ji	jiyaga	jiyêg

استثنا: اگر اسمی به /â/ یا /a/ ختم شود در حالت معرفه با نشانه «ga» می‌آید، مانند:

gâga (گاو مورد نظر) møyaga (میش مورد نظر)

توجه: «yay» به معنی یک می‌تواند قبل از همه اسامی نکره به طور اختیاری بیاید. مانند:

yay gâê(g) hât (یک گاوی آمد).

مفرد و جمع

نشانه جمع در این گویش «yl» و «gân» و یا ترکیبی از این دو «ylagân» می‌باشد، مانند:

گاوها) $gâ + yl = gâyl$

میش‌ها) $məya + yl = məyayl$

گاوها) $gâ + gâ = gâgâ$

میش‌ها) $məya + gâ = məyagâ$

بچه‌ها) $mənâl + a + yl = mənâlayl$

بچه‌ها) $mənâl + a + gâ = mənâlagâ$

بچه‌ها) $mənâl + aylagâ = mənalaylagâ$

توجه: همانطوری که ملاحظه می‌شود هرگاه کلمه‌ای که جمع بسته می‌شود به همخوان (صامت) ختم شده باشد در هنگام جمع بستن قبل از نشانه جمع مصوت /a/ قرار می‌گیرد.

تصغیر:

نشانه تصغیر در این گویش «ülək» است که در آخر بعضی از اسامی می‌آید: مانند:

داس کوچک) $dâs + ülək = dâsülək$

کاسه کوچک) $jâm + ülək = jâmülək$

بعضی از اسامی مصغر فارسی در این گویش راه یافته‌اند با این تفاوت که حرکت آخر آن‌ها

، (a) تلفظ می‌شود؛ مانند:

داfterca باغچه) $bâxca$

اضافه:

نشانه اضافه در این گویش (ə) است که بین دو اسم، اسم و صفت، اسم و ضمیر می‌آید،

مانند:

خانه‌ی مرد) $mâl - ə pəyâg$

خانه‌ی من) $mâl - ə mə$

(خانه ی کوچک) māl - ə bücəg

توجه ۴: اگر مضاف به /â/ یا /a/ ختم شود، نشانه اضافه تبدیل به /y/ می شود مانند:

گاو من gâ- y mə

میش من məya - y mə

توجه ۴: اگر مضاف به یکی از واکلهای /o/، /ü/ و /u/ ختم شود، بین مضاف و نشانه

اضافه /w/ قرار می گیرد، مانند

(چوب من) cu wə mə

(موی بز) mü wə bəzən

(دوغ تو) du we tə

توجه ۴: اگر مضاف به /î/ و /ê/ ختم شود بین مضاف و نشانه اضافه (y) قرار می گیرد،

مانند

(ماهی من) mâsi yə mə

(راه گوسفند) řê y pas

ضمیر:

ضمیر کلمه ای است که به جای اسم می نشیند و از تکرار آن جلوگیری می کند. هر چند که

ضمیر می تواند به جای اسم بنشیند و بسیاری از نقش های اسم را در گفتار بپذیرد اما نمی تواند با

نشانه های معرفه و نکره همراه شود.

انواع ضمیر:

۴ ضمیر شخصی که خود بر دو دسته «پیوسته و ناپیوسته» تقسیم می شود:

۴ ۱. ضمیر شخصی ناپیوسته

فارسی	کلهری
من	Mə
تو	Tə

?ayw	او
?ima	ما
?üwa	شما
?əwân	آن‌ها

این ضمایر در جمله بیشتر به عنوان فاعل، مفعول و یا بعد از مضاف به عنوان مضاف‌الیه به کار می‌روند.

۲. ضمیر شخصی پیوسته: این ضمایر بعد از اسم‌های مختوم به /â/ و /a/ به صورت زیر

می‌آیند

ضمیر	مثال	
	کلهری	معنی فارسی
m- اول شخص مفرد	bərâm	برادرم
t(d)- دوم شخص مفرد	bərât(d)	برادرت
y سوم شخص مفرد	bərây	برادرش
Mân- اول شخص جمع	bərâmân	برادرمان
tân(dân)- دوم شخص جمع	bərtân(dân)	برادرتان
ân سوم شخص جمع	bərâyân	برادرشان

ضمیر	مثال	
	کلهری	معنی فارسی
m اول شخص مفرد	mêyam	میش‌ام
t(d)- دوم شخص مفرد	mêya t(d)	میش‌ات
y - سوم شخص مفرد	mêyay	میش‌اش
mân - اول شخص جمع	mêya mân	میش‌مان

میش تان	mêya tân(dân)	tân(dân) دوم شخص جمع
میش شان	mêy yân	yân سوم شخص جمع

ضمایر شخصی پیوسته همراه با اسامی مختوم به دیگر صداها (غیر از /a/ و /â/) به صورت

زیر به کار می‌روند:

ضمیر	مثال	
	کلهری	معنی فارسی
اول شخص مفرد - əm	kwəř-əmə	پسر
دوم شخص مفرد - ət	kwəř-ət	پسرت
سوم شخص مفرد - ê	kwəř-	پسرش
اول شخص جمع - əman	kwəř-əmn	پسرمان
دوم شخص جمع - ətân	kwəřətân	پسرتان
سوم شخص جمع - əyân	kwəřəyân	پسرشان

۴ ضمایر اشاره:

ya	این
?əwa	آن
yâna	این‌ها
?əwâna	آن‌ها

۴ ۱ ضمایر اشاره تأکیدی:

hawa	همان
haya	همین

۴ ضمایر مشترک:

این ضمیر به صورت (xwa) همراه با ضمایر شخص پیوسته است.

مانند :

xwa - m	خودم
xwa - d	خودت
xwa - y	خودش
xwa - mân	خودمان
xwa - dân	خودتان
xwa -yân	خودشان

۴ ضمایر پرسشی

کلهری	فارسی
Can	چند، چقدر
ca(cwa)	چه
kâm	کدام
ki	کی (چه کسی)
Kay	کی - (چه وقت)
ku (kura)	کجا
cü	چطور

۵ ضمایر مبهم :

کلهری	فارسی
hüc	هیچ
gəšt	همه
Bəřê	بعضی
har	هر

Fəlân	فلان
kâbêrâ	یارو (مرد)
Kazây	یارو (فلان)

توجه: ضمیر kazây امروزه فراموش شده و حتی گویشوران جوان نیز آن را به یاد ندارند

	ضمیر متقابل:
yakêtaraki	همدیگر، یکدیگر
cima mâlê yakêtaraki	مثال: به خانه یکدیگر رفتیم
	صفت:

صفت برای توصیف اسم به کار می‌رود و دارای اقسام زیر است:

صفت بیانی

صفت بیانی چگونگی و ویژگی اسم را از جهت رنگ، قد، شکل وضع و ... بیان می‌کند و به دنبال موصوف می‌آید که بین صفت و موصوف واکه /ə/ قرار می‌گیرد.

مرد بزرگ pəyâg - ə gawrâ

اسب سیاه ?asp - ə səya

صفت بیانی به سه صورت به کار می‌رود:

۱ ساده: آن است که نشانه‌ای ندارد مانند:

بزرگ gawrâ

سیاه səya

۲ صفت برتر

آن است که به نشانه «tər» همراه است و بعد از موصوف می‌آید.

خانه بزرگ‌تر mâl - ə gawrâ- tər

۳ صفت برترین

نشانه صفت برترین «tərin» است و معمولاً پیش از موصوف می‌آید:

gawrâ - tərīn mât بزرگترین خانه

صفت عددی : صفت‌های عددی قبل یا بعد از اسم قرار می‌گیرند.

۴ عدد اصلی : شماره‌ها یا اعدادی هستند که بدون پیشوند یا پسوندی پیش از اسم می‌آیند مانند :

Cwâr wəran چهارمیش نر

۴ عدد ترتیبی

عدد ترتیبی از عدد اصلی به اضافه پسوند «-əm» یا «-əmin» ساخته می‌شود. عدد

ترتیبی وقتی با پسوند əm - ساخته شود پس از اسم می‌آید و اگر با پسوند əmin - ساخته شود پیش از اسم می‌آید؛ مانند :

sün - ə haftəm ستون هفتم

haftəmin Sün هفتمین ستون

پسوندهای əm - و əmin - پس از عدد مختوم به واکه /u/ به صورت (wəm) و

(wəmin) در می‌آیند و پس از اعداد مختوم به واک‌های /i/ و /ê/ به صورت (yəm) و

(yəmin) در می‌آیند.

nuwəm نهم

nuwəmin نهمین

sêyəm سوم

sêyəmin سومین

siyəm سی‌ام

siyəmin سی‌امین

۴ عدد کسری

اعداد کسری از توالی دو عدد اصلی (اولی بزرگتر از دومی) ساخته می‌شوند و به کمک

نشانه ی اضافه قبل از اسم می‌آیند و قسمتی از یک کل را نشان می‌دهد :

hayšt yak یک هشتم

hayšt yak - ə mât مثلاً جمله: (یک هشتم خانه)

گاهی اوقات به صورت دیگری نیز گفته می‌شود مانند

hayštkwəti یک هشتم (هشت نصف)

dəkwəti یک دوم (دو نصف)

ملاحظه می‌شود که در روش دوم از عدد اصلی به علاوه واژه ی kwəti استفاده شده که واژه kwətəi در این شیوه در تمام اعداد کسری ثابت است.

توجه : kwətəi (= kwət + i) به معنی نصفی یا قسمتی از چیزی می‌باشد.

صفت اشاره

دو واژه (?ê) برای نزدیک و (?aw) برای دور می‌باشد که قبل از اسم قرار می‌گیرند که در این حالت بعد از اسم پسوند (a) می‌آید.

?ê mâł - a این خانه

?əw mâł - a آن خانه

تذکر : البته در حالت تأکیدی (صفت اشاره تأکیدی) پیشوند (Ha) در اول صفت قرار می‌گیرد

Ha ?ê mâł - a همین خانه

Ha ?aw mâł - a همان خانه

صفت مبهم :

صفات مبهم همان ضمائر مبهم هستند (نگاه کنید به ضمائر مبهم) که قبل از اسم قرار

می‌گیرند؛ مانند :

hüc pəyagə هیچ مردی

gəšt Cəšt همه چیز

bəřê žən برخی زن (تعدادی زن)

har düwatə هر دختری

fəłān mâł فلان خانه

صفات تعجبی :

صفات تعجبی همان قيود تعجب‌اند (نگاه کنید به قيد) که قبل از اسم قرار می‌گیرند؛ مانند :

چه دختری ! Cə düwatê !

عجب پسری ! ?ajaw kwəřê !

فعل

کلمه‌ای است که انجام گرفتن کاری یا روی دادن حالتی را در یکی از زمان‌های ماضی (گذشته) و مضارع (حال) همراه با شخص و شمار نشان می‌دهد. به عبارت دیگر کلمه‌ای که مفهوم زمان، شخص و عدد را برساند. هر فعلی از یک ریشه اصلی تشکیل می‌شود که به آن «بن» یا «ستاک» هم می‌گویند (ریشه جزء تجزیه‌ناپذیر فعل است). به طور کلی بن فعل دارای دو نوع ماضی (گذشته) و مضارع (حال) است. بن ماضی آن قسمتی از فعل است که در همهٔ افعال ماضی وجود دارد؛ یا به عبارت ساده‌تر ستاک گذشته عبارت است از مصدر بدون نشانه مصدر و بن مضارع نیز آن قسمتی از فعل است که در همهٔ افعال مضارع دیده می‌شود (ریشه فعل جزء تجزیه‌ناپذیر است). علاوه بر بن، جزء دیگری در فعل وجود دارد که شخص و شمار فعل را نشان می‌دهد، که آن را «شناسه» می‌نامند.

نشانه مصدر در این گویش «n» و «ən» است که هرگاه قبل از «θ» مصوت بلند قرار گرفته

باشد همخوان /y/ مابین آن‌ها قرار می‌گیرد مانند: cərin , ništən , Dâyən

منظور از شخص فعل، سه صورت مختلف است که برای گوینده، شنونده و دیگری به کار

می‌رود و منظور از شمار، دو حالت مفرد و جمع است.

اکنون به صرف فعل ماضی ساده از مصدر xwanəsən (خواندن) در این گویش توجه

کنید:

کلهری	فارسی	شخص و شمار
Xwanəsəm	خواندم	اول شخص ماضی مفرد
Xwanəsi	خواندی	دوم شخص ماضی مفرد
Xwanəs	خواند	سوم شخص ماضی مفرد

Xwanəsim	خواندیم	اول شخص ماضی جمع
Xwanəsin	خواندید	دوم شخص ماضی جمع
xwanəsən	خواندند	سوم شخص ماضی جمع

آن چه از صرف فعل فوق درمی‌یابیم این است که:

- بخشی از فعل در شش صورت صرف شده مشترک است این بخش «بن ماضی» (xwanəs) است.
- علاوه بر بن فعل، اجزای دیگری نیز دیده می‌شوند که معمولاً متغیر می‌باشند، این اجزا، شناسه‌های فعل هستند:

(الف) شناسه اول شخص مفرد: əm

(ب) شناسه دوم شخص مفرد: i

(ج) شناسه سوم شخص مفرد: در این مورد شناسه آشکاری دیده نمی‌شود و در

اصطلاح شناسه آن تهی (∅) است.

(د) شناسه اول شخص جمع: im

(ه) شناسه دوم شخص جمع: in

(ز) شناسه سوم شخص جمع: ən

پس می‌توان شناسه‌های فعل ماضی ساده را در این گویش به این صورت معرفی کرد:

اول شخص مفرد -əmə

دوم شخص مفرد -i

سوم شخص مفرد ∅

اول شخص جمع -im

دوم شخص جمع -in

سوم شخص جمع -ən

توجه: شناسه‌های فوق در همه فعل‌های ماضی ثابت نیستند و تغییراتی دارند به عبارت دیگر شناسه‌های فعل ماضی ثابت نیستند.

اکنون صرف صورت مضارع از مصدر *xwanəsan* را می‌بینیم:

کلهری	شخص و شمار
Xwanəm	اول شخص مضارع مفرد
Xwani	دوم شخص مضارع مفرد
Xwanê	سوم شخص مضارع مفرد
Xwanim	اول شخص مضارع جمع
Xwanin	دوم شخص مضارع جمع
xwanən	سوم شخص مضارع جمع

آن چه از صرف فعل مضارع می‌فهمیم عبارت است از:

۱. بن مضارع در شش ساخت مشترک است (*xwan*).

۲. شناسه‌های مضارع عبارتند از *ən, in, im/ê, i, əm*

تفاوت شناسه‌های مضارع با ماضی در این گویش این است که سوم شخص مفرد ماضی شناسه ندارد یعنی تهی (∅) است اما سوم شخص مفرد مضارع شناسه دارد و /ê/ است و شناسه فعل‌های مضارع ثابت هستند (در انواع مختلف فعل مضارع تغییر نمی‌کنند) در حالی که در ماضی متغیرند.

زمان فعل

فعل در این گویش تنها در دو زمان ماضی (گذشته) و مضارع (حال) صرف می‌شود و مستقبل (آینده) ندارد که فعل مضارع هم برای زمان حال و هم برای آینده به کار می‌رود.

انواع فعل ماضی

فعل ماضی فعلی است که بر انجام کاری دلالت می‌کند، که خود دارای انواعی است که

معرفی می‌شوند:

۴ ماضی ساده

این نوع فعل کاری را نشان می‌دهد که در مقطعی از زمان گذشته صورت گرفته و به پایان رسیده است و به صورت بن ماضی + شناسه‌ها ساخته می‌شود، اکنون از مصدر *xwanəsən* (خواندن) ماضی ساده را صرف می‌کنیم:

Xwanəsəm
Xwanəsi
Xwanəs
Xwan sim
Xwan sin
Xwan s n

۴ ماضی استمراری

معمولاً در جملات شرطی گذشته از این فعل استفاده می‌شود و برای جملات استمراری فعل ساده بکار می‌رود، به عبارت دیگر می‌توان آن را ماضی شرطی نامید؛ مانند:
 اگر می‌خواهیدم به موقع بلند می‌شدم. *?əgar bəxəftâm , wa mawqa ?aləsâm*

از نشانه استمرار + بن ماضی + شناسه‌ها ساخته می‌شود.

کلهری
<i>bəxwanəsâm</i>
<i>bəxwanəsây</i>
<i>Bəxwanəsâ(d)</i>
<i>bəxwanəsâym</i>
<i>bəxwanəsâyn</i>
<i>bəxwanəsân</i>

توضیح: نشانه استمرار در این گویش «bə» می‌باشد و شناسه‌ها نیز تغییر کرده‌اند (نسبت به فعل ماضی ساده) و عبارتند از:

<i>âm</i>	اول شخص مفرد
<i>ây</i>	دوم شخص مفرد
<i>â(âd)</i>	سوم شخص مفرد

âym اول شخص جمع

âyn دوم شخص جمع

ân سوم شخص جمع

توجه: این فعل با قرار گرفتن وند «na» به جای نشانه استمرار «bə» منفی می‌شود.

۴ ماضی نقلی

اگر کاری در گذشته انجام گرفته باشد و اثر و نتیجه آن تا زمان حال ادامه داشته باشد، از این

نوع فعل استفاده می‌شود، این فعل با افزودن پسوند «a» (به معنی است) به آخر فعل ماضی ساده

ساخته می‌شود (علاوه بر آن در سوم شخص مفرد تغییرات دیگری ایجاد می‌شود).

Xwan s ma

Xwan siya

Xwan s g

Xwan sima

Xwan sin

Xwan s na

۴ ماضی بعید

فعلی است که برای صورت گرفتن کاری مورد استفاده قرار می‌گیرد، که در گذشته و پیش

از کار دیگری به وقوع پیوسته است.

Xwan süm

Xwan süd

Xwan sü

Xwan sümən

Xwan sün

Xwan sün

توجه: ملاحظه می‌شود که دوم و سوم شخص جمع با هم مشترک هستند.

۵ ماضی التزامی

فعلی که بر انجام کاری یا وقوع حالتی در زمان گذشته همراه با شک یا امید و آرزو دلالت می‌کند.

Xwan sum
Xwan süd
Xwan su
Xwan sümən
Xwan sün
Xwan sun

توجه: غیر از ماضی مستمر که حالت منفی ندارد تمامی فعل‌های ماضی با پیشوند na منفی می‌شود

۴ ماضی مستمر (ملموس)

از این نوع فعل برای صورت گرفتن کاری استفاده می‌شود که همزمان با فعل دیگری در گذشته به وقوع پیوسته باشد.

در گویش کلهری با استفاده از لفظ «Lapəsâ» یا «pəsâ» به اضافه ماضی ساده فعل مورد نظر ساخته می‌شود.

Lapəsâ Xwan s m
Lapəsâ Xwan si
Lapəsâ Xwanəs
Lapəsâ Xwanəsim
Lapəsâ Xwanəsin
Lapəsâ Xwanəsən

توجه: این فعل حالت منفی ندارد.

فعل مضارع (حال)

فعلی است که بر انجام کاری در زمان حال و آینده دلالت می‌کند که در گویش کلهری سه نوع می‌باشد.

۱. مضارع اخباری (ساده)

فعلی است که انجام کاری را به طور قطعی و مسلم در زمان حال و آینده نشان می‌دهد که از بن مضارع + شناسه ساخته می‌شود؛ مانند:

کلهری	شخص و شمار
?üšəm	اول شخص مفرد
?üši(d)	دوم شخص مفرد
?Üšê	سوم شخص مفرد
?üšim	اول شخص جمع
?üšin	دوم شخص جمع
?üšən	سوم شخص جمع

با اضافه کردن nəy به ابتدای آن منفی می‌شود مانند: xwam → nəyaxwam

۲. مضارع التزامی

به وقوع فعل همراه با شک و تردید و آرزو دلالت می‌کند و از b (bə) + فعل مضارع ساده (اخباری) ساخته می‌شود.

کلهری	شخص و شمار
büşəm	اول شخص مفرد
büşi	دوم شخص مفرد
büşê	سوم شخص مفرد
büşim	اول شخص جمع
büşin	دوم شخص جمع
büşən	سوم شخص جمع

این فعل با قرار گرفتن پیشوند «nəy» بجای «bə» منفی می‌شود مانند:

Bəxwam → nəyaxwam

توجه: همانطوری که ملاحظه می‌شود فعل مضارع منفی در هر دو نوع (اخباری و التزامی) یکسان است، بنابراین فعل مضارع منفی فقط شش صیغه دارد.

۳. مضارع مستمر (ملموس)

از این فعل برای انجام کاری استفاده می‌شود که در حال رخ دادن یا نزدیک رخ دادن است، این فعل از واژه «Lapəsâ یا pəsâ» به اضافه مضارع ساده ساخته می‌شود که امروز بیشتر تحت تأثیر زبان فارسی از افعال کمکی دارم، داری، دارد... استفاده می‌شود اما با تلفظ کلهری آنها.

Lapəsâ ?üşəm
Lap sâ ?üşi
Lap sâ ?üşê
Lap sâ ?üş n
Lap sâ ?üşin
Lap sâ ?üşim

توجه: زمانی که از فعل کمکی دارم، داری... استفاده می‌شود هم فعل کمکی و هم اصلی به صورت مضارع ساده هستند.

dêr m ?üş m
dêri ?üşi
dêrê ?üşê
dêrim ?üşim
dêrin ?üşin
dêrên ?üş n

توجه: این فعل شکل منفی ندارد.

فعل امر:

از ستاک حال فعل مورد نظر بعلاوه پیشوند «bə» ساخته می‌شود و دو شکل دارد (یک شکل برای مفرد و یک شکل برای جمع) مانند: برای مفرد bəxaf، برای جمع bəxafən این فعل با «na» منفی می‌شود که به جای «bə» قرار می‌گیرد؛ مانند naxaf، naxafən.

فعل نهی:

نشانه این فعل «na یا ma» به جای «bə» فعل امر است؛ مانند فعل امر دو شکل دارد (مفرد و جمع).

Bəxafən {maxafən / ، Bəxaf {maxaf / naxaf} برای مفرد
naxafən} برای جمع

فعل‌های مجهول: ۴ گذشته مجهول ۴ حال مجهول

گذشته مجهول از ستاک گذشته مجهول (مصدر مجهول بدون «n» = سوم شخص مفرد مجهول) به اضافه شناسه‌ها ساخته می‌شود.

مثال: از مصدر مجهول səzyâ n

S zyâm

S zyây(d)

S zyâ

S zyây m

S zyây n

S zyân

حال مجهول از ستاک حال مجهول (ستاک حال معلوم به اضافه «ya») همراه با شناسه‌ها

ساخته می‌شود؛ مثال:

S zyam

S zyay

S zyaê

S zyay m

S zyay n

S zyan

افعال تام و ناقص:

افعالی را مانند:

hâwərdən/büwən/dâyən/hâtən/dâštən/watən و ... که همه

ساخت‌ها و زمان‌های آنها متداول نیست، و مصداق قواعد کلی فعل نمی‌شوند ناقص می‌نامیم،

فعل‌هایی را که همه ساخته‌ها و زمان‌های آنها به کار می‌رود، و مصداق قواعد کلی فعل می‌شوند
فعل تام (کامل) می‌نامیم؛ مانند: xwanəšən

صورت یا ساخت فعل

فعل در این گویش از لحاظ ساختمان به سه نوع تقسیم می‌شود: ۴ ساده ۴ مشتق ۴

مرکب

فعل ساده: فعلی است که عنصر غیرفعلی ندارد و فقط از بن فعل ساخته می‌شود؛ مانند:

.hāwərdən , būwən , hātən , čərin , Xwanəšən

فعل مشتق: فعل ساده‌ای است که دارای عنصر غیرفعلی به صورت پیشوند یا پسوند باشد؛

مانند:

.hātənaw , ałwašānən , darčəğən

فعل مرکب: فعلی است که از عنصر غیرفعلی (اسم، صفت، قید) و عنصر فعلی و گاهی حرف
و عنصر غیرفعلی و عنصر فعلی تشکیل شده و در مجموع، یک معنی فعلی را بیان می‌کند و هر
عنصر بدون دیگری معنی فعلی خود را از دست می‌دهد؛ مانند:

la hūr , barz būwən , dasa məl kərdən , yâdgərtən , Kârkərdən

čəğən

توجه: در هنگام صرف افعال مشتق (پیشوندی) و مرکب باید موارد زیر رعایت گردد:

وند نفی بین عنصر غیرفعلی و فعل می‌آید؛ مانند:

(yâd na gərtən , dasa məl na kərdən , Dar na čəğən

وندهای شخصی در پایان جزء فعلی می‌آیند؛ مانند:

dasa məl kərdən , Yâdgərtəm

ضمایر مفعولی پیوسته بعد از عنصر غیرفعلی قرار می‌گیرند؛ مانند: Das-əm gərt

وجه فعل

فعل به اعتبار کیفیت بیان مفهوم آن که خبری را برساند یا وقوع و حالت آن را با احتمال یا شرط همراه کند یا فرمانی را برساند از یکی از سه وجه اخباری یا التزامی یا امری به شمار می‌آورند (انوری/گیوی، ۱۳۷۹ ص ۷۳).

پس وجه اخباری آن است که دلالت فعل را بر معنای آن به قطع خبر دهد. وجه التزامی آن است که دلالت فعل را بر معنای آن با التزام (= همراهی) به امری چون، آرزو، میل، امید، شرط، تردید و امثال آنها بیان کند. در وجه التزامی گوینده تفسیر و تعبیری همراه فعل می‌آورد (همان، ص ۷۴).

وجه امری: انجام کار یا خودداری از انجام کار را فرمان می‌دهد یا توصیه می‌کند (رخزادی، ۱۳۷۹ ص ۲۰۳).

بر این اساس در این گویش، وجه التزامی شامل فعل‌های ماضی استمراری، ماضی التزامی و مضارع التزامی می‌شود و وجه امری شامل فعل‌های امر و نهی می‌گردد و وجه اخباری نیز شامل بقیه فعل‌ها است.

فعل لازم و متعدی (ناگذر و گذر)

فعل در این گویش با توجه به نیاز آن به مفعول، یا لازم است یا متعدی؛ پس:

فعلی که بدون نیاز به مفعول و تنها با فاعل یا نهاد معنی جمله را تمام کند یا به بیان دیگر از

مفعول نگذرد فعل لازم یا ناگذر نامیده می‌شود؛ مانند: *čəġ* , *hât*

فعلی که علاوه بر فاعل به مفعول هم نیاز دارد تا معنی خود را تمام کند (از فاعل به مفعول

بگذرد) فعل متعدی یا گذرا نامیده می‌شود؛ مانند: *xwârd* , *hâwârd*

اینک به صرف تعدادی از افعال در کلیهٔ زمان‌ها می‌پردازیم:

4 از مصدر **čəǵən (= čəyən)**

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	čəǵm	čǐ(d)	čəǵ	čim	čin	čəǵn
ماضی استمراری	bečyám	bečyáy	bečyá	bečyáym	bečyáyın	bečyán
ماضی نقلی	čəǵma	čǐda	čəǵa	čima	čina	čəǵna
ماضی بعید ^{یا} _i	čüm	čüd	čü(g)	čüman (čüm)	čün	čün
ماضی التزامی ^{یا}						
ماضی مستمر	Lapasá čəǵm	Lapasá čǐ(d)	Lapasá čəǵ	Lapasá čim	Lapasá čin	Lapasá čəǵn

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	čəm	bəčəm	Lapəsâ čəm
دوم شخص مفرد	či	bəči	Lapəsâ či
سوم شخص مفرد	ču	bəčud	Lapəsâ ču
اول شخص جمع	čim	bəčim	Lapəsâ čim
دوم شخص جمع	čin	bəčin	Lapəsâ čin
سوم شخص جمع	čən	bəčən	Lapəsâ čən

۴ از مصدر hâten

سوم شخص جمع	دوم شخص جمع	اول شخص جمع	سوم شخص مفرد	دوم شخص مفرد	اول شخص مفرد	شخص و شمار
hâten	hâtin	hâtim	hât	hâti	hâtem	ماضی ساده
bâtyâyn	bâtyân	bâtâyim	bâtâyâ	bâtâyâ	bâtâyâm	ماضی استمراری
hâtēna	hâtina	hâtima	hâtōga	hâtiya	hâtēma	ماضی نقلی
hâtūn	hâtūn	hâtūm hâtūmen يا	hâtū	hâtūd	hâtūm	ماضی بعید
hâtun	hâtūn	Hâtūm hâtūmen يا	hātu	hâtūd	hâtum	ماضی التزامی
Laposâ hâten	Laposâ hâtin	Laposâ hâtim	Laposâ hât	Laposâ hâti	Laposâ hâtem	ماضی مستمر

مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	شخص و شمار
Lapəšâ čyam	bâm	čyam	اول شخص مفرد
Lapəšâ čyay	bây	čyay	دوم شخص مفرد
Lapəšâ čyaê	bâê	čyaê	سوم شخص مفرد
Lapəšâ čyaym	bây m	čyay m	اول شخص جمع
Lapəšâ čyayn	bây n	čyay n	دوم شخص جمع
Lapəšâ čyan	bân	čyan	سوم شخص جمع

تذکر: این فعل جزء افعال ناقص است.

۴ از مصدر řešānən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	řešānəm	řešāni	řešān	řešānim	řešānin	řešānən
ماضی استمراری	bəřešānām	bəřešānāy	bəřešānā	bəřešānāym	bəřešānāyn	bəřešānān
ماضی نقلی	řešānəma	řešāniya	řešānəga	řešānima	řešānina	řešānəna
ماضی بعید	řešānūm	řešānūd	řešānū	یا řešānūm řešānūmən	řešānūn	řešānūn
ماضی التزامی	řešānum	řešānūd	řešānud	یا řešānm řešānūmən	řešānūn	řešānun
ماضی مستمر	Lapəsā řešānəm	Lapəsā řešāni	Lapəsā řešān	Lapəsā řešānim	Lapəsā řešānin	Lapəsā řešānən

مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	شخص و شمار
Lapəsâ řəšənəm	bəřəšənəm	řəšənəm	اول شخص مفرد
Lapəsâ řəšəni	bəřəšəni	řəšəni	دوم شخص مفرد
Lapəsâ řəšənê	bəřəšənê	řəšənê	سوم شخص مفرد
Lapəsâ řəšənim	bəřəšənim	řəšənim	اول شخص جمع
Lapəsâ řəšənin	bəřəšənin	řəšənin	دوم شخص جمع
Lapəsâ řəšənən	bəřəšənən	řəšənən	سوم شخص جمع

از مصدر kerdən ۴۶

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	kərdəm	kərđi	kərđ	kərđim	kərđin	kərdən
ماضی استمراری	bəkərdām	bəkərdāy(d)	bəkərdā	bəkərdāym	bəkərdāyn	bəkərdān
ماضی نقلی	kərdama	kərđiya	kərdəğa	kərdima	kərdina	kərdəna
ماضی بعید	kərdüm	kərdüd	kərdü(d/g)	kərdümen kərdüm _{یا}	kərdün	kərdün
ماضی التزامی	kərdum	kərdüd	kərdu(d)	kərdüm ərdümen _{یا}	kərdün	kərdun
ماضی مستمر	Lapəsə kərdəm	Lapəsə kərđi	Lapəsə kərđ	Lapəsə kərđim	Lapəsə kərđin	Lapəsə kərdən

مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	شخص و شمار
Lapəsâ kam	bəkam	kam	اول شخص مفرد
Lapəsâ kay	bəkay	kay	دوم شخص مفرد
Lapəsâ kaê	bəkaê	kaê	سوم شخص مفرد
Lapəsâ kaym	bəkaym	kaym	اول شخص جمع
Lapəsâ kayn	bəkayn	kayn	دوم شخص جمع
Lapəsâ kan	bəkan	kan	سوم شخص جمع

۵ از مصدر būwən (بودن) جزء افعال ناقص است.

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	būm	būd	bū	būm	būn	būn
ماضی استمراری	būwátām	būwátáy	būwátá	būwátāym	būwátāyn	būwátān
ماضی نقلی	būma	būda	būya	būma	būna	būna
ماضی بعید						
ماضی التزامی						
ماضی مستمر	Lapəsá būm	Lapəsá būd	Lapəsá bū	Lapəsá būm	Lapəsá būn	Lapəsá būn

مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	شخص و شمار
Lapəsâ bum	bum	ham	اول شخص مفرد
Lapəsâ büd	büd	hay(d)	دوم شخص مفرد
Lapəsâ bu(d)	bu(d)	has	سوم شخص مفرد
Lapəsâ büm	büm	haym	اول شخص جمع
Lapəsâ bün	bün	hayn	دوم شخص جمع
Lapəsâ bun	bun	han	سوم شخص جمع

۴ از مصدر dāyən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	dām	dāy	dā	dāym	dāyn	dān
ماضی استمراری	beyām	beyāy	beyā	beyāym	beyāyn	beyān
ماضی نقلی	dāma	dāya	dāga	dāyma	dāyna	dāna
ماضی بعید	dāüm	dāüd	dāü	Dāüm dāümen	dāün	dāün
ماضی التزامی	dāwm	dāüd	dāwd	Dāüm dāümen	dāün	dāwn
ماضی مستمر	Lapəsā dām	Lapəsā dāy	Lapəsā dā	Lapəsā dāym	Lapəsā dāyn	Lapəsā dān

مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	شخص و شمار
Lapəsâ dam	bəyam	dam	اول شخص مفرد
Lapəsâ day	bəyay	day(d)	دوم شخص مفرد
Lapəsâ daê	bəyaê	daê	سوم شخص مفرد
Lapəsâ daym	bəyaym	daym	اول شخص جمع
Lapəsâ dayn	bəyayn	dayn	دوم شخص جمع
Lapəsâ dan	bəyan	dan	سوم شخص جمع

۴ از مصدر xanəsən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	xanəsəm	xanəsi	xanəs	xanəsim	xanəsin	xanəsən
ماضی استمراری	bexanəsâm	bexanəsay	bexanəsâ	bexanəsaym	bexanəsayn	bexanəsən
ماضی نقلی	xanəsəma	xanəsiya	xanəsəga	xanəsima	xanəsina	xanəsəna
ماضی بعید	xanəsüm	xanəsüd	xanəsü	xanəsüm xanəsümen یا	xanəsün	xanəsün
ماضی التزامی	xanəsüm	xanəsüd	xanəsü	xanəsüm xanəsümen یا	xanəsün	xanəsün
ماضی مستمر	Lapəsâ xanəsəm	Lapəsâ xanəsi	Lapəsâ xanəs	Lapəsâ xanəsim	Lapəsâ xanəsin	Lapəsâ xanəsən

مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	شخص و شمار
Lapəsâ xanəm	bəxanəm	xanəm	اول شخص مفرد
Lapəsâ xani	bəxani	xani	دوم شخص مفرد
Lapəsâ xanê	bəxanê	xanê	سوم شخص مفرد
Lapəsâ xanim	bəxanim	xanim	اول شخص جمع
Lapəsâ xanin	bəxanin	xanin	دوم شخص جمع
Lapəsâ xanən	bəxanən	xanən	سوم شخص جمع

۸ از مصدر *dəyən*

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	dim	did	di	dim	din	din
ماضی استمراری	beyâtâm	beyâtây	beyâtâ	beyâtâyım	beyâtâyın	beyâtân
ماضی نقلی	dima	dida	dıya	dima	dina	dina
ماضی بعید	düm	düd	dü(d)	Düm dümen یا	dün	dün
ماضی التزامی						
ماضی مستمر	Lapəsâ dim	Lapəsâ did	Lapəsâ di	Lapəsâ dim	Lapəsâ din	Lapəsâ din

شخص و شمار	مضارع اخباری	مضارع التزامی	مضارع مستمر
اول شخص مفرد	dünəm	bünəm	Lapəsâ dünəm
دوم شخص مفرد	düni	büni	Lapəsâ düni
سوم شخص مفرد	dünê	bünê	Lapəsâ dünê
اول شخص جمع	dünim	bünim	Lapəsâ dünim
دوم شخص جمع	dünin	bünin	Lapəsâ dünin
سوم شخص جمع	dünən	bünən	Lapəsâ dünən

۹ از مصدر tawāsən

شخص و شمار	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ماضی ساده	tawāsəm	tawāsi(d)	tawās	tawāsım	tawāsın	tawāsən
ماضی استمراری	betawāsām	betawāsāy	betawāsā	betawāsāym	betawāsāyn	betawāsān
ماضی نقلی	tawāsəma	tawāsiya	tawāsəga	tawāsıma	tawāsına	tawāsəna
ماضی بعید	tawāsüm	tawāsüd	tawāsü	tawāsüm tawāsümən ی	tawāsün	tawāsün
ماضی التزامی	tawāsüm	tawāsüd	tawāsü(d)	tawāsüm tawāsümən ی	tawāsün	tawāsün
ماضی مستمر	Lapəsä tawāsəm	Lapəsä tawāsi	Lapəsä tawās	Lapəsä tawāsım	Lapəsä tawāsın	Lapəsä tawāsən

مضارع مستمر	مضارع التزامی	مضارع اخباری	شخص و شمار
Lapəsâ təwâm	bətəwâm	təwâm	اول شخص مفرد
Lapəsâ təwây	bətəwây	təwây	دوم شخص مفرد
Lapəsâ təwâê	bətəwâê	təwâê	سوم شخص مفرد
Lapəsâ təwâym	bətəwâym	təwâym	اول شخص جمع
Lapəsâ təwâyn	bətəwâyn	təwâyn	دوم شخص جمع
Lapəsâ təwân	bətəwân	təwân	سوم شخص جمع

حروف یا نقش نماها:

شامل حروف اضافه، حروف ربط و نشانه‌ها می‌باشند.

حروف اضافه، اغلب با اسم، گروه اسمی یا صفت همراه هستند و آن‌ها را وابسته فعل

می‌سازند که در این گویش حروف اضافه پیش از اسم و بعد از اسم می‌آیند.

الف - حروف اضافه پیش از اسم

La از

wa به

arâ برای

bê بدون

wal با

tâ تا

běGega¹ بجز

¹- این حرف امروز به فراموشی سپرده شد و به جای آن از « بغير » استفاده می‌شود.

ب - حروف اضافه متأخر :

این حروف که معمولاً پس از اسم و همراه با حروف اضافه پیش از اسم می آیند عبارتند از

awa و aw

wa ?aspaw با اسب

La dūraw از دور

La bānə mālawa از بالای خانه

حروف ربط :

حروف ربط، دو اسم، دو گروه اسمی و یا دو جمله را به هم ربط می دهند و به دو دسته ساده

و مرکب تقسیم می شوند.

الف - حروف ربط ساده :

?u و

tâ تا

?ar اگر

ge که

čün چون

yâ یا

balkəm بلکه

walli ولی

na نه

ham نیز، هم

iš نیز، هم

cwa چه

Iš بعد از واکه بصورت yiš می آید. به عبارت دیگر بین آن‌ها /y/ میانجی قرار می گیرد

?imayiš hatim (پس از فاعل)	مانیز آمدم
ma ?awâniš dim (پس از مفعول)	من آنها را هم دیدم
Ləyiš xwârd (پس از حرف اضافه)	ازش هم خورد
xelâs kərdu hatiš (پس از فعل)	تمام کرد و نیز آمد

ب حروف ربط مرکب: عبارتند از حروف زیر و سایر ترکیبات «yagə» (اینکه)

wa šart yagə	به شرط این که
?əmja	سپس
?ərâ ya	برای اینکه، زیرا
waxtêgə	وقتی که

نشانه‌ها:

الف- /êg/ به دنبال اسم می‌آید: کاری بکن *kâr - êg bəka*
 ب /i/ نسبت به دنبال اسم می‌آید: پسر سوماری *kwəfə Sawmâri*
 ج- نشانه‌های ندا: هرگاه «agə» یا «a» بعد از اسم قرار گیرد آن اسم منادا است. مانند:

düwataga	ای دختر
xwayška	ای خواهر
bâwga	ای پدر
dâləga	ای مادر

اسم در حالت ندا گاهی بدون هیچ نشانه پایانی می‌آید و فقط واکه آخر کشیده می‌شود.

(تکیه می‌گیرد)

bərâ	برادر
dâ	مادر
bâ	پدر

«?ay» و «yâ» پیش از اسم قرار می‌گیرد و آن را منادا می‌کند

?ay berâ ای برادر

yâ xwədâ یا خدا

اصوات : اصوات آواهایی هستند که در هنگام تحسین، شگفتی، درد، ترس و افسوس بیان می‌شوند و معروفترین آن‌ها عبارتند از:

?âx

?ây

?uf

?ay

?âyš

hay

?ah

way

ساختار واژه : واژه از نظر ساختار به سه دسته تقسیم می‌شود :

ساده، مشتق، مرکب

۴ واژه ساده : واژه ساده واژه‌ای است که از یک واژک^۱ آزاد ساخته شده باشد مانند :

pəyâg مرد

mənâl بچه

xâs خوب

۴ واژه مشتق : از یک واژه ساده و یک یا چند واژک وابسته ساخته می‌شود. واژک‌های

وابسته به سه دسته تقسیم می‌شوند : پیش‌وند، پس‌وند و میان‌وند.

پیشوندها در ابتدای واژه قرار می‌گیرند مانند

wa zur به زور

bê daŋ بی‌صدا

پسوندها در پایان واژه می‌آیند.

^۱ واژک به کوچکترین واحد معنی‌دار زبان گفته می‌شود و به دو دسته آزاد و وابسته تقسیم می‌شود به واژک وابسته « وند» نیز گفته می‌شود.

zânâ	دانا
žənâna	زنانه

میان‌وندها : عبارتند از :

qad -u - bâlâ	قد و بالا
saŋ - a - Lâ	نامیزان
ji - La- ji	درجا
sar- aw -xwar i	سرازیزی

۴ واژه مرکب : واژه مرکب واژه‌ای است که در ساخت آن بیش از یک واژک آزاد بکار

رفته است.

مانند :

bərašən	زن برادر
qwəwəg žân	گلو درد
səyaqwəta	سیاه سرفه
təna mazaw	تند مزاج
sê šama	سه‌شنبه

فصل چہارم

نحو (ساخت جملہ)

جمله :

جمله سخنی است که دست کم از دو جزء (نهاد و گزاره) تشکیل شده باشد، مانند

گزاره نهاد

(آنها آمدند) ?əwân hâtən

نهاد :

کلمه‌ای یا گروهی از کلمات است که انجام گرفتن مفهوم گزاره را عملی می‌کند.

گزاره :

کلمه یا گروهی از کلمات است که فعل جمله را در بردارد و هسته جمله می‌باشد و بیانگر

هدف اصلی گوینده است.

انواع جمله از نظر فعل

الف) جمله با فعل اسنادی : فعل اسنادی آن است که کیفیت یا صفتی را به نهاد جمله نسبت

می‌دهد و بر عمل و حرکت دلالت نمی‌کند.

هوا سرد است hawâ sarda

این جمله از مسندالیه (hawâ) و مسند (sard) و فعل اسنادی (a) ساخته شده است :

ب) جمله با فعل غیراسنادی :

این دسته از جملات با افعالی غیر از فعل اسنادی ساخته می‌شوند.

فاعل	مفعول	فعل	
hamid	kotâw	san	(حمید کتاب خرید)

انواع جمله از نظر پیام و شیوه ی بیان: جمله از این لحاظ چهار گونه است.

الف) پرسشی که خود بر دو نوع است : با کلمات پرسشی و بدون کلمات پرسشی

چه می‌خواهی؟ cwa tawây

چرا آمد؟ ?ərâ hât

جملات پرسشی بدون کلمات پرسشی با تغییر در آهنگ کلام سئوالی می‌شوند.

Ci می‌روی؟

düni می‌بینی؟

ب) جمله خبری:

این جمله، خبری را بیان می‌کند مانند:

wârân wârê باران می‌بارد

čəyanŋma تشنه‌ام

ج) جمله عاطفی:

جمله‌ای است که با آن یکی از عواطف خود را از قبیل تعجب، تمنی، خشم و ... بیان

می‌کنیم.

Cə hawây xâsê چه هوای خوبی!

د) جمله امری: این جمله فرمان یا دستوری را در بردارد مانند:

?awa ?ərâm bâr آن را برایم ببار.

gap nəyan بحث نکنید (حرف نزنید).

ارکان جمله:

همه ی اجرای جمله از حیث نقش و ارزش، یکسان نیستند و در میان آن‌ها دو یا سه جزء هستند که ساختمان جمله روی آن‌ها استوار است و بی‌وجود آن‌ها ساختمان جمله فرو می‌ریزد و جمله، جمله بودن خود را از دست می‌دهد و دیگر پیام و مفهومی را نمی‌رساند، این اجزاء را ارکان جمله می‌نامند. (انوری و گیوی، ۱۳۷۱ ص ۳۰۳)

ارکان جمله در این گویش به صورت زیر می‌باشد:

در جمله‌های با فعل غیراسنادی اگر فعل جمله، «لازم» باشد نیاز به مفعول نیست و ارکان

جمله عبارت است از: فاعل و فعل مانند:

Ail hât (علی آمد)

اما اگر فعل جمله «متعدی» باشد نیاز به مفعول دارد و ارکان آن عبارتند از :

فاعل، مفعول و فعل؛ مانند :

فاعل	مفعول	فعل
Ail	nân	xwârd

در جمله‌های با فعل اسنادی (ربطی) ارکان جمله عبارتند از: مسندالیه، مسند و فعل ربطی؛

مانند

مسندالیه	فعل اسنادی	مسند	
hawâ	sard	- a	هوا سرد است

توجه: فعل معمولاً در پایان جمله است ولی در جاهای دیگر نیز می‌آید.

Cüma	mât	(رفته بودم خانه)
------	-----	------------------

تطابق فعل و فاعل :

فاعل یا مسندالیه با فعل مطابقت دارد یعنی با فاعل جمع فعل جمع و با فاعل مفرد فعل مفرد

می‌آید و تشبیه در این گویش وجود ندارد.

kwəřêg	hât	پسری آمد
kwřayl	hâtən	پسران آمدند

جمله شرطی :

وقتی که جمله‌ای وقوع حالتی را در گذشته یا حال با شرط بیان کند جمله شرطی است و

دارای دو فعل است. یک فعل بعد از «اگر» می‌آید که شرط نامیده می‌شود و قسمت دیگر جواب

شرط است. تحقق جواب شرط منوط به تحقق فعل شرط است مانند :

?agar hât, bæcu	اگر آمده برو
-----------------	--------------

?agar bəwatây hâtəm	اگر می‌گفتی می‌آمدم
---------------------	---------------------

قید :

قید زمان، حالت و یا چگونگی فعل را بیان می‌کند. قید در جاهای مختلف جمله می‌آید اما جای قید مکان اغلب بعد از فعل است.

قید مکان	قید تأکید	قید زمان
<u>kətâw buwam wa dânešgâ</u>	<u>bâyad</u>	Ma <u>su</u>
(من فردا باید کتاب را ببرم به دانشگاه)		

انواع قید:

۱ قید مکان مانند : ?əra (اینجا) ?ura (آنجا)

۲ قید زمان مانند : (یک وقتی) yaywaxtêg (فردا) su (امروز) ?əmrû دیروز

düwaka

۳ قید حالت یا وصفی مانند: (اینچنین) ?ə jura (خوب) xâs

(تند) tən (زود) Zü (آنچنان) ?aw jura

۴ قید مقدار مانند : (زیاد) fəra (کم) kam اندکی qərdəgə

۵ قید نفی : (هرگز) hargəz (اصلاً) aslan (هیچ) hūč

۶ قید تأکید مانند : (راستی) rāsi باید bāyad

۷ قید استثنا مانند : (فقط) faqat (به غیر) bējəga

۸ قید پرسشی مانند :

?əra چرا

mar مگر

cün چگونه

Ku(kura) کجا

can چقدر (چند)

kay چه وقت

۹ قید شک و تردید مانند :

balkam	شاید، بلکه
	۴۰ قید تمنا و آرزو مانند:
xwazaw	کاشکی
	۴۱ قید تعجب مانند:
?ajaw	عجب
cwa (ca)	چه
canê	چقدر
	۴۲ قید تکرار یا افزایش
?əkaš	دوباره (نوبت دیگر)
Layjâr	دوباره (بار دیگر)
Lay nu	دوباره (ازنو)
ham	هم

فصل پنجم

پیوست ها

نمونه‌هایی از آوازمحلی هوره^۱ (Hura)

Ya wa cu cəga ?əy kas namāya Sarwanê La
bərjə kü ?atwərz nāya^۲

کجا رفته است این که کسی ندارد (هیچ کسی برایش باقی نمانده)

سربندش را مثل قلّه کوه البرز قرار داده است (کنایه از بلندی و زیبایی سربند)

Sarwan basāsaw capicawāša
Brūwayl La tārə tiž bâlə wāša

سربندش را کج و خیلی قشنگ (حالت ضربدری) بسته است.

ابروانش را کشیده است مثل بال‌های بلند عقاب (ابروهایش مانند تیزبال عقاب)

Kucə kwərda mât dâyəm hâ La raw
Nazarān kišen kesālati xaw

کوچ منزل عشایر کرد دائم در حال حرکت است

نازنین‌ها همیشه از بی‌خوابی کسالت دارند.

cimaw šünə ?êl ?êl bâr karda bü
Səfêd masêg dim wêl La harda bü

رفتم به جایگاه ایل، ایل کوچ کرده بود

سفید پوست چشم مستی (زیبایی) را دیدم که در بیابان گم شده بود

Bərâgam ?ê kała mâwây hâ La ku
La šünê gardəm šaw ta ružaw bu

ای برادرم جای این گل^۳ در کجاست

به دنبالش می‌گردم امشب تا روز بشود.

Dâxə ?ê kała mə nəyakam sâfi
?aü mântu şatwâl mə šəwâl jafi

داغ این زیبارو را (گل) من پاک نمی‌کنم.

^۱ هوره آواز یا نوعی ترانه عامیانه است که بدون نیاز به وسایل موسیقی خوانده می‌شود

^۲ نوعی سربند مخصوص زنان کلهری که بسیار زیبا بوده امروزه استفاده نمی‌شود مگر در بین زنان مسن و علاقه‌مند که عادت داشته‌باشند.

^۳ گل استعاره از انسان زیبا و خوش و قد و قامت است

او ماتو شلوار پوشیده و من شلوار جافی (کُردی)

Wa yawâš yawâš wa qadam qadam
Kaḥül ?aziza tupê talâ dam

یوآش یوآش (به آهستگی) با گام به گام

یار زیارو و بور (Kaḥ hül) عزیز است و صورتش مثل توپ طلاست.

šamât jur šanyâr'zətfəd daya šan

ṽpaxš kərdəya la bânə neqray tâza žan

باد شمال مثل شخصی که کاه و دانه گندم را بوسیله باد از هم جدا می کند زلفت را برهم

زده است. آن را پخش کرده بر روی گردن و صورت که مانند نقره تازه زده شده است.

^۱ šanyâr کسی است که با استفاده از شن کاه و گندم (خرمن) به هوا می اندازد تا باد کاه را ببرد و گندم برجای

بماند

^۲ neqrae tâza žan استعاره از صورت و گردن سفید

ترانه‌های کلهری

غروب ترا دیدم کاشکی نمی دیدم

?êwâra dimad kâškâ Nayâmad

به من گوشه قیامت را نشان دادی

wa pim Nišân dâyd Gušay qəyâmat

غروب ترا با آن جلال دیدم

?êwâra dimad waw jalâlawaw

تعارفم نکردی به خانه بیایم

xwîkəm nakərdid bâm wa mâlawaw

غروب ترا دیدم که قالی تکانی می کردی

?êwâra dimad qâli Takâni

از گوشه قالی به من چشمک زدی

La Gušay qâli čaw Lim qwrpâni

از دور تو آمدید گفتم این یاراست

La dūraw hâti watəm ya yâra

چشمم کور شود این که مسافر است

gəlâram kur bud ya xu rêwâra

بربالای تاق تاقبستان بنویسید

bənūsən La bânə tâqə taqwasân

تا کی جور ناکسان را بکشم (تحمل کنم)

tâ kay bəkišəm jawrə nâkasân

بربالای سنگ مزارم بنویسید

bənūsən La bân sâni mazârəm

که شهید عشق هستم اذیتم نکنید

šahidə ?əšqəm nakayn ?âzârem

به دوستم بگو فکر (یاد) مرا نکند (نگرانم نباشد)

büş wa dusagam Nakaydən hürəm

در کرمانشاه هستم به مسافت سه ساعت فاصله دارم

hâm La kərmâšân rê sê sât dūrəm

من دوستی می خواهم که جانی جانی باشد.

mə dusêg təwâm giani giani bud

دهان تنگ و گیسو دراز ، کرمانشاهی باشد.

dam taŋu(tangu) zəlf šur kərmâšani bud

یک جفت چشم مثل استکان چینی داری

jəftê čaw diri jur pəyâlay cinin

خدای بالای سر آن ها را از تو نگیرد

xwədây bânə sar la lid Nasêne

یک جفت چشم مثل استکان چینی داری

jəftə caw diri jur pəyâlay cinin

از قصر شیرین تماشا میکنی کرمانشاه را می بینی

la qasraw xayday kərmâšân dūni

خودم کرمانشاهی، یارم قصر شیرین

xwam kərmâšani yârəm qasriya

عاشقش شده ام تقصیرم نیست (مقصر نیستم)

?âšəqê būma taxsirəm niya

تفو به کرمانشاه زمینش پست است

tef la kərmâšâ n čâla zamina

قصر خوب است که جایگاه شیرین است

qasər xway xâsa jəyagay šərina

بیا تا دوستان را از نو شروع کنیم

baw tâ bəkaimən dusiman la nu

من مثل درخت نارنج و تو درخت لیمو

mə dâr Nârənj tə dâr limu

مرا قطعه قطعه کنید و هر قطعه ای در جایی بگذارید

kwt kwtəm bəkan Har kwtê La jây

هیچ بنی آدمی مثل من نشود.

Hič bənyâyamê çü mə wa pəy nây

هی‌ها وار هی داد مگر من گیر هستم

hay hâwâr hay dâ y məgar ma gawrəm

آتش بلند می‌شود از گوشه قبرم

?âgər ?aləsě La gušay qawrəm

تک درختی بودم در روی آن کمر کوه

tanyâ dârêg büm waw sar yaławaw

که از دست باد شمال عاجز شدم

?âjəz büm la das wây šamâlaway

درختی بودم که چشمه آبی درپایم بود

tanyâ dârêg büm čəyaniyêg La pâm bü

گروه گروه نازنینان همیشه در سایه‌ام بود

gal gal nâzârân dâ yəm la sâm bü

حالا پیر شده‌ام و برگهایم ریخته است

yasa pir büma wljəm řzyâya

گروه گروه نازنینان از من قهر کرده‌اند

gal gal nâzârân La Lim turyâya

لالایی‌ام از چشم و دل

Lâwa Lâwagam La didaw La dəl

گهواره‌ات بگذارم در سایه درخت گل

gâpâragad' bənam La sây dârə gwəł

۱ hafulək نیز می‌گویند که معادل فارسی آن «نَو» می‌باشد.

لالایی من لالایی ام دوتاست
 Lâwa Lâwagam Lâwam dəwâna
 برای کودکم که شیرین زبانه
 ?ərâ kurpagam šərin zəwana
 لالایی ام، خودم برایت بگویم
 Lâwa Lâwagam xwam ?ərâd büšəm
 داندن مروارید، کاکل ابریشم
 dəgân mərwâri qâqwl ?awrišəm !
 لالایی من، لالایی ام ثمر بیاورد
 Lâwa Lâwagam Lâwam bar bârê
 خودم ساقدوش شوم پسرمن زن بیاورد (ازدواج کند)
 xwam bum wa pâwayw kwəřəm žən bârê
 بزکوهی (کل) در سوراخ پلنگی بردش
 Kałêg La kwənâ paleŋ(ng) La darê
 پسرمن سوار بر اسب به آن حمله برد
 Kwřagam wa səwâr part bü la sarê
 پسرمن یک بزکوهی نُه بند (نُه ساله) را کُشت /
 Kwragam kwštəga kałê nu banê
 دل و جگر آن را با سیخی از چوب درخت ون کباب نمود
 Nâwzəgagay bəršân wa tülə wanê

 ماده گاو خودم هستی خودم می دوشمت
 mâŋây xwami xwam dušəmad
 دل نمی خواهد بفروشم
 qəmši nəyakam bəfrušəmad
 به خیر بیایید با نور باشد
 Wa xayr bāydaw Nür wa pâdaw
 نان و کره‌ی فرزندانم پیش توست

Nânə kəray mənâlagânəm hâ wa Lâdaw

خیر(نیکی) آورده‌ای، ای خیر آور من

Xayr hâwərđiya xayr hâwaragam

مهمان عزیز مرا پذیرایی می‌کنی

Məyawanə ?aziz aw rê xaragam

بی‌بی (صوتی که هنگام شیردوشیدن برای ماده گاو می‌خوانند) جان من به خیر برگردی.

pay pay Giyânagam wa xayr bâydawa

چرا قهر کرده‌ای گوساله پیش توست

?ərâ turyâyda gur hâ wa lâdawa

نمونه‌هایی از سروده های شاعران کلهری :

'Wa yâd parwardəgâr

به یاد پروردگار

۱- xwədây bəyaw bəwaxšu gawrây gərân nâw

?âfarinəš ?âfarina la xâku ?âw

۴ خدای دهنده و بخشنده و بزرگی که نام او گران (ارزشمند) است.

آفرینش را از خاک و آب آفریده است.

۲- Na bân dasu na hâwtâ aw lu xway gər

mâləkə bê hâw baš tanyây nazâw namər

۴ نه بالادست و نه همتا برای خودش می گیرد

مالک بدون شریک (هم سهم)، تنهای نزاده و نمیر است.

۳- sawaw sâz kâr puřən zânây həsâw řas.

La ?azał tâ wa ?abad har xway büwaw bas.

۴ سبب ساز و کار درست کن، دانای حساب رس

از ازل تا به ابد فقط خودش بوده است.

۴- zâtə La xway pəyak bê řurdənu sənâw

dasə La xayw gəlaw dar tirə Lay nâkâw

۴ ذاتی که به خودی خودش پاک است و نیاز به نشستن و آبتنی (شنا) ندارد.

دستی (قدرتی) که از غیب برمی گرداند تیر ناگهانی را.

۵- wəjudə xway ?âgâ wa har hâlu hawâl

^۱ ابیاتی از دفتر شعر مرحوم یحیی خانیان سومار که نسخه خطی آن در نزد نگارنده این رساله می باشد و تاکنون چاپ

نشده است. شاعر دفترش را به خط فارسی نگاشته که نگارنده، این ابیات را یکبار به خط کُردی و سپس به خط لاتین

برگردانده، لذا وزن هجایی ابیات تا حدودی به هم خورده و یکنواخت نمی باشند، چون هدف از آوردن ابیات در اینجا

برای نشان دادن جنبه های زبان شناختی بوده از تغییر و اصلاح آن ها که وقت گیر می باشد خودداری کرده و به زمان

دیگری سپرده است.

Xâwanê jâwu jabarutu pâyârê bê Zawâl

۵ وجود خود آگاه به هر حال و احوال

صاحب جاه و جبروت و پایدار بی زوال

۶- Ğuž ?aw karê řuzi darê Xwaš dasu karam.

Rânamay wa rêyâbarê nawzây ?âwalam.

۶ روشن کننده روز و روزی دهنده، زیبا دست و کرم (دست کرم او زیباست)

راهنمای به راه برنده نوزاد خام (نوزاد کی هنوز چشم و گوش باز نکرده است)

۷- ?atâ karê aqlu hušu cawu dasu pâ.

rê râs aw war pâ narê har nêru mâ.

۷ عطا کننده عقل و هوش و چشم و دست و پا

راه راست را جلو پای هر نر و ماده قرار می دهد.

۸- jêhândarê wa haq bê canu cûna

?âgâ wa râzê har dayštu darûna.

۸ جهاندار به حق بدون چند و چون است

آگاه به راز هر خارج و داخلی است

۹- dasLât dêr ?âlamu yay tay bê Šarik

Har bəzânu nazânêg La kêrê hayrânu Xarik

۹ (قادر) قدرتمند جهان و یکتای بی شریک

هر دانا و نادانی از کار او حیران و سرگردان.

۱۰- ?âsêmân La nazarê Cena pəyani qapâlêga

?âsâa wa têžay qalamê næxtay xâlêga

۱۰ آسمان در نظر او به اندازه پهنای کف دستی است

ستاره به تیزی قلم او (نوک قلم او) نقطه خالی است

۱۱- karimê kerdəgâraw yârê madad kêr.

Cawwu dælêm wa nûrê binâwu hušyâr.

۱۱ کریم کردگار و یار مددکار

چشم و دلم به نور او بینا و هوشیار

۱۲- wa hânây rasə dilə dasu pâ la zanjir.

Hâkəmə həkmə qazəwu jabru taqdir.

۴۲ به فریاد رس اسیر دست و پا در زنجیر.

حاکم حکم قضا و جبر و تقدیر.

۱۳- ?agar ma bê məqdarəmu Cəna yay parə püşəm

ham jây Šəkra Cüwanəm dəga tâ Šəkrê büšəm.

۴۳ اگر من بی مقدارم و به اندازه پر علف هستم.

هم جای شکر است که توانایی به من داده تا شکرش بگویم.

۱۴-Šəkrəm wa pəy bāyd La sar tâ wa sarə pəyany ?âsəmân.

Šəkrəm wa har Šeklu Šywa wa cawe del nāsemān.

۴۴ شکرم بر او باد از سرتا به سر پهنای آسمان

شکرم به هر شکل و شیوه‌ای است با چشم دل می‌شناسمشان.

۱۵- Dawrišə dasaw gərəm mən wa dargây bařzê.

Šəkrəm wa daryây řahmatə bê hadu mařzê.

۴۵ درویش دست دراز کنم به درگاه بلندش (درویشم و دست به درگاه بلند او بلند می‌کنم)

شکر من به دریای رحمت بی‌حد و مرز او

۱۶- dəł La har xawwu xəyâLêg bêzâr kərdid

qałam halgərtidu xwad dasaw kâr kərdid

۴۶ دل از هر خواب و خیالی دور کردی

قلم بلند کردید و خودت دست به کار کردی

۱۷- Har Süwaru Cāyêg La yak Sawâr kərdid.

Mayl wa ?ařwasânə bařu bâzâř kərdid.

۴۷ هر داغ و سردی بر هم سوار کردید.

میل به بکار بستن خشکی و شهر کردید.

۱۸- bənârây kartê basâydu tūwamə har gwłêg xəsid.

?əřâ wa nazm gəl dānə sarâ sarê wa xâsi tūwanəsid.

۴۸ اساس کرت آن را بستید و تخم هر گلی افشاندی (انداختی)

برای به نظم چرخاندن سراسر آن به خوبی توانستی

۱۹- wa həzâr jənsu həzâr juru həzâr jařu jawr.

Pəf kərdid aw hawâw ?âsyâw xəsid aw dawr.

۴۹ با هزار جنس و هزار جور و هزار لچ و جور

فوت (بف) کردید به هوا و آسیاب را انداختی به دور (آسیاب را به حرکت درآوردی)

۲۰- sinêgə sâfə ?âsemân pəř La myařəg raŋâraŋ kərdid.

?Arsay ?âlam wa pəcu tâwə xalâyqəd tangu pəř la žang kərdid.

۴۰ سینه صاف آسمان پُر از مهره (ستاره) رنگارنگ کردید.

عرصه عالم به پیچ و تاب آفریده‌هایت تنگ و پُر از زنگ کردید.

۲۱-Küwana xařwat sarây Sard jây banâw bənyân kərdid.

Tâmə xwây wa ?âmêžan giyândaru bê giyân kərdid.

۴۱ کهنه خلوت سرای سرد جای بنا و بنیان کردید.

طعم و نمک آن (مزه آن) آمیزه جاندار و بی جان کردید.

۲۲-bənə Šawwu řuž wa Cařxay züwu Xwar bətax kərdid.

Câray ?âsemân wa řang ?âwə daryâ kâlu kaw kərdid.

۴۲ بُن شب و روز را به چرخه (گردش) زمین و خورشید محکم کردید.

چاره آسمان را به رنگ دریا کال (کم رنگ) و آبی کردید.

۲۳- zâru zaüwə cəkə cuř pəř sarâwə Žiyu Žəyân kâdid.

Har bəřêg wa rasmêg sar garmə büšu bəyân kərdid.

۴۳ زمین خالی پُر از آب زیست و زندگی کردید.

هر عده‌ای به شیوه‌ای سرگرم گفتن و حرف زدن کردید.

۲۴- La sar tâ wa bən pəyani ?âlam hušyarə ta.

Hüc kas dar nâwərdəga sar La xamu Camə kârə ta.

۴۴ از سر تا به بن پهناى عالم هوشيار تو.

هيچ كس در نياورد سر از خم و چم كار تو.

۲۵- La ?awal řuž La dâlæg zâyənəm wa damə zâ wu zê.

Wa řeyagy răsədâ waraw mâlöd kaftomas ?aw rê.

۴۵ از اولین روزی که از مادر زاییدم و در لحظه زایدن
به راه راست تو به طرف خانه تو به راه افتاده‌ام.

۲۶- La Šêwây Šêwe dönyây pəř zəyânu zərar.

Har hənâsêg gâmêg waraw pid baydam aw war.

۴۶ در به هم ریختگی این دنیای پُر ضرر و زیان.
هر نفسی گامی به طرف تو به جلو مرا می‌برد.

۲۷- řêwâremu maqsadəm dargay dêwânəda.

Xânay ?əmêdê bandagânəd bařza ?âsânəda.

۴۷ مسافرم و مقصدم درگاه دیوان تو است.
خانه امید بندگان بلند آستان تو است.

۲۸- ?əgar La xwânə karaməd dasə xâli Žəyam.

?əgar ?âxər ham dasə xâli wa həzurəd Cyam.

۴۸ اگر از خوان کرمت دست خالی زندگی می‌کنم.
اگر آخر هم دست خالی به حضورت می‌آیم.

۲۹- ?əlat ya nəya gə mən bê daslâtəm yâ faqiru nadârəm.

Yâ gə nəyacüwanəm tušəg rê wal xwamâ bârəm.

۴۹ علت این نیست که من بی‌قدرتم یا فقیر و ندارم.
یا که نمی‌توانم توشه راه با خودم بیارم.

۳۰- balkə gawrây həzurə jənâbəd ji sawqâtə safar nəya.

tušêg řê wa mâlê karimêg bərdən xwaš manzar nəya.

۴۰ بلکه بزرگی حضور جناب شما جای سوقات سفر نیست.

توشه راه (سوقات) به منزل کریمی (شخص کریم) بردن خوش منظر نیست.

۳۱- bâziyə Šawu řužu Cařxu maņu sał.

na gəř kərdən dērənu na mulatu majâł.

۴۱ بازی شب و روز و چرخ و ماه و سال.

که توقف (مکث) کردن دارند و نه مهلت و مجال.

۳۲- tabiat bê ?êtenâs Cü jësmə kařu kuru lâł.

na hâwâru hânay zânëdu na hâlu hawâł.

۴۲ طبیعت بی‌اعتناست مانند جسم کر و لال.

نه داد و فریاد می‌داند نه حال و احوال.

۳۳- Cařxə falak har ?əy jura Cařxêd tâ wa ?abad.

har dawrêg tüwam xəsənëg har mërdənëg zâdu walad.

۴۳ چرخ فلک همین طور می‌چرخد تا به ابد.

هر دوری تخم پاشیدن، هر مردنی زاد و ولد.

۳۴- Rasmu řê ?əy dârə dënyâ saranjâm mërdəna.

Cəmân yay Šaw La kârawân sarâêg ?aw sar bërdəna.

۴۴ رسم و راه این دارد دنیا سرانجام مردن است.

مانند یک شب در کار و انسرای بی‌سر بردن است.

۳۵- ?əgar sad Šařə Šuř bəkaydu hazâr nâla nâl.

das ?âxerê bâyad bənayd sar ?aw qapêg Câl'.

۴۵ اگر صد شر و شور بکنید و هزار ناله نال

دست آخری باید بگذارید سر را داخل چاله.

۳۶- Xwâru žüwarê tamâm xwêłâsay yay kalâma

?âqəbatə har Cəštêg tuzêg xâkə xâma.

۴۶ پایین و بالایش تمام خلاصه یک کلام است.

عاقبت هر چیزی ذره‌ای خاک خام است.

۳۷- dënyâ Cü šârêg həzâr darwâzas

?ərà har tâza wârədêg tâzatər La tâzas.

۴۷ دنیا مانند شهری هزار دروازه است.

۴ qap یعنی گاز دهان qapegcâl یعنی چاله‌ای که به اندازه یک گاز دهن باشد، بسیار ناچیز. (قبر، گور)

برای هر تازه وارد تازه تر از تازه است.

۳۸- gardəš wa ?ərâdau ?amru ?jâzas .

?əmrə har Cəštêgə La rü hadu andâzas.

۳۸ گردش به ارادو امروز اجازه است.

عمر هر چیز آن از روی حد و اندازه است.

۳۹- ?əy kalâway dəlnəšina manzələ həzâr kârawâna.

Cin Cin La bayn baydenu Xway dâyəm jawâna .

۳۹ این ویرانه دلنشین منزل هزار کاروان است.

دسته دسته از بین می برد و خودش جوان است .

۴۰- Hâlu hawây damdamu pəř žêru bâna

Damê narmu Šəřinaw damê Žəyaru Žâna

۴۰ حال و هوای دمدمی و پُر از زیر و بالاست

دمی نرم و شیرین و دمی زهر و درد است.

۴۱- Dâstanə ?əy dənyâ gəšt kətâwêg bê saru bəna.

Wali ?axərə har La dâləg zâyêg La hür Cəgəna.

۴۱ داستان این دنیا همه کتابی بی سر و بن است

ولی آخر هر از مادر زاییده ای از یاد رفتن است.

۴۲- La Šünə har jəwâni piriyu La pâ kaftəna

?əy dənyâ wa ji hištənu La xâk xaftəna.

۴۲ به دنبال هر جوانی پیری و از پا افتادن است.

این دنیا به جای گذاشتن و در خاک خفتن است.

۴۳- na pâyânê wa xâsi dəyâraw na ham zütərə

na kasêg ?awalê dəyaw na wəsêd ?aw ?âxərə

۴۳ نه پایان آن به خوبی پیداست و نه هم زودترش

نه کسی اولش را دیده و نه می ایستاد برای آخرش

۴۴- Hâzərin gərftâren wa ?âgər tâwwu tawê

na xawar La ?awal ružê dərən na La ?âxər Šawê

۴۴ حاضرین گرفتارند به آتش تاب و تب آن

نه خبر از روز اول آن دارند نه از شب آخر آن

۴۵- wəškiyə dūnənu ?āwu ?āsəmānə kawê

wa hawây sar xwašənu dət nānas La gərawê

۴۵ خشکی آن را می‌بیند و آب و آسمان آبی آن.

به هوای آن سرخوشند و دل گذاشته‌اند در گرو آن.

۴۶- ?āyam nurêd gə zaüwaw ?āwaw ?āsəmānaw ?awra

kafêd La xêyâlât Cwasu Cūnaw Cətawra.

۴۶ آدم (انسان) نگاه می‌کند که زمین و آب و آسمان و ابر است.

به فکر کردن فرو می‌رود (می‌افتد) چیست، چگونه و چگونه است.

۴۷- Hanayg ?āyam suratə zâhər Cəyarêd ?aw nazar

xəyâl kaydən sawârə baxtaw das xəşəgəs ?aw war.

۴۷ لحظه‌ای که انسان صورت ظاهر به نظر می‌آورد

خیال می‌کند سوار سخت است و دست را پیش انداخته (پیش رفت کرده است)

۴۸- waxtêg barzu nəzmə ružu ruzəgêr La dət sanjêdən ?əgar

Lay butaw rāzi bud La sadêg ranjêdən

۴۸ وقتی که بلندی و کوتاهی روز و روزگار از دل می‌سنجد

اگر تر این بابت رازی باشد از صد بابت می‌رنجد

۴۹- ?âqəl La saxti Cyad wa yakâw dəl hərəsân bud

waxtêg gəryay kâr kəryadaw məškəl ?āsân bud

۴۹ عاقل از سختی برآشفته می‌شود و دل هراسان می‌شود

وقتی که گره کار باز می‌شود مشکل آسان می‌شود

۵۰- haqiqat kafêd ?aw dayštu ?awrə gwəmān ?āw bud

pařday šak dəryadu qamə dəl jawəw bud

۵۰ حقیقت بیرون می‌افتد و ابر گمان آب می‌شود

پرده شک پاره می‌شود و غم دل جواب می‌شود

۵۱- kafêd La qabulə ?aqlu Cyaydən awbâwəř

nürə rāsi nišêdaw qəlây dəl pəř tə wa pəř

۵۱ عقل آن را می‌پذیرد و به باور می‌آید

نور راستی به قلعه دل می‌نشیند و آن را پُر می‌کند

۵۲- Har hâlu huš La das dâyg ham xway gərêdaw

xwar zâhər budu tamə xəyâl La dəl mərədaw

۵۲ هر حال و هوش از دست داده‌ای هم به خودش می‌آید

خورشید ظاهر می‌شود و مه خیال از دل می‌میرد.

۵۳- baw tâ tamâšâyg wa ?əy tabiat cwâr dərâna bəkaym

sawârə bâlə xəyâl gardəšêg La kaw bê karâna bəkaym

۵۳ بیا تا تماشایی به این طبیعت چهار درب بکنیم

سوار بال خیال، گردشی از آبی بی‌کرانه بکنیم

۵۴- Can gâmêg La ?âlamə xəlqat sayru safar bəkaym

qawâray tanə har mawjudêg naqšə nazar bəkaym.

۵۴ چندگامی در عالم خلقت سیر و سفر بکنیم

قواره (اندازه) تن هر موجودی نقش نظر بکنیم

۵۵- ?ârdə har dâneğ La Can bəkaymən wa yak

mâyay har mâdayg bəyaymən La sâne mahak

۵۵ آرد هر چند دانه‌ای را قاطی بکنیم (تبدیل به یکی بکنیم)

مایه هر ماده‌ای به سنگ محک بزنیم

۵۶- sardu Süwru Cyalu Šərin bənaym wa zəwânaw

La Zaiüwu ?âsemân bənuřim wa har Žêru bânaw

۵۶ سرد و داغ و تلخ و شیرین بر زبان بگذاریم

از زمین و آسمان نگاه بکنیم به هر زبر و بالا

۵۷- Damêg takaw baymən La pəyani ?âsemân sâf

?awrêg bəkaym wa Žêrwânu nasim wa lâf

۵۷ دمی تکیه بدهیم به پهنای آسمان صاف

ابری به زیرانداز بکنیم، نسیم به لحاف

۵۸- La gižu gərdâwə dənyâ darcimu baym aw bəyâzi
?âsuda bənišimu kəlâw bəkaym wa qâzi

۵۸ از گیج و گرداب دنیا دربریم و دمی در پاکی بزیم
آسوده بنشینیم و کلاه را قاضی کنیم.

۵۹- dəyənêg La qūli har zaüwu zamâna bəkaym
qəsyêg ham wal aqlâ xâsu xwəmâna bəkaym

۵۹ دیدنی (نگاهی) از عمق هر زمین و زمانه بکنیم
قصه‌ای هم با عقل، خوب و خودمانی بکنیم

۶۰- rü La dâru dargây dūr Šənâsân bəkaym
har saı basyâyg bəškənimu məškəl ?âsân bəkaym

۶۰ روی به در و درگاه دورشناسان بکنیم
هر سرسته‌ای را بشکنیم و مشکل را آسان بکنیم

۶۱- waxtêg har cəštêg hâ La rü waznu paymâna
?əgar pay wa pə nawaym ?aql ?arâ kaymâna

۶۱ وقتی که هر چیزی بر روی وزن و پیمان‌هست
اگر به آن پی نبریم عقل برای چه زمانی هست

۶۲- xwamân gə nətfaw təfl yâ jawânu pirim
La Cwaymənu cə kârêg Lay dənyâ dirim

۶۲ خودمان که نطفه و طفل یا جوان و پیر هستیم
از چه هستیم و چه کاری در این دنیا داریم

۶۳- Cü hâtim wa ?amalu cwa kərdimu cwa dimən
?ima kimənu kay La ku hâtimaw ?ərâ ku cimən

۶۳ چطور به عمل آمده‌ایم چه کرده‌ایم و چه دیده‌ایم
ما کی هستیم و کی از کجا آمده‌ایم و برای کجا می‌رویم

۶۴- ?əgar sar La kar dərâwərdiməu ?aqləmân wa jiyêg rasi
xâsa bəzânim ge ?əsârau ?âsəmân Cü hâtenas wa di

۶۴ اگر از کار سردرآوردیم و عقل ما به جایی رسید

خوب است بدانیم که ستاره و آسمان چطور پدید آمده‌اند

۶۵- giyâw giyândâr xâsə kâmin ?âsârən

?əy ?âwu xâkaw həlmu hawâ Cwanu Cwa kârən

۶۵ گیاه و جاندار مخصوص کدامین آثارند

این آب و خاک و بخار و هوا چه هستند و چه کارند

۶۶- nürə xwaru harakatə giyândâr Cwanu Cünən

wa Cə Šêwayəg Šənawənu ?üşənu dūnən

۶۶ نورخورشید و حرکات جاندار چه هستند و چطورند

به چه شیوه ای می‌شنوند و می‌گویند و می‌بینند

۶۷- gərdə xwaš gardəmân gə wa dawrə xwayaw hâ La

jəməjül

Cəmân dānay mâšêg kaftəgas aw sarə saylâwə qül

۶۷ گرد خوش گرد ما که به دور خودش در جنب و جوش است

مانند دانه‌ای ماش بر سر سیلاب عمیق افتاده

۶۸- sarə Šaw wu ruž wa kâr xway basêdən wa yakaw

tüwamə har hařyâyêgu naharÿâyêg daydən la ?alakaw

۶۸ سرشب و روز به کار خودش به هم می‌بندد

تخم هر خُرد شده و خُرد نشده‌ای به آلك (غربال) می‌دهد.

۶۹- wəjudê la Cwasu kay pâ nâgas La ?âlamə wəjud

nawəsânê wa Cə manzuraw Carxinê Ce sud

۶۹ وجودش از چیست و کی پا به عالم وجود گذاشته است.

ناایستادنش به چه منظور است و چرخیدنش چه سود.

۷۰- La qawlə hakimə Cəšt bəzânə qadimay jârân

La rü ?âsarə banârây xarâwa Šârân

۷۰ از قول حکیم چیز بدان قدیمه اوقات گذشته

از روی آثار بنای شهرهای خرابه

۷۱- dawâmə Can həzâr cinay Cəštaylə ?asli

Cü ?âwu xâku damə hâlu hawây fasli

۴۱ دوام چند هزار طبقه چیزهای اصلی

مانند آب و خاک و لحظه حال و هوای فصلی

۷۲- wa dalilə ?əlmə ?amalu həkmə ?aqlu ?ətaqâd.

Wa târifə küwana Cəštaylê manənas wa yâd.

۴۲ به دلیل علم و عمل و حکم عقل و اعتقاد

و تعریف چیزهایی که به یاد مانده است

۷۳- wa qəsyay târixnüs xâwanə ?əlmə xawar

La rü Can dâstânêg La ?adə bâstân aw war

۴۳ به حرف تاریخ نویس صاحب علم و خبر

از روی چند داستانی از عهد باستان جلوتر

۷۴- wa rawšani Cawu ?aqlêg xwdâ wa ?âyam dâgas

wa küwana ?âsarêg tabiat wa yâdêgâr nâgas

۴۴ به نور (روشنایی) چشم و عقلی که خدا به انسان داده است

به کهنه آثاری که طبیعت به یادگار گذاشته است

۷۵- La rü Cəštaylêg Cü sânu səqânu sim

gə hêmân ham bâqi manəna La dnyây qadim

۴۵ از روی چیزهایی مثل سنگ و استخوان و سیم (فلز)

که هنوز هم باقی مانده‌اند از دنیای قدیم

۷۶- Šünü nünə rušênêg La ?aw nâwayla has

gə râzə Can mêlyun sâl Cəyarêdən wa das

۴۶ اثر و نشان روشنی از آن رسم‌ها هست

که راز چند میلیون سال به دست می‌آورند

۷۷- ?ənsân wa tabə řawânu nürə ?əlmə yaqin

?âsarə Cin wa cin nâsiyas tâ wa ?awal Cin

۴۷ انسان با طبع روان و نور علم و یقین

آثار طبقه به طبقه شناخته است تا به طبقه اول

۷۸- La dargây das wa dəwâwu Šəkrü səpâsim
gə hušu guš dâs tâ xwmân bənâsim

۷۸ از درگاه او دست به دعا و شکر و سپاس هستیم
که هوش و گوش داده تا خودمان را بشناسیم

۷۹- ruž kərdim wa dalilu šawayl wa sawaw
?əy Cüna natija gərtim La kšfə matlaw

۷۹ روز را دلیل کردیم، و شب‌ها را سبب
این گونه نتیجه گرفتیم از کشف مطلب.

* * *

?ăgəryâr wa nâzâr^۱

۱- ružêg kâləskay šâhi wa sad xərâmu tamtərâq

- wârâd bü wa gawrâ darwâzê šârəgay nimtâq

۱ روزی کالسکه شاهی با صد خرام و طمطراق
وارد شد به دروازه بزرگ شهر نيمتاق

۲- wa hałhaliu Cupiyu ?alpařgaw řəmay tawlu tayšt

- xalâyq wa piriyə gawrâyl La bən dân aw dayšt

۲ با هلله و رقص و صدا طبل و تشت
مردم برای پیشواز بزرگان همه بیرون آمدند.

۳- Capla rêzânə mardəmə nimtâq la Cwâr bâfâ

- lařza xəs aw har kücaw maydânə šâru nâwə mâfâ

۳ کف زدن مردم نيمتاق از چهار طرف
لرزه انداخت به هر کوجه و میدان شهر و داخل خانه.

۴- šâwu šâzâyaw yârân wa xâsa nazmu waqâr.

- das takân dânu La ?arâba hâtən aw xwâr.

^۱ همان

۴ شاه و شاهزاده و یاران و نظم و وقار خوب

- دست تکان دادن و از ارابه پایین آمدن

۵- mařdəm xwaš hâlu hawâł šâd La Can rəz šân wa šân
wəsân.

- La lêyân ham hât aw waru jəwâw pərsəšə šârəyar dân.

۵ مردم خوش حال و احوال، شاد در چند ردیف شانه به شانه ایستاده بودند.

- بعضی از آن‌ها هم جلو آمد و جواب سوال شهریار دادند.

۶- ?âgəryâr ?aw xwaš ?awra ruža la can gəř qablaw.

- wa bê xwar tak dâüd ?aw diwârə pəštə ?əstabləw.

۶ اگر یار (اسم خاص برای مرد به معنی یار آتش) آن روز خوش ابر از چند لحظه قبل

- قبل از طلوع خورشید تکیه داده بود به دیوار پشت اصطبل.

۷- ?əgryâr tanyâw bê ?ətênâ wa hamgay hawlu hamhama.

- sargarm bûdən wa dūrânənə qəlâfə Can kəyardu qama.

۷ اگر یار تنها و بی‌اعتنا به آن همه هول و مهممه

- سرگرم شده بود به دوختن غلاف چند کارد و قمه

۸- wəcərgiyâyüüd la də taxta cu sâfu nâ sâfêg.

- das dâüd la ?alwasânə bârika qəlâfêg

A بند کرده بود (محکم چسبیده بود) به دو تخته چوب صاف و ناصاف

دست زده بود به بستن یک غلاف باریک

۹- sar kərdüüd ?aw xwâr cəman nəyazânêd gə zânən.

- bê daŋ ništüüdən ?əřâ darzə qəlâf dūrânən.

۹ سر به پایین انداخته بود (سر کرده بود به پایین) مانند اینکه نمی‌داند که می‌داند.

- بدون صدا نشسته بود برای شکاف غلاف دوختن.

۱۰- jamâ?at bəřbəř hâtənu Cəgnu gələdur kərdən.

- wa dawrə šâwaw ?əđây naqšə jurwajur kərdən.

۱۰ گروه مردم (جماعت) دسته دسته آمدند و رفتند و می‌چرخیدند.

- در اطراف شاه ادای نقش گوناگون کردند.

۱۱- dälâwar šâ wa sarə pâwaw Cü tayraw nawəs

- bâlə Cawêg xəş wa ?âgəryârâw gərəgiš nuřəs

۴۱ دلاور شاه ایستاده و مانند دزد در حرکت

- گوشه چشمی به آگریار انداخت (نگاهی سریع به او انداخت) و لحظه‌ای تماشا کرد.

۱۲- šâ pərsəšêg La ?âgəryâru wazu hâlê kərd.

- Can pərsəš ham La pēšaw kâru mâwâw mâlê kərd.

۴۲ شاه سوالی از آگریار و وضع و حال او کرد.

- چند پرسش هم از پیشه و کار و مأوای و منزل او کرد.

۱۳- kâr wa dasêg wat ya tanyâ kwəřə ?âwwaxšə mir

?âxwəra.

- kârzânaw wazuraw La har fanu hənârêg ham kâməlu

pəra.

۴۳ شخصی که کاره‌ای بود گفت این تنها پسر آ و خش (آب‌بخش، اسم خاص) میرآخور است.

- کاردان و زورمند و از هر فن و هنری هم کامل و پُر است.

۱۴- ?âgəryâr wa nâwaw bâwgə La kâr das yâra.

- pəř tüwanu tüšaw La šəkâr tař dasu tēyâra.

۴۴ آگریار نامدار است و دستیار پدرش در کار است

- پُرتوان و قدرت است در شکار تردست و رنگ است.

۱۵- wat ?âgəryâr jawânêg xâsu xwaš dəlu zəwâna

- rü râsu Cawu dəl wəryâsaw yay dälêr pâlawâna

۴۵ گفت آگریار جوانی خوب و خوش دل و زبان است

- صادق و چشم و دل بیدار و یک پهلوان دلیر است.

۱۶- šâ gâməg nâw ?aw nəwây ?âgəryâru gəřêg wəsâd.

-?âgəryâr kə kamêg süwaraw büd La wây daw ?aləsâd.

۴۶ شاه قدمی جلوی آگریار گذاشت و لحظه‌ای ایستاد.

- آگریار که کمی داغ شده بود (عصبانی شده بود) سریع بلند شد.

۱۷- ?âgəryar La ji ?aləsâdu xway jamu jur kərd.

- dəlâwar šâ kaftaw rêyaw La nêwây ?əbur kərd.
 ۴۷ آگریار از جا بلند شد و خودش را جمع و جور کرد.
 دلاور شاه به راه افتاد و از مقابل او عبور کرد.
- ۱۸- pəřšay nürə sūratu bury zəlfə pašêwê
 - garmi dama xanəgyu sawnzi xatə dawrə damə lêwê.
 ۴۸ شعاع نور صورت و بوری زلف پریشانش
 - گرمی لبخند و سبزی خط اطراف دهان و لبش
- ۱۹- saru simây šâdu šəklü šêway girâwu dəlgərê
 - hâlu haybatu šânu šawkate La gəšt ?aw wartərê.
 ۴۹ سر و سیمای شاد و شکل و شیوۀ گرا و دلچسب او
 - حال و هیبت و شأن و شوکت از همه بیشترش
- ۲۰- mardəm la waru pəštâ galgal ha tamâšây kərdən.
 - gawrâw bücəg ?âfarin wa baru bâlây kərdən
 ۴۰ مردم از جلو و پشت دسته دسته فقط تماشایش کردند
 - بزرگ و کوچک آفرین بر سینه و قدش کردند
- ۲۱- ?âgəryâr wa kamâlu jamâlu xwaš rüwu ranjê
 - hüc gərân gawharêg la ?âlam narasi wa sanjê
 ۴۱ آگریار در کمال و جمال و خوش چهره‌ای و رنگش
 - هیچ گوهر با قیمتی در عالم به وزنش نمی‌رسد.
- ۲۲- nâzâr mənâfâna bê hüc šarmu šəkuwu lanjaw lâr
 - wa zəlfə šêwyâgu bežangə la yaku Cawailə xwəmâr.
 ۴۲ نازار (اسم خاص، دختر پادشاه بوده) مانند بچه بدون هیچ شرم و شکوه و ناز
 - با زلف آشفته و مژه‌های روی هم و چشمان خماری.
- ۲۳- palangina pusêg labânâ Cü šayw kərdüd aw war
 - Cəmân lakayg ?awr sâ xəsüd aw bâne sūratə xwar
 ۴۳ پوست پلنگی از بالا مانند پیراهن پوشیده بود
 - مانند اینکه لکه‌ای ابر سایه بر روی صورت خورشید انداخته بود.

۲۴- wa baru bâlây puřyâgu saru singə mawzun

- qəžə bařü řaŋə pęc pęc xəsüd aw řun

۴۴ با پهلوی قد متناسب و سر و سینه موزون

- موی بلوطی رنگ پیچ پیچیش را به پشت انداخته بود.

۲۵- waxtêg nasim bê ?ədaw laynâwkâw səwək sari kərd

- təriway marmar xâm wal xwarâ bəřâ bari kərd

۴۵ وقتی که باد نسیم بی ادب ناگهانی سبک سری کرد (زلفش را کنار می زد)

- پرتو مرمر خام (سینه و صورت نازار) با خورشید برابری می کرد

۲۶- waxtêg naqřə də limu nimras niřtaw gəlârə Caw

- Cəmân də suwail Carika řaw nâywdən la war qaw

۴۶ وقتی که نقش دو لیموی نیمرس در مردمک چشم های جای گرفت (به سینه هایش نگاه

می کردی)

- مثل اینکه دو ستاره سهیل شب تاریک در گریبان گذاشته بود. (سینه هایش می درخشیدند)

۲۷- tâ bâlê Cawêg ?ałgəřt nâzâr wa nâzu xəřâmaw

- ?âqəł ham hawsârə dəł dâ aw das xêyâłə xâmaw

۴۷ نازار تا نگاهی با ناز و خرام می کرد

- شخص دانا هم افسار دل را به دست خیالات خام می داد.

۲۸- Nâzâru ?âgəryâr rü wa rü taqyân wa yakâ

- řülay nür la zaü bâł sây wa ?arřə falakâ

۴۸ نازار و آگریار دو در رو به هم برخورد کردند

- شعله نور از زمین به عرش فلک رسید

۲۹- hardəg yay gəř řân wa řânaw bün la sar damə tâłâr

- Cəmân mâŋu xwar la ?âsəman hâtün ?aw xwâr

۴۹ هر دو تا یک لحظه شانه به شانه شدن در ابتدای تالار

- مثل اینکه ماه و خورشید از آسمان به پایین آمده بودند

۳۰ - jârə ?awał bü kə Cüna yakətəraki la nəzikaw din

- nâzâr narma gəřəg kərdü hardəgyân Caw la yak bəřin

۴۰ - دفعه اول بود که اینطور همدیگر را از نزدیک دیدند

- نازار آهسته درنگی کرد و هر دو تایی آنها به هم خیره شدند (عمیقاً به هم نگاه کردند).

۳۱- Nâzâr kaft aw rëyu sarëg wa šarmaw namân

- ?âgëryâr tâ Can gëř har dë Caw wa lapë xwrân

۴۱ - نازار به راه افتاد و سر را از شرم پایین گرفت

- آگریار تا چند لحظه هر دو چشم را با کنار دست می‌خاراند.

۳۲- ?âgëryâr tanyâ manu xwłxwłëg kaft la qëlây dälê

- gëřay Can zangyâna ?aw wu ?ëraq ništ ?aw pëyani tawölê

- تنها ماند و غلغله‌ای در قلعه‌ای دلش افتاد.

آگریار ۳۲

- حرارت چند مهره ریز آب و عرق در پهنای پیشانی او نشست.

۳۳- ?âgëryâr Can jëya pây nâzâr wa Caw ?atwëřüd

- mënâs wa kasëg jëftë kaw wayakaw la dasë parüd.

۴۳ - آگریار به چند جای پای نازار چشم دوخته بود.

- مانند کسی که جفتی کبک با هم از دستش پریده بود.

۳۴- šâr pëř la danë xanëgu xwašiyë žënu mënâław bü

- wali ?âgëryâr tawan bërdü wu dasxwašë xëyâław bü

۴۴ - شهر پُر از صدای خنده و خوشی زن و بچه شده بود.

- ولی آگریار بی حرکت شده بود و دست خوش خیال شده بود.

۳۵- sayru safây yârân Cëgaw saru šâr ?ârâm gëřt

- ranj la rü xwar pariwu damë hawâ câm gëřt

۴۵ - سیر و صفای یاران به سر رفت (تمام شد) و شهر آرام گرفت.

- رنگ از چهره خورشید پرید و دهان هوانم گرفت (هوا سرد شد).

۳۶- ?awra řužëg la cëyala (teyala) mâñagë zëmsân

- zëqëm qâzëqwlëñ la bâl xësu fil kërd wa sân

۴۶ - روزی ابر از ماههای تلخ زمستان

- سرما غاز را از پا می‌انداخت و فیل را سنگ می‌کرد.

۳۷- gəřməhəřə sēya ?awru bəłâcay tašə barqə taŋa (tanga)

?âsəmân.

- dâru dəřəg bərd la hawâw šêr la xway xəs la gwmân

۴۷ سر و صدای ابرسیاه و پرتو برق آسمان تنگ

- درخت و خار به هوا برد و شیر را از خودش به گمان افکند

۳۸- šâzâya nâzâru cwâr düwat la xâsa kanižân .

- bê ?ətənâ wa gižay kəřiww wəšay taŋra rəžân.

۴۸ شاهزاده نازار و چهار دختر از کنیزان ویژه .

- بی‌اعتنا به لولیدن باد سرد و صدای ریزش تگرگ.

۳۹- ništən ?aw pəštə panj nila ?aspə xwaš zinu laqâw

- wa yay həřəš la darwâzay wâzə nimtâq kišân ?aw nâw

۴۹ نشستند بر پشت پنج اسب نیلی خوش زین و لگام.

- با یک یورش از دروازهٔ باز نیمطاق داخل رفتند.

۴۰- La küwana maydânə nimtâq hâtən aw xwâr

- ziləbam kaft ?aw šâru kücaw dayštu bâzâr.

۴۰ از کهنه میدان نیم‌طاق پایین آمدند

- غوغا افتاد در شهر و کوچه و بیابان و بازار.

۴۱- mardəmə šâr la düwatu kwřu žənu pəyâgu mənâł

- gəšt wa piri šâzâya nâzâraw cəgən wa ?əstəqbâl

۴۱ مردم شهر از دختر و پسر و زن و مرد و بچه

- همه به پیشواز شاهزاده نازار رفتند برای استقبال.

۴۲- Nâzâr səwaya la nimtaq gayštu gärdəš kərd

- La baynə düwataylə hâw sâł xaniyu gwł la bâwəš kərd

۴۲ نازار تنها در نیمطاق گشت و گردش کرد.

- در بین دختران هم‌سال می‌خندید و گل را در بغل گرفت.

۴۳- ?agəryâr hēmanêg la mâł wa jâygâ nacüdən

- La ?aw qâlə qüwaw danâ danâ (dangâ danga) sarê səř manüdən

۴۳ آگریار هنوز که از خانه به جایگاه نرفته بود.

- از آن داد و فریاد و سر و صدا سرش سُر شده بود (مبهوت شده بود)

۴۴ - ?agəryâr la dar dâ ?aw dayštu waraw qâlə qüwaw bü

- nazânəsêgu bêxawar walə nâzârâ rüwaw rüwaw bü

۴۴ آگریار بیرون آمد به طرف داد و فریاد رو کرد.

- ندانسته و بی‌خبر با نازار رو در رو شد.

۴۵- Nâzâr pəštə ləcêg buraw kərdu yawâšu ?ârâm

- wat ya xwara dünəm yâ kwřə mir ?âxwəra hâ la nəwâm

۴۵ نازار تعجب کرد (خجالت کشید) و یواش و آرام

- گفت این خورشید است می‌بینم یا پسر میرآخور است که در مقابل من است.

۴۶- nâzâr gəřêg nurəsu la ?ägəryâr juyây hâł bü

- wali ?ägəryâr Cəmân la də guš kařu la zəwân lâł bü

۴۶ نازار لحظه‌ای نگاه کرد و از آگریار جویای احوالش بود.

- ولی آگریار مثل اینکه از دو گوش کر و از زبان لال بود.

۴۷- tâ nâzâr wəsâywdən wa sayrə can warka ?âhu

- düwatayl dawrə gərtən wa hařhaliyu hây hu

۴۷ تا نازار ایستاده بود برای تماشا چند بره آهو

- دختران دورش را گرفتند با هلله و هیاهو.

۴۸- Can düwatə cupi kišə têž pây cälâku səwək

- nâzâr gərtün ?aw nâwräs cü sarə kəlwânək

۴۸ چند دختر رقصاص (چوبی کش) تیزبای چالاک و سبک.

- نازار را در وسط گرفته بودند مانند نگین انگشتر.

۴۹ - ?ägəryâr natwäs bəzânəd ?awzâ cwa la cwas (cas)

- sargarmə xway kərd wa tamâšây can barza ji dūr das

۴۹ آگریار نمی‌خواست بداند چه به چیست.

- خودش را سرگرم کرد به تماشای چند بلند جای دور دست .
 ۵۰ - ?əy dâru dnyâ la ?aw taxma ?aw řužiša ?əwâra kərd
 - tabiat la har ranêg (rangêg) həkâyatə naqşə dəwâra kərd
 ۵۰ این روزگار (دار و دنیا) آن روز آن گونه غروب کرد.
 - طبیعت از هر رنگی حکایت نقش دوباره کرد .

* * *

yay šaw ?agar bəciden^۱ (یک شب اگر بروید)

- ۱- gwłam gwłam xwəsaw xam halat halat pažâra
 - bašəm la ruž rušen yay ?äsəmân šawâra
 - برکه برکه (تالاب تالاب) غصه و غم، صحرا صحرا اندوه (فکرهای غم آلود)
 - سهم من از روز روشن یک آسمان شب است.
 ۲- galgal gwłaylə kałmas bê kas cəřüsəyâna
 xwazaw wa caw nayâtâm zardiyə ?əy wahâra
 - دسته دسته گل های کلمس (نوعی گل محلی) بی کس (بدون حامی) پلاسیده شده اند
 - کاشکی به چشم ندیده بودم زردی این بهار را (از بین رفتن بهار)
 ۳ - yasa zalân hałgəryâs (?ałgəryâs) rü nâsa ?əy mirkâna
 - Hayfa la bən dərârê sünaylə ?əy dəwâra
 این است که باد زلان بلند شده و به طرف مکان و جایگاه ایل روی آورده
 حیف است که از بُن ستون های این سیاه چادر را در آورده.
 ۴ - hay dəl nadâxəlatəyay ?ar yay gərə xwašəma
 psâ dâřəzənêdam ?əy žânə nâdəyâra
 - ای دل (هی دل) گول نخوری اگر یک لحظه خوش هستم

^۱ این شعر سروده رضا موزونی (از مردم کلهر گیلان غرب) می باشد

- دارد پوسیده‌ام می‌کند این درد پنهانی (نابیدا).

۵- Cū dawragay mənâli bân xam la dəŋ dərârim

?ay haw kwrayl kuwaw bun ?əmšaw həšâr həšâra

- مانند دورهٔ بچگی بیاید غم را از دل بیرون کنیم.

- ای هم پسرها (دوستان) جمع شوید امشب بازی قايم موشک است.

۶- qayrə fərayga bê daŋ(dang) nišəm la ?əy kalâwa

- pərüsənak cwa pid hât , kay bāydənanaw dəjâra

- وقت زیادی است که بی‌صدا در آن خرابه می‌نشینیم.

- پرستو چه به سرت آمد، (کجا رفتی) کی دوباره برگردی.

۷- rēwār buš wa kü Cey lerqay manga (maŋa) šawaylem

- delem geryāya ?emšaw , ?erā wacga ?esāra

- مسافر بگو به کجا رفت، درخشندگی شب‌های مهتابیم.

- دلم گرفته شده امشب برای بچه ستاره

۸- lay darwane tyarika Cey la henāze ?āsu

?üşem meni dājemyam la šüne aw sawāra

- از این درهٔ تاریک به طرف مشرق رفت

- می‌گویم من هم حرکت کنم به دنبال آن سوار.

* * *

(پنجره‌های خسته) darwacaylə Šakat^۱

۱- ?âwâragay , bêcâratər way ružəgara har mənə

- Cârāy mənîš jâmê maya gwnâm cwasa ?agar Žənəm

- آواره‌ای، بیچاره‌تر در این روزگار فقط منم

- چارهٔ من هم جام می‌است گناهم چیست اگر زنم.

۲- kay cay məsałmâni bəkay way žəna məhmâni bəkay

- wa rasmə ?âšâqaylə xâs , šawê cəraxâni bəkay

^۱ این سرودهٔ ناهید محمدی، (از ایل کلهر تیرهٔ seya seya) می‌باشد.

- کی می آیی مسلمانی بکنی (آیین مسلمانی را انجام بدهی) از این زن مهمانی بکنی (این زن را به مهمانی بپذیری)

- به رسم عاشق‌های خوب، شیش را چراغانی بکنی.

۳ - mənış ham ?âgər gərtəma , rê mâlêdân gwəm kərdəma

- dardəd wa gəyânəm ?armani bəras ta ge namərdəma

- من نیز هم آتش گرفته‌ام، راه خانه‌تان گم کرده‌ام

- دردت به جانم (فدایت شوم) ارمنی، برس (کمک کن) تا که نمرده‌ام.

۴ - zânəm gə may farâwâna har kas wa səfray mēhmâna

- ham šaw təyarikə ?âšəqayl wa harzagi cərxâna

- می‌دانم که می (شراب) فراوان است، هرکس به سفره او مهمان است.

- هم شب تاریک عاشقان به هرزگی چراغانی است.

۵- dəlm halâkaw waylâna , gəyânəm šakat pəř la žâna

- wa margə har cə ?âšəqa nəyacəm wa xânay bêgâna

- دلم هلاک است و ویلان هستم، جانم خسته پر از درد است.

- به مرگ هرچه عاشق است به خانه بیگانه نمی‌روم.

۶- ?ay ?armani wa cwa mani , dar basidaw di naxani

- hâlê xarâw ?əy ?âšəqa ?əřâ wa jâmê nasani

- ای ارمنی برای چه مانده‌ای (ایستاده‌ای) در بسته‌ای و دیگر نمی‌خندید

- حال خراب این عاشق را چرا به جامی نمی‌گیری؟ (بی‌طرف نمی‌کنی)

۷- tawba nakay la kârə xwad , našəywəni bâzârə xwad

- dar wâ ka mēhmân hâteya lətfê bəka wa yârə xwad

- توبه نکنی از کار خودت، ویران نکنی بازار خودت.

- در را باز کن، مهمان آمده است، لطفی بکن به یار خودت.

۸ - jâmê bêya la ?aw maya buda ?əfâqay ?âxərəd

- nazrê bêya , qabulə haq kə buda ?âw rü ?âgərəd

- جامی بده از آن می، بشود علاج آخرت تو

- نذری بده، قبول حق که بشود آب روی آتش تو

داستان

خوشبخت و بدبخت nêhât و hâtu

hâtu nêhât wal yakâ kaftên ?aw rê

خوشبخت و بدبخت با هم (بایکدیگر) به راه افتادند،

tâ wa dərê yânêg rasin

تا به دو راهی ای رسیدند،

bü. də dâr lawra

دو درخت آنجا بود

waxtə ya bü la yak bəcakyan.

وقت این بود از یکدیگر جدا شوند.

hât wat har ka wa yay rəyâ bcim.

هات گفت هر کی (هر کس) به یک راهی برویم

xway zânəs kâr nêhât cün ?âqbat

نهات چون عاقبت کار خودش را می دانست

La yag wa tanyâ bəcud řxê cæg.

از اینکه به تنهایی برود می ترسید.

Cün tâ ?aw waxta har cəštæg

چون تا آن وقت هر چیزی

?əřây bātād ?aw war

برایش پیش می آمد

hat kwəmakê krəd.

هات کمکش می کرد

wa ?əy xâtəra natwās la hât bəckêd.

به این خاطر نخواست از هات جدا شود

hât wa har zuræg bü qānay kərdu

هات به هر زوری قانعش کرد و

wa pē wat ?əgar har kām la

بهش گفت اگر هر کدام از
 ، bəcud ?ima wa yay rēyâ
 ما به یک راهی برود ،
 balkəm kâfə xâsêg bünêdaw
 شاید کار خوبی پیدا کند
 ?əgariš gicalêg ?ərâmân pəyâ bü
 اگر هم مشکلی برایمان پیدا شود،
 ?əwaka bâyad ?aw kwəmakê
 دیگری بیاید به کمکش.
 ?əy də dâriša šâtmân bun.
 این دو درخت هم شاهدمان باشند.
 .dârê lâ râs baxtə məna
 درخت سمت راست بخت من است،
 dâr lâ cap la baxtə ta bud.
 درخت سمت چپ از بخت تو باشد.
 .har kam lay dârayla sawnz man
 هر کدام از این درخت‌ها سبز ماند،
 nišânê yasa xâwanê xwašbaxta.
 نشانه این است صاحبش خوشبخت است.
 .gar zard büwu cərüsyâ
 اگر زرد شد و پژمرد
 bzân xâwanê bad baxtaw gərftâra.
 بدان صاحبش بدبخت و گرفتار است.
 bâyad cəg ?aw məyatê
 باید به کمکش (یاریش) رفت
 .əwa ?əy paymâna la yak cakyân
 با این پیمان از هم (یکدیگر) جدا شدند،

hât wa rê lâ râsâ Cæg

هات از راه سمت راست رفت

nəhâtiš wa rê lâ capâ
can

نہات ہم به راه سمت چپ

řužu can šaw rê kərdən

چند روز چند شب راه کردند (رفتند)

tâ yag har kâmyân kâræg pəyâ kərd.

تا اینکه هر کدامشان کاری پیدا کرد.

hât la lây tâjrêg dasê cəgaw kâr

هات در نزد تاجری دست به کار شد. (دستش به کار رفت)،

ʔaw tâjəra mnâf nəyâšt

آن تاجر بچه نداشت

hât bü wa kwərê.

هات شد به پسرش (پسر او شد)

Can sâlêg la lây kâr kərd tâ

چند سال در نزدش کار کرد تا

xway bü wa tâjər zəwar dasêg.

خودش شد به تاجر زبردستی.

wasyat kərd.waxtêg tâjər mərd

وقتی که تاجر مُرد، وصیت کرد

dârâyə wa hât bərasê

تمام دارایش به هات برسد.

ʔəy jura hât wa zənay xâsêg das pəyâ kərd.

این جوری هات به زندگی خوبی دست پیدا کرد.

، nəhât wa rê ganêgâ cüđ

نہات از راه بدی رفته بود.

Rêg gə gštê küwaw kwəcæg bü

Cəyanəgu wərsəg wa dəyakayg rasi.

راهی که همه‌اش کوه و سنگ بود

têr xwârdü şakatiyə dařcəg düwây yag

تشنه و گرسنه به دهکده‌ای رسید.

بعد از اینکه سیر خورد و خستگی‌اش در رفت

mənay kâr kərd.

دنبال کار گشت (کرد)

yakəg la mardəmə ?aw dəyaka

یکی از مردم آن دهکده

?adrəsə ?arwâwêg dâ wa pë

آدرس کشاورزی داد به او

?arwâw kârgaraylə fərayg dâšt .

ارباب کارگرهای زیادی داشت .

?əy qəra saxt wa pəyân gərtüd

این قدر سخت به آن‌ها گرفته بود،

kasêg walyâ ?aw sar nawər düd

کسی همراهش به سر نبرده بود .

nəhât cəg wa lây ?ərá kâr.

نهایت رفت به نزدش برای کار .

?ařwâw kwl cəštêg wat wa pê

ارباب همه چیزی را گفت به او (بهش)

Wat ?əgar layra bətwây kâr bəkayd

گفت اگر اینجا بخواهی کار بکنید

bâyad har cəga ma ?üşm

باید هر چی من می‌گویم

bê cünü cərá ?anjâm baydu

بی‌چون و چرا انجام بدهی و

dangiš nakayd

حرف هم نزن (ساکت باشی)

məzə kârədiš fəra kama .

مزد کار تو هم خیلی کم است .

nəhāt qabul kêrdu dasaw kâr bü .

نهایت قبول کرد و دست به کار شد .

?arwâw wat wa pê

ارباب گفت به او

wa har jiyəgâ sagə (sayə) rəyanaga cəg

به هر جایی که سگ مخصوص گله رفت ،

bâyad tənîš la šünə bəcidu

باید تو هم به دنبالش بروید و ،

?aw jiyə wart bəwəřid.

آن جا را شخم ببرید (بزنید)

sagag jar mawqayêg wa jiyaylêgâ cəg

سگه بعضی اوقات از جاهایی می رفت ،

nəhāt nacüwanəs bəcud .

نهایت نمی توانست برود .

?arwâwiš wa ?əy xâtəra šəlâxə dâwu

ارباب هم به این خاطر شلاقش می زد و

pałpaylə saxt lê gərt .

بهانه های سخت ازش می گرفت

waxtə nân xwârdən lê təwâs

وقت غذا خوردن ازش می خواست ،

jurêg nân bəxwayd kə dawrə nânaga ?âzâ bəminê .

جوری (طوری) نان را بخورد که اطراف آن نان سالم بماند .

?əgar jâmə mäs ?əray hâwrdən .

اگر کاسه ماست برایش آوردند.

jurêg bəxwayd kə tužə sarə mäsaga ?âzâ bəminê .

طوری (جوری) بخورد لایه نازک روی (سر) آن سالم بماند.

nəhâtiš way xâtər yagə wa šəlax nakwšyêd

نهایت هم به خاطر اینکه با شلاق کشته نشود (شلاق نخورد) ،

nân naxwârdu das la masišaw nøyâ .

نان نخورد و دست به ماست هم نزد .

ruž wa ruž lařaw bü wu wa saxti ?aw sar bərd .

روز به روز لاغر شد و به سختی به سر می برد .

Hat yay ruž kaft ?aw hürə nəhât.

هات یک روز به یاد نهایت افتاد (نهایت به یادش آمد)

râru paymân .ə bəcud wa ji qərê tâ g way xâtəra kaft ?aw

به این خاطر به راه افتاد تا که برود به جای (محل) قرار و پیمان .

waxtêg hât wa ji qərârəyân rasi

وقتی که هات به محل پیمان‌شان رسید ،

dî dârə xway sawzaw

دید درخت خودش سرسبز است و

dârə nəhât zardu cřüsyâga .

درخت نهایت زرد و پژمرده است .

fâməs rafiqê gan jurêg gir kaftəga .

فهمید رفیقش بد طوری (جوری) گیر افتاده است .

cəg la šüně .

رفت به دنبالش

gardiu gardi ta diyaway.

گردید و گردید تا پیداش کرد

waxtêg wa lây rasi ?âxəraylə giyânê bü.

وقتی به پیش او رسید آخرهای جان‌ش بود .

twâs haqê la ?arwâw bəsênêd .

می خواست حق او را از ارباب بگیرد

ma təwâm la lây ta kâr bəkam .wat wa ?arwâw

به ارباب گفتم ، من می خواهم پیش تو کار بکنم

?arwâw qabul krəd .

ارباب قبول کرد .

?aw cəštāilag la nəhāt təwāsūd

آن چیزهایی که از نهات خواسته بود

la hātīš təwās bəkayd .

از هات هم خواست بکند (انجام دهد)

hāt wa har jiyəga sagaga cəg

هات به هر جایی که آن سگ رفت

gāwasən la šünê bərd

گاو آهن را به دنبالش بُرد

ta gālagân la gana rēyæg part būnu la bayn cəyn (cəgn)

تا گاوها از بد راهه‌ای پرت شدند (سقوط کردند) و از بین رفتند .

hāt jāmə mās la žêraw kwənâ kərdu masaga xwârdu

هات کاسه ماست را از زیر سوراخ کرد و ماستش را خورد و

dar ban nayw .

درقید (بند) نبود

?arwaw wat bayad karə sxttərêg ləy bətwâm .

ارباب گفت باید کار سخت تری از او بخواهم .

wat wa hāt ma ?əmru la mâf dam ?aw dayšt

گفت به هات من امروز از خانه بیرون می‌روم (می‌زنم به دشت)

tā cyamaw bayad jurêg ?əy

تا برمی‌گردم باید طوری این

mâta byakaw bəkayd

خانه را پاک بکنید ،

kə ?əgar rün břšni la bân zayw(zau)

که اگر روغن بریزی در روی زمین

bəcüwani bəxwayday .

بتوانید آن را بخورید

atâ ?arwâw la mâf dâw dayšt

تا ارباب از خانه زد بیرون ،

hât harcæg řün bü rəšan la nâw Mâłaga .

هات هر چه روغن بود ریخت داخل آن خانه،

waxtæg hâtaŵ wat ?ərâ ?əy kâra krdida .

وقتی که برگشت گفت چرا این کار را کرده‌اید

hât wat xwad watid .

هات گفت خودت گفتید .

?arwâw məqê bərdaw

ارباب ماتش برد (تعجب کرد)،

wat ?əgar šünê nawrəm mâləm řəmənəd .

گفت اگر اثرش را قطع نکنم (نابودش نکنم) خانه‌ام را ویران می‌کند .

xwayu žənay kərdənaŵ yak

خودش و زنش با هم توافق کردند

tâ wa bunay cəštæg

تا به بهانه چیزی

hât wal xwəyânâ buwan ?ərâ bəyâwânu

هات را همراه خودشان ببرند برای بیابان و

lawra la küwa bəxanay ?aw xwâr .

آنجا از کوه بیاندازندش به پایین (پرتش کنند)

šaw rasin wa küwa .?əy ruž kaftən ?aw řě

روز بعد به راه افتادند، شب به کوه رسیدند.

watən ?əmšaw lay bəlêniya bəxafimu

گفتند (ارباب و همسرش) امشب در این بلندی بخوابیم و

su rēyâ dāgərim

فردا راه را در پیش گیریم (حرکت کنیم)،

hât fâmi kəlakæg hâ la kârəyan .

هات فهمید کلکی در کارشان هست .

šaw wxtæg xawyân bərdaw

شبی وقتی که خوابشان برود (خوابیدن)،

hât jiyagay xway wal ?arwâwâ ?âləšt kərd

هات جای خودش را با ارباب عوض کرد،

Žən nazanəs das na bêyaw

زن ندانست، دست بهش زد (هُلش داد)

la kawr xəsay xwâr .

از کمرکوه انداختش پایین .

hât ?aʎəsâw

هات بلند شد و

Žəna faməs šüwagay xway kwštəga .

زن فهمید شوهر خودش را کشته است .

way jura haqə nəhât la ?arwâw sanu

به این صورت حق نهات را از ارباب گرفت و

la mærdəniš nəjâtê dâw

از مردن نجاتش داد و

har dəgyân sâlayl wa xwaši

هر دو تایشان سالها به خوشی

wal yakâ wa dusiyân ?ədəma dân .

با هم به دوستیشان ادامه دادند .

جدول های مناطق کلهرنشین ۱
جدول شماره ۱

کرمانشاه		استان
گیلان غرب		شهرستان
دیره dêra		دهستان
جمعیت	تعداد خانوار	ده (روستا)
۳۲۰	۶۰	۱ انجاو رود
۱۲۵	۲۳	۲ اله مراد گلین
۱۹۹	۴۱	۳ چمن گلین
۱۹۱	۳۱	۴ نجار گلین
۲۲۴	۴۱	۵ شلین
۹۰	۱۶	۶ امامقلی
۱۶۸	۲۵	۷ جوب باغان علیا
۵۳۳	۱۰۳	۸ شهرک
۱۵۲	۲۹	۹ جوب باغان سفلی
۳۵	۶	۱۰ گلوزی داوود
۳۸۰	۶۸	۱۱ گلوزی درخشنده
۱۳۰	۳۰	۱۲ کله حیات دارابی
۱۳۰	۲۳	۱۳ سنگ در میدان علیا
۸۹	۱۸	۱۴ سنگ در میدان سفلی
۵۴	۹	۱۵ داروند یک
۸۴	۱۳	۱۶ داروند دو

۱- براساس آمار و اطلاعات فرمانداری ها که برگرفته از آمار سال ۱۳۸۱ ه.ش خانه های بهداشت می باشد.

۱۳	۱۶	۴۷ داروند سه
۱۵۷	۲۵	۴۸ شیشه راه
۶۸	۱۴	۴۹ افشار آباد
۳۲۰	۴۳	۴۰ شنفال خالدی
۱۱۷۰	۲۰۰	۴۱ نسا دیره
۱۵۱	۲۵	۴۲ میانرود
۲۲۲	۴۵	۴۳ شامار
۱۸	۳	۴۴ بطیار علیجان
	۹۰۷	جمع کل

جدول شماره ۲ +

کرمانشاه		استان
gilânə qarb = گیلان غرب		شهرستان
wêzənân = ویزنان		دهستان
جمعیت	تعداد خانوار	ده (روستا)
۷۲	۱۴	۱ میان راهان
۵۶	۱۲	۲ فال وشن
۵۲	۷۴	۳ دول زرد
۴۴	۶	۴ داربید سفلی
۹۵	۱۵	۵ داربید نظر علی
۸۱	۱۷	۶ میر میر آب سفلی
۳۲۵	۶۰	۷ میر میر آب علیا
۳۶۰	۶۶	۸ سر حال شیرزادی

۲۱۷	۳۹	۹ نیان
۳۹۲	۶۳	۱۰ قیلان
۲۰۰	۳۳	۱۱ قشقه
۱۶۰	۲۶	۱۲ پاوندمکر
۹۲	۲۱	۱۳ گل خیرگ علیا
۷۱	۹	۱۴ گل خیرگ سفلی
۸۱	۱۴	۱۵ مورت هادی
۲۰۵	۳۳	۱۶ مورت سبز
۱۵	۲	۱۷ چم سورک علیا
۱۴۱	۲۳	۱۸ چم سورک وسطی
۱۲	۲۰	۱۹ چم سورک سفلی
۴۳	۸	۲۰ آهنگران
۲۶۰	۳۵	۲۱ ماندار قروننگ
۲۸	۵	۲۲ داربید علیا
۳۱۰۲	۵۲۸	جمع کل

جدول شماره ۳ +

کرمانشاه		استان
گیلان غرب		شهرستان
چله		دهستان
جمعیت	تعداد خانوار	ده (روستا)
۲۹۵	۵۲	۱ سنگ کرمو شیرزادی
۱۴۵	۲۰	۴ سراب شیرزادی
۹۷۵	۱۷۰	۴ سراب
۲۴۶	۳۵	۴ چشمه مورینه
۹۷	۱۴	۵ بان میدان عبدالله
۲۶۳	۴۹	۶ کاسه کران
۹۳۰	۱۵۸	۷ کلاه دراز سفلی
۲۲۰	۴۵	۸ کلاه دراز وسطی
۴۷۰	۸۹	۹ کلاه دراز علیا
۸۷	۱۶	۱۰ زاغه علی کرم
۶۳۵	۱۱۰	۱۱ هوشیار چله
۳۰۰	۵۰	۱۲ چشمه پهن رشید
۲۷۰	۵۳	۱۳ چشمه پهن فریدون
۲۱۰	۳۵	۱۴ چشمه پهن علیشاه
۷۰۵	۱۴۵	۱۵ قمرالی
۱۳۵	۲۵	۱۶ تازه آباد حیدریگی
۳۹۱	۶۸	۱۷ تازه آباد بطی
۱۱۴	۶۳	۱۸ تازه آباد صیدعلی
۴۵	۹	۱۹ شیرآباد

۱۴۰	۲۱	۴۰ حضرت سلیمان
۱۶۰	۲۴	۴۱ پشته سماوات
۳۱۵	۴۷	۴۲ عبدالعزیز
۱۹۷	۴۶	۴۳ کولسوند
۱۰۰	۲۲	۴۴ زینل خان
۵۹۲	۱۰۳	۴۵ شیرزادی
۲۰۲	۳۷	۴۶ شاعران
۶۲	۹	۴۷ اکبر جعفر
۲۵	۵	۴۸ دره خیزان
۲۲۸	۴۲	۴۹ چشمه نظامی
۱۰۹	۲۲	۴۰ چشمه کیود روتوند
۲۵۵	۵۲	۴۱ سنگ چین صالح
۷۵	۱۳	۴۲ چشمه گلینه
۳۷۷	۷۳	۴۳ وارگه سفلی
۱۶۸	۳۴	۴۴ وارگه علیا
۲۲	۵	۴۵ طایفه همت
۱۶	۳	۴۶ میرزا آباد
۱۸۸	۳۲	۴۷ چشمه سنگی روتوند
۹۷۶۴	۱۷۹۶	جمع کل

جدول شماره ۴ +

کرمانشاه		استان
گیلان غرب		شهرستان
حومه		دهستان
جمعیت	تعداد خانوار	ده (روستا)
۲۶۳	۵۷	۱ بینگرد
۲۴۰	۵۳	۲ گرازان علیا
۲۲۰	۳۵	۳ گرازان سفلی
۴۰۱	۷۵	۴ گراویان سفلی
۵۰	۸	۵ دارتوت رحیم
۶۳	۱۵	۶ مناف آباد
۱۸۵	۳۶	۷ شیخ سرخ‌الدین سفلی
۸۵	۱۶	۸ شیخ سرخ‌الدین علیا
۹۶	۱۴	۹ کله جوب کیانی
۲۳۱	۳۶	۱۰ ترشگی بان
۲۴۰	۳۷	۱۱ کله جوب علیا
۳۸	۶	۱۲ محمد کسانی
۸۰	۱۵	۱۳ کله جوب کرمی
۲۳۸	۳۹	۱۴ کله جوب سفلی
۲۰۰	۳۳	۱۵ سیاهگل
۶۸	۱۰	۱۶ به آباد قبا سیاه
۲۱۹	۳۵	۱۷ به آباد صالح
۴۵۰	۷۷	۱۸ میرا به
۳۱۳	۴۶	۱۹ دندان

۷۹۹	۱۴۰	۴۰ گور سفید
۱۷۰	۲۸	۴۱ کله خوب اسفندیاری
۴۹	۹	۴۲ داربلوط
۳۰۵	۵۱	۴۳ مرجان گمار
۳۶۴	۵۸	۴۴ مرجان قیطول
۹۲	۱۷	۴۵ آوزین
۲۴۱	۴۵	۴۶ گاو مَخل
۲۲۹	۳۸	۴۷ مرجان بابا مراد
۱۹۹	۳۶	۴۸ مرجان علیرضاوندی
۱۹۸	۳۴	۴۹ گاومیش چران
۲۶	۵	۴۰ جابرسفلی
۱۶۳	۲۴	۴۱ پشته کورگ
۲۵۶	۴۹	۴۲ علی خان آباد
۴۵	۸	۴۳ تورانشهر
۲۴۳	۴۱	۴۴ قاسم آباد
۱۷۴	۳۲	۴۵ رویان بزرگ
۱۹۱	۳۲	۴۶ سر تیطان
۱۰۳	۱۶	۴۷ رویان کوچک
۷۵۲۷	۱۳۰۶	جمع کل

جدول شماره ۲

استان	کرمانشاه
شهرستان	اسلام آباد
بخش	مرکزی
دهستان	حومه شمالی
ده (روستا)	جمعیت
۱ ارکوازی	۵۴۰
۲ بدره‌ای	۱۸۵۴
۳ برزه	۳۱۳
۴ بره سیله	۳۰۰
۵ تپه کله سفلی	۲۲۷
۶ تپه کله علیا	۳۶۲
۷ جلیوند	۸۱
۸ چشمه پلان	۹۶
۹ چفته	۲۹۲
۱۰ چقا زرد چوپانکاره	۹۹۹
۱۱ چنار	۲۱۹
۱۲ چنگر جلیوند	۱۰۰۵
۱۳ چنگر لمین وند	۴۳۹
۱۴ خاوگه	۳۹
۱۵ سرخه	۷۵۸
۱۶ سوران سفلی	۱۲۶
۱۷ سوران علیا	۲۸۶
۱۸ سیلو	۲۶

۸۲	۴۹ سیمانی سفلی
۱۳۲	۴۰ سیمانی علیا
۹۰	۴۱ عاشقان عابدین
۱۷۴	۴۲ عاشقان موسی
۸۵	۴۳ مله امیر خان
۱۰۸	۴۴ میان قلعه تالانی
۲۵۵	۴۵ ولکه وند
۸۸۸	کل جمعیت دهستان

جدول شماره ۴ ۱

کرمانشاه	استان
اسلام آباد غرب	شهرستان
مرکزی	بخش
حومه جنوبی	دهستان
جمعیت	ده (روستا)
۱۲۸۰	۶ امیر آباد
۹۸	۴ برف آباد سفلی
۹۰۱	۳ برف آباد علیا
۳۷۵	۴ بورگ
۱۸۳	۵ بیگ زاده
۸۵۶	۶ پادگان ... اکبر
۵۴۰	۷ پادگان سلمان فارسی
۲۷۳	۸ پیرگه پرسیمین
۵۸	۹ تازه آباد کوکاو

۷۵۴	۴۰ قمبر اکبر
۳۵۲	۴۱ تراب
۱۲۰	۴۲ ترازگک عبدا...
۴۶۴	۴۳ ترازگک کسان
۱۴۷	۴۴ جاف بره سیمین
۱۵۴	۴۵ جوزه انجیرگک
۲۸	۴۶ چشمه ولگه
۳۴۲	۴۷ چقا جنگه سفلی
۴۶۷	۴۸ چقا جنگه علیا
۱۶۵۵	۴۹ چقا کبود
۵۲۰	۴۰ چقا کل
۱۸۲	۴۱ زواره کوه
۵۰	۴۲ سراب کولسه
۶	۴۳ سرتوه هیلکه غلام
۱۰۷	۴۴ سکوی کولسه
۶۹۳	۴۵ سیاه سیاه کیخسروی
۸۶	۴۶ سیاه سیاه خسروی
۹۸	۴۷ سیاه سیاه حیب
۲۵۷	۴۸ سیاه سیاه شیخه
۱۵۰	۴۹ طایفه سیفا...
۶۶	۳۰ طایفه باباخان
۲۸	۳۱ طایفه علیخان
۳۶	۳۲ طایفه نامدار پرنا
۱۱۲۴	۳۳ علی آباد

۲۳۰	۴۴ فیروز آباد
۱۱۶۲	۴۵ کله جوب
۸۷	۴۶ کوکاو
۳۴۱	۴۷ گر
۳۵۹	۴۸ خان منصور
۱۱۲۳	۴۹ مومی
۱۴۷	۴۰ نوشلکه ترازو
۷۰۰	۴۱ و نای
۱۶۵۹۹	کل جمعیت دهستان

جدول شماره ۲ ۴

کرمانشاه	استان
اسلام آباد	شهرستان
مرکزی	بخش
شیان	دهستان
جمعیت	ده (روستا)
۲۳۵	۱ بوربور
۱۱۴	۲ تازه آباد طالقان
۴۴۰	۳ قجر کرم پناه آباد
۵۱۶	۴ سراب شیان
۵۰۹	۵ قباد
۲۲۷۰	۶ قلعه شیان
۸۸	۷ قوخ

۲۶۰	۸ گنگئی
۵۵۶	۹ کمره سفلی
۲۰۲	۱۰ کمره غربی
۲۶۶	۱۱ ماری
۴۴۲	۱۲ مالخطاوی
۷۶۵	۱۳ میرعزیزی
۱۰	۱۴ هلال احمر
۶۶۷۴	کل جمعیت دهستان

جدول شماره ۳ ۴

کرمانشاه	استان
اسلام آباد غرب	شهرستان
مرکزی	بخش
حسن آباد	دهستان
معیت	ده (روستا)
۵۷۹	۱ انجیرک
۵۶۰	۲ باقرآباد سفلی
۵۸۴	۳ باقرآباد علیا
۵۶۰	۴ تنگه شوهان سفلی
۵۷۷	۵ تنگه شوهان علیا
۱۲۶۷	۶ حسن آباد
۲۵۰	۷ دارخور حسن آباد
۱۹۰	۸ سراب شاهینی
۴۶۵	۹ سیاه خور

۴۹۲	۴۰ شاهینی
۵۳۷	۴۱ شهید عبدالکریم ملکی
۳۳۴	۴۲ شیت کمر زرد
۲۰۱	۴۳ فرخ خانی
۱۰۹	۴۴ کریم حاصله سفلی
۱۸	۴۵ کریم حاصله علیا
۶۲۴	۴۶ کمر زرد
۳۴۹	۴۷ کمره علیا
۵۳۲	۴۸ گرگی مندرک
۲۸۳	۴۹ لرینی آجودانی
۲۶۷	۴۰ محمد علی خانی
۷	۴۱ مزرعه نثار کاکین
۳۳۶	۴۲ مندرک
۴۷۶	۴۳ وحدت
۹۵۹۹	کل جمع جمعیت دهستان

جدول شماره ۴ ۴

کرمانشاه	استان
اسلام آباد غرب	شهرستان
حمیل	بخش
حمیل	دهستان
جمعیت	ده (روستا)
۷۱	۱ بدره گردسلیمی
۶۶۸	۲ پلنگ گرد
۲۳۲	۳ تازه آباد بدره گرد
۴۲۹	۴ تو میانه
۱۳۹	۵ توه سرخک نثار
۷۴۴	۶ توه سرخک سفلی
۱۶۱	۷ توه سرخک علیا
۱۱۰۹	۸ حمیل
۷۲۹	۹ خپگه
۴۴	۱۰ سراب شوهان
۴۰۷	۱۱ سراب حيله سر
۳۰۱	۱۲ شوهان سفلی
۴۷	۱۳ شوهان علیا
۱۳	۱۴ ظهراب
۴۰۴	۱۵ قوچمی
۱۰۱۰	۱۶ گرد نگاه قوچمی
۳۳۷	۱۷ هله سرخه
۸۲۰	۱۸ حيله سر
۷۶۶۵	کل جمعیت دهستان

جدول شماره ۴ ۵

کرمانشاه	استان
اسلام آباد غرب	شهرستان
حمیل	بخش
منصوری	دهستان
جمعیت	ده (روستا)
۲	۱ امام زاده حسن
۳۳۳	۲ بان در علیا
۱۶۴	۳ بان در سفلی
۶۶۳	۴ چشمه سنگی
۲۲۷	۵ چشمه کبد
۱۸۶	۶ چهار مله سفلی
۱۰۴	۷ چهار مله علیا
۵۳۶	۸ دار کبود منصوری
۲۰۹	۹ داور در میان سفلی
۱۷۶	۱۰ رو تند
۷۰	۱۱ زعفران سفلی
۶۹۰	۱۲ زعفران علیا
۶۶	۱۳ سربکوه
۱۷	۱۴ سرخه خانی
۴۸	۱۵ سیا پله سفلی
۴۰	۱۶ سیا پله علیا
۸۲	۱۷ شغل بهار آب
۷۴	۱۸ قلاجی فتا بیگی

۳۰	۶۹ سها کلک جعفری
۱۰۱۸	۴۰ کمالگیر
۱۵۴	۴۱ کمر سوراخ
۴۱۷	۴۲ گاوانی
۴۳۸	۴۳ مومنایی
۱۶۶	۴۴ میان تنگه منصورى
۱۰۱	۴۵ هیان چقا
۵۲۴۴	کل جمعیت دهستان

جدول شماره ۳

ایلام	استان
ایوان غرب	شهرستان
مرکزی	بخش
	دهستان
جمعیت	ده (روستا)
۱۵۳۱	۱ سراب
۱۶۲	۲ خرابانان علیا
۷۷	۳ خرابانان سفلی
۱۴۷	۴ کل کل
۴۲۰	۵ چالانچی
۱۳۶	۶ داراب
۴۱	۷ دویران علیا
۲۸۰	۸ دویران سفلی
۳۱۸	۹ گاو سوار

۷۴	۱۰ شیر چقا چالانچی
۶۶	۱۱ ماژین
۴۲۵	۱۲ ماژین میانه سرخ
۵۵۵	۱۳ خوران علیا
۱۷۶	۱۴ خوران سفلی
۱۷۹	۱۵ ونیت علیا
۷۰	۱۶ لینجاب شریف
۶۳	۱۷ شریف
۱۳۸	۱۸ حصار شاوه
۲۲۱	۱۹ شورابه ملک
۴۱۶	۲۰ پلنگرد
۱۱۴	۲۱ بلین
۳۳۰	۲۲ جوب گوهر علیا
۸۹	۲۳ جوب گوهر سفلی
۷۶۰	۲۴ کله جوب
۴۸۵	۲۵ ساشیان
۱۳۶۸	۲۶ شهرک نبوت
۳۲۹	۲۷ شهر غلام ویس
۹۸	۲۸ اسماعیلی علیا
۲۱۳	۲۹ اسماعیلی سفلی
۲۰۴	۳۰ چقا ماهی
۱۹۷	۳۱ علیگه
۱۰۰۵۲	کل جمعیت
۱۶۶۷	تعداد خانوار

جدول شماره ۱۴

ایلام	استان
ایوان	شهرستان
زرنه	بخش
جمعیت	ده (روستا)
۶۱۳	۱ کلان
۱۸۷	۲ شاله شوری
۵۳	۳ حاجی حاضر
۲۸۴	۴ نهرخان علیا
۲۲۴	۵ نهرخان سفلی
۱۸۷	۶ علمدار
۸۳۳	۷ چهرمله
۳۶۹	۸ باسکله گرمه
۸۳۹	۹ کپنه کران
۴۶۲	۱۰ چهل زرعی
۳۲۰	۱۱ ویله
۵۹	۱۲ میوانه
۱۴۴۶	۱۳ سرتنگ سفلی
۴۱۵	۱۴ سرتنگ علیا
۱۴۸	۱۵ املاک زرنه
۹۴	۱۶ سیاهگل
۲۴	۱۷ سائیری
۷۳	۱۸ پلیه
۳۸	۱۹ چشمه مرو

۴۰	۴۰ گیلانه
۵۵	۴۱ تَعل
۱۳	۴۲ روان
۲۳	۴۳ میان
۲۷	۴۴ گاومیشان
۱۹	۴۵ کوچهر
۳۳	۴۶ توه سیه
۳۶۲	۴۷ بابا گیر
۳۷۲	۴۸ شورا به ترن
۵۱۵	۴۹ ترن
۷۵	۴۰ صداقت
۸۲۰۹	کل جمعیت نقاط روستایی بخش زرنه
۱۲۸۸	تعداد خانوار

جدول شماره ۴

ایلام		استان
شیروان و چرداول		شهرستان
زنگوان		بخش
جمعیت به نفر	جمعیت	ده (روستا)
۲۱۵	۳۴	ورمیان سفلی
۴۷	۷	ورمیان غسلک
۸۸	۱۴	قلندر سفلی
۶۶	۸	قلندر علیا
۳۵۷	۶۵	بابا شمس
۱۴۵	۲۵	پهنه بر
۱۵۳	۳۰	شهرک سرتنگ
۱۰۷۱	۱۸۳	جمع

توجه: جدول ۴ براساس آمار سال ۱۳۸۵ خانه بهداشت زنگوان می باشد.

لغات و اصطلاحات کلهری

?ā ferat	مؤنث (زن و دختر)
?ā lešt	عوض (این لغت امروزه فراموش شده است)
?ābādi	آبادی (روستا)
?āger	آتش
?alāten	برآمدن
?alāžyan	دراز کشیدن
?aldān	برافراشتن
?alesān	بلند شدن
?ālešti	عوضی
?alqwrānen	آشامیدن
?alwāqānen	قاییدن
?anār	انار
?Āramā	حالت زایمان گاو تا لحظه تولد گوساله
?āru	لته
?arwāw	کشاورز ، ارباب
?arwāwy	کشاورزی
?asemā	آسمان
?āsen	آهن
?āsejar(ā-sen - gar)	آهنگر
?askameli	صندلی (فراموش شده است)
?asp	اسب
?ašqāl	چهارپایان اهلی (گاو و گوسفند)
?āw	آب
?āweŋ	شبنم

?Āwes	آبستن
?āwes	آبستن
?āwhār	طنابی پهن که بوسیله آن مشک آب را حمل کنند
?awla	ابله (احمق)
?awr	ابر
?awšārde	پنهان کردن
?Āxeī	محللی است که برای حفاظت گوسفندان می سازند، هاله اطراف ماه، آغل، حصار چوبی یا سنگی
?Āxor	آنخور
?āzā	سالم
?āzaw	دختر با کره
?āžāžegi	کشیدن و پیچ و تاب دادن بدن
?āžnaften	شنیدن
?efāqa	چاره، علاج، فایده
alti zegānen	جفتک زدن
Bāfa	دسته‌ای از گندم و جو که هنگام درو بر روی زمین می گذارند حدوداً به اندازه یک بغل
balacaq	آرنج
balamerk	آرنج
Balm	ساقه‌های باقیمانده گندم و جو بعد از دورو که بعد از مدتی بر روی زمین افتاده باشند
bālük	زگیل
balyak	شیرین بیان (درختچه)
ban	بند، ریسمان
bān	بالا

banār	سربالایی سخت
baraftāw	آفتاب گردان
bareg	محلّی که گوسفندان را برای شیردوشی جمع کنند
bařü	بلوط
barz	بلند
barza	تپه
baš	سهم، بخش
bawn	بایر (زمین بایر)
bāwš (bāweš)	بغل
bayt	آواز
bayta	ول (رها شده)
bāzeg	سیاه و سفید (دو رنگ) (این واژه امروزه فراموش شد)
bě	بدون (پیشوند منفی باز)
belāwk	دهنه چوبی که بردهان بزغاله می‌زنند تا شیر نخورد
bēmext	بی تربیت، بی ادب
benawā	پی (دیوار، ساختمان)
berā	برادر
berāžen	زن برادر
bere	بعضی
beřēna	چیدن مو و پشم گوسفند
berüwa	ابرو
besk	مشکت
beska	لبخند
beskě dü sēwelě cayd	خیلی خوشحال است (اصطلاح)
besmār	میخ

bětāl	شکسته‌بند
betaw	محکم
bext	تهمت
bežāng (bežan)	مژه
bezen	بز
bezen	بُز
bū	جغد (اسم)
bū	بود (فعل)
büceg	کوچک
buq	بو قلمون
büş	بگو
caft	کج
cam	رودخانه
cam	خم
cām	نمناک ، مرطوب
Camar	نوعی عزا
camari	نوعی عزاداری
capëg	دسته
capëggol	دسته گل
capël	چپ دست
caqal	شغال
caqānen(dācaqānen)	باز کردن
caqin (Caqyān)	باز شدن
carmeg	سفید
catř	گیسو

caw	چشم
cāw	شایعه
cāy (?āw cāy)	سرد (آب سرد)
ce qā-nen	فرو کردن
celās(celāsag)	ظرف آبخوری سگ
Celēs	شکمو
celgānen	سرو صدا کردن نامفهوم
celgen	کسی که سرو صدا می کند (چون اغلب برای سرو صدا سگ به کار می رود نوعی توهین است)
cenāwk (cenāwa)	فک
cenjeg	تخمه
cenjeg sěya	تخمه سیاه
ceqin	فرو رفتن در گل
cerin	صدا زدن
Ceřin	صدا کردن
cerüseyān	پلاسیدن
cex	(آوا) صدایی برای دور کردن سگ
cexcila	هیزم
cika	سوت (صدایی با دهان) جیغ
cīman	چمن
cu	چوب
cü	چون، مانند
cul	خالی (خالی از سکنه) خلوت

culya	جوجه تیغی
cüyak	مثل هم (یکنواخت)
cyani	چشمه
cyaŋ	تشنه
Cyareg	قیچی پشم چینی (سنتی)
dā	مادر
dāl	کرکس
dalāk	آرایشگر مرد
dalāki	سلمانی (آرایشگری)
dāleg	مادر
dalq	تلق، نایلون
dam	دهان
damakāweki	خم یازه (دهن دره)
damanen	دمیدن
daneg	دنده
dang (daŋ)	صدا
dař	گراز ماده
darbāl	آستین
darcegen	در رفتن
darwac	پنجره
darwan	درّه
darz	ترک
darzi	سوزن
dasaixwrd	دو تکه چوب که سوراخی در وسط دارند و در عرض مشک یکی در ابتدای مشک و دیگری در انتهای مشک

	دوغ قرار می گیرد
dasĕnek	دستبند (النگو)
daspĕceg	بهانه
dāwan	دامن
dāwel	مترسک
day	دد (حیوان وحشی)
daž	دست نخورده، سالم
dazürān	نامزد
de weř	بز نر دو ساله
degān	دندان
delak	فشار به جلو (هل)
delenj(deleng)	لباس
depyak	امتحان (امروزه فراموش شده است)
derana	درب
deřeg	خار
deřin	پاره کردن
deriž	دراز
deru	دروغ
deruzen	دروغ گو
deřyāg	پاره دو (عدد)
deřpuk	نوعی جوش بزرگ، کوچکتر از دُمَل
dewā	دعا
dewar	سیاه چادر
dewār	سیاه چادر
dewāy	دارو

dez	دزد
du	دوغ
dü	دُم
dül	دره پهن
dül	دلو، سطل
dür	دور
düränen	دوختن
düwā	عقب
düwaka	دیروز
düwat	دختر
düzama	دردسر، گرفتاری
dyaka	دهکده
Faraji	بالاپوشی که از پشم درست کنند
faraji	نوعی بالاپوش پشمی مانند نم
fecefāc	بیج بیج
fēl	حیله، کلک
fera	زیاد، فراوان
feyal	جفت گیری
fī řen	کسی که اسهال داشته باشد
fika	سوت (صدای دهان)
fīnek	چیز ریزی که با انگشت پرتاب شود
fīqa	صدای همراه اسهال
fīr	سراغ، دنبال
fīřa	اسهال
fīřänen	اسهال داشتن

fis	خیس
fiška	فواره
fiteg	تلنگر
fiz	غرور
fyal	جفت گیری حیوانات
gal	گله، دسته، گروه
gal	لگن، وسط پا
gāl	تحریک
gāla	کلوخ، گل خشک
gamāl	سگ نر
gan	بد، گند
ganāl (ga nā la)	آشغال
ganalxa	آشغال
gap	گپ، بحث
gar	شاخه خشک درخت
gař	گر، مبتلا به مرض گری
gar da gü can	گردباد
gārān	چوب دستی کلفت برای راندن گاو
garda cü cān	گردباد
gāva	فوران
gaw rā	بزرگ
gawān	حافظ گاوها
Gāwasen	گاو آهن
gawgawa	غیب
gawza	غلط خوردن حیوانات در روی زمین

gay	نوبت
gaz	درخت گز
gaz	واحد طول، متر
ge zeg	جارو(این کلمه امروزه فراموش شده است)
gec(geca)	صدایی برای راندن و دور کردن گاو و گوساله
gel	دفعه، بار
gela	دانه
gelačg	دانه‌ای (یک دانه)
gelāl	دره
gelāra	چشم (وسط چشم)
gelü nek(gelënek)	گرد
gen	قطعه
geř	لحظه
gerda kãn	گردو
gerza	موش بزرگ
get	مکث ، درنگ، گره
gev	موی سر (فرفری درهم آشفته)
geva	صدا سریع چیزی
geya	معهده، شکمبه، سیرابی
gezā ra	ضحامت ، کلفتی
gical	مزاحم
gir fãn	جیب (امروزه فراموش شده است)
gisk	بزغاله نوجوان
gisk	بزغاله (بز جوان)
gor da	نافرزدی (ناپسری، نادختری)

gü wař yāg	عوض شده (خراب شده)
gūcān	عصا
gūj	زالزالک
gūl	فریب، گول
gūl	برکه آب
gūr	گوساله
gūr	گوساله
gūrř	قبر
gwān	پستان
gwān	پستان
gwl	گل
gwlam	قسمتی از رود که عمیق باشد
gwmad	گنبد
gwmayl	کف هردو دست را کنار هم قرار گرفته باشد با حالت گودی
gwn	دنبلان (بیضه‌های جنس نر)
gwř ceg	قلوه، کلیه
gwřměca	مشت
gwřz	چماق (گرز)
gwřza	بسته، دسته (امروزه فراموش شده است)
gyān	جان
Hā ji laq laq	لک لک
Ha lu lek	نوعی گهواره، ننو
Ha řin	خرد کردن، آرد کردن
Hā wār	فریاد (برای طلب کمک)
habel	طناب که از رسن کوچک تر است

Haf tā wa	آفتابه
Hag wa	خورجین
Hanjā nen	خُرد کردن، قطعه‌قطعه کردن
Haŋel (Hangel)	زیر بغل
Hāw	هم
Hāw zā wā	باجناغ
Hāwrĕ	هم راه
Haymay	فاصله
He nās	نَفَس
Hecān	هر نوبت استراحت در بین کار یا در راه رفتن یا دویدن
Hěl	هریک از شیارهایی که توسط گاوآهن در زمین ایجاد می‌شود.
Hěl	هریک از شیارهایی که توسط گاوآهن در زمین ایجاد می‌شود
Helm	بخار
Hēmān	هنوز
Heŋ (Heng)	فین (خارج کردن آب بینی)
Hešk	خشک
Hěz ger ten	خیز برداشتن (بلند شدن)
Hi ka	صدای بلند خنده
Hi lā nen	شیهه کشیدن
Hi za	خیک
Hila	شیهه (صدای اسب)
Hiš ten	گذاشتن (هشتن)
Hū kā ra	وارد- عادت کرده

Hū nek	خنک
Hū ra	نوعی آواز
Hūā	خرمن کوبیدن
Hūk	عادت
Hül	بور
Hür	یاد، خیال
Hūr	جوال
Hür deg	خاک قند
Hürd	خُرد
Hüwa	یوغ
Hüya (Hü wa)	یوغ . چوبی یوغ مانند که برگردان جفت گاوی که با هم شخم هستند می گذارند تا هماهنگ باشند .
Jājeg	آدامس
jalāw	چوبدار- خریدار و فروشنده حرفه‌ای گوسفند
Jām	کاسه
Jāmak	آینه
Jamüle	کاسه کوچک
Jār	زمین کشاورزی بعد از درو کردن که هنوز ساقه‌های گندم یا جو در آن به صورت ایستاده باقیمانده باشد که برای چریدن گوسفند مناسب است .
Jār	فریاد
Jār	باقیمانده ساقه گندم و جو بعد از درو
Jāw	پارچه متقال
Jawcarmeg	متقال سفید (پارچه)
Jeft	شخم

Jeftyār	کسی که شخم می‌زند- شخم زننده
Jemejül	جنب و جوش
Jemyān	جنیدن
Jeneg	لباس (رخت)
Jewānuk	جوش جوانی (امروزه فراموش شده است)
Jiq	جوانه
Jiqdān	جوانه زدن
Jiř	محکم، سفت
Jüjeg	جوجه
Jürāw	جوراب
k āyeš (q āyeš)	نشخوار
Ka lāwa	کلبه
Ka pū	قاصدک (گل قاصدک)
Kāberā	فلانی، یارو
kaīgā	گاونر
Kāka	برادر
Kāka	پدر (در گویش کلهرهای ایوان غرب)
Kākila	دندان آسیاب
Kal	سوراخ، شکاف
kalagež	صدایی برای تحریک کردن گاونر هنگام جفت‌گیری
Kalašěr	خروس
Kālek	نوعی میوه، طالبی
kalěn	کلان- بزرگ
Kalgā	گاونر
Kālin	کاشتن

Kamceg	قاشق
kaměl	مدفوع خشکیده اطراف مخرج گوسفندان که به پشم و موی آن‌ها چسبیده و آویزان شده است
Kamtār	کفتار محفظه‌ای استوانه‌ای که از گل رس درست می‌کردند و معمولاً حدود ۷۰ کیلو آرد در آن جای می‌گرفت و در یچه‌ای (سوراخی) از قسمت پایین درشته که آرد را از آن بیرون می‌آوردند، محل نگهداری آرد
Kanü	آلاچیق
Kapar	بالاپوشی که از پشم درست کنند که فقط بالا تنه را می‌پوشاند
Kapenak	نوعی بالاپوش نمدی
Kapnak	کله، سر
Kapül	پالتوی نمدی
Kařak	نوعی بالاپوش نمدی
Kařak	کَپَک
kařeg	خرگوش
Kariwa	زمینی که یکسال آن را شخم نزده باشند
Kāt	زمینی که یکسال آن را شخم نزنند
Kāt	آبی
Kaw	کَبَک
Kaw	کمان (تیر و کمان)
Kawān	تره (سبزی)
Kawar	بره
Kāweř	ترسو
Kawjerat	

Kawl	پوست
Kawl	پوست گوسفند
kāwř	بره بزرگ
Kawrexen	ترسو
Kawš	کفش
Kawzeyaleg	ترسو
Ke leg	انگشت
Ke řānen	چیزی را بروی زمین کشیدن
Kecā nen	حریف را شکست دادن
Kecyā	باخت
Keftata	کنلت
Kelāš	گیوه
Kelāw	کلاه
Kelegakala	انگشت شصت
Kelegatüta	انگشت کوچک
Kelkerden	فرستادن
Kelwā nek	انگشتی
Kepyan	خسته شدن، کم آوردن
Keř	کرچ - مرغ کرچ
Keř	خط
Keřin jeg	دنبالچه
Keris	توده‌ای از گندم و جو درو شده که در محل درو در یک جا جمع کنند و از مجموع آن یک خرمن درست کنند
Keřiwa	باد سرد همراه باران
Ketāw	کتاب

keyar	بزغاله
Keyar	بزغاله
Kez	غم، حالت غمگینی
Kez ga	نان ذرت
Kezr	نیم خشک
Kisal	لاک پشت
Koteper	ناگهان
Kūl	دوش
Kūlā	آلاچیق
Kūlā	آلاچیق (ساخته شده از نی)
Kūma	توده
Kuř pa	نورسته- نوزاد
Kūwa	کوه
Kūwi	کدو
Küz	نوعی گیاه خوردنی که مزه اش تند است و در کنار چشمه می روید
Kūza	کوزه
Kūzar	خوشه هایی از گندم که هنگام کوبیدن ، گندم از آن ها جدا نشده ولی سالم هم نمانده اند که در هنگام برداشت گندم آن ها را برای خوراک چهارپایان جدا می کنند
Kw lūl	بدشناس
Kw lūr	چوب و دندان خراب شده
Kw na	مشک آب
kw řiš	گوسفندی که گوشهایش کوچک تر از حد معمول باشد
Kwāneg	اجاق- آتشدان زمینی

Kwāneg	اجاق که باکندن زمین آن رادرست کنند
Kwāneg	آتش دانی که با گود کردن زمین درست می کنند و بر روی آن غذا می پزند
Kwc	فلج از ناحیه دست
Kwceg	سنگ
Kwcla	کاسه چوبی
kwieg	محل نگهداری و اسکان نوزاد گوسفندان
Kwl	کوتاه
Kwl	کمین
Kwl	کوتاه
Kwl geŕten	کمین کردن
Kwl nat	مشک آب خشک شده غیرمستعمل
Kwlā nen	جوشاندن
Kwlā wān ca	سوراخی دایره مانند در ساختمان که از آن باد به داخل بیاید
Kwlanja	نوعی پالتوی سنتی زنانه
Kwlanji	کزدم
Kwlk	پشم
Kwlken	پشمالو
Kwlnān	محل نگهداری مشک آب
Kwnā	سوراخ
Kwnā	سوراخ
Kwr	پسر
Kwri	کُرّه حیوانات
Kwt	نصف، نکه
Kwtān	کوبیدن

Kwteř yāg	جمامی- کفتگی
Kwtkw̄t	تکه تکه
Kwž̄už	خسیس
Lā	جهت، طرف
La peg	دکمه
La qāw	لگام- افسار
Laceg	دستمال سر، چپیه، سر بند
Lāfāwāw	سیلاب
Lālekyān	التماس
Lānamā	اصل- نژاد
Lapar	کهر
Laq	سست، شُل
Laqa	لگد
Laqānen	تکان دادن، لق کردن
Laqāw	لگام- افسار
Lař	لاغر
Lařeg	لاشه
Laš	نعش
lās	مدفوع گاو
Lās	فضله گاو
Lāskwlān	محل انباشت فضله گاو
Lat	قسمت، تکه، پاره ای از چیزی
Lāw	سیل
Lāwa	لالایی
Laws	لته

Lěc	اطراف دهان، لچ
Lef	جفت، هم سن و سال
Lefāneg	دوقلو
Leq	شاخه
Lequz	متلك
Lěw	لب
Lewař	چرا (چريدن)
Lewařyan	چريدن
Lewěna	آسيابان
Leyar	بزاق دهان
Leywa	ديوانه
Lěž	مايل، شيب دار
Lil	لجن
Liq	چسبناك
Lixařū	روده
Lixen	گل آلود
Lü wat (rü wat)	لخت
Luc	چروك
Luka (lū – qa)	نوعی حالت رفتن حیوانات سواری خصوصاً اسب و قاطر که بین دو و راه رفتن می باشد که سوار را اذیت می کند
Lüla	زوزه
Lüla	لوله
Lülānen	زوزه کشیدن
Lüt	دماغ، بینی
Mā (māya)	ماده

Māca	خر ماده
Mānga (māṅa)	ماده گاو
Māṛega	تخم مرغی که زیر مرغ می گذارند برای تحریک کردن آن به تخم گذاشتن
Māyn	مادیان
meya	بره ماده
Nākāw	ناگهان
Nāsin	شناختن
Naw	نمد
Nāw	نام (اسم)
Nāw	داخل
Nawāy	مبادا
Nāwayn	بین دو چیز (مرز)
Nāwk	ناف
Nāwk	هسته
Nāwkal	کوچه
nāwmyareg	dasalxwrd چوبی که در طول سروته مشک دوغ را به عم وصل می کند (هر دو را به هم وصل می کند)
Naws	میل، نفس
Nāxwra	ناودان
Nay	نی (چوب)
Neqānen	تق زدن، تق تق کردن
Něr	نر
Něr	نر
Newā	جلو، پیش

Neži	عدس
Nezm	کوتاه
Niqaltuz	پُرپُر، کاملاً پُر
Ništen	نشستن
Nū	نو، تازه
Nū(nūwa)	نه (عدد)
Nupelān	خرجوان تازه سواری شده
Nür	نور، روشنایی
Nūřin	دیدن، تماشا کردن
nūweř	گوساله‌ای که او را تازه از شیرخوارگی گرفته باشند
Nūxān	ناخن
pā yaxkerden	پای بند کردن بز و بزغاله
pacya	حصار- پرچین- محوطه محصور
Pacya	چیر (حیاط)
Pal	اندام، شاخه درخت
Pal	سنگ، سنگ نسبتاً سنگین (حدود سه کیلو) که بتوان با یک دست آن را پرتاب کرد.
Palān	نوعی بازی که افراد به دو دسته تقسیم می‌شوند و هر دسته سنگ‌های بزرگ حدود ۵۰ سانتی‌متر مانند ستون بر روی زمین قرار می‌دهند (سه سنگ در یک ردیف پشت سرهم) و نوبتی هر طرف به آن‌ها سنگ پرانی می‌کنند و هر گروهی که زودتر آن را زد برنده بازی است
Palp	بهبانه
Pālyāg	پالوده شده
Pameg	پنبه

Par	کنار
Par	پَر (پرندهگان)
parcin	پرچین- حصار
pārin	گوساله که دو سال سن داشته باشد
pas	گوسفند
Pas	گوسفند
pasagān beka bareg	گوسفندان را برای دوشیدن در محل شیردوشی جمع کن
Pati	مفت، خالی
pelateg	طناب که گوساله را با آن می‌بندند
Per	پُر
Perc	موی سر، موی جلو سر
Peřtal	لباس بی‌ارزش
Pěs	کثیف
Peši	گربه
Peyāg	مرد
	کمر بند پارچه‌ای که به دور کمر بندند و همچنین قن‌داق
Pežen	نوزاد را با آن می‌پیچند، کمر بند (امروزه فراموش شده است)
Pežma	عطسه
Püqāla	تاوُل
Püš	علف پوش
Pūt	پیت، حلب
Pyan	پهن
Pyani	عرض، پهنا
qab(qap)	گاز به وسیله دندان

qāl	فریاد، سر و صدا
qalux	قاشق بزرگ
qalxān	سپر (وسیله دفاعی)
qan	قند
qapāl	کف دست
qāqe nak	اولین شیر گوسفند بعد از زایمان که به شیوه خاصی چوپانان آن را می‌پزند
qāqenak	اولین شیرین گوسفند که به شیوه خاصی پخته می‌شود
qāqwł	کاکل
qarsa qwl (tarsa qwl)	سرگین (مدفوع) الاغ و اسب
qasi	شوخی
qāt	طبقه
qatd (t)	قرض
qaü	گنده- بزرگ
qawceg	گاز الاغ، قاطر و اسب
qawzāx	جلبک
qāywš	چرم
qažmari	مسخره
qec	سم گاو و گوسفند
qec	سم گاو و گوسفند
qel	خاکستر سیگار
qelā	کلاغ
qelā	قلعه
qenyāt	کمبود، نایاب
qerān	خشک سالی، نابودی

qeřdeg	اندك
qerqereg(qerqenak)	آروغ
qertanen	قطع کردن ، بریدن
qerten	خسیس
qeti	قحطی
qewālteg	صبحانه (امروزه فراموش شده است)
qež	موی سر
qin	قهر، لج
qital	لاغر و ضعیف
qors	وزین، سنگین
qūcil	تیرك بلندی در سیاه چادر
qūl	گود، عمیق
qūlānen	قولی قوقو کردن
quxel	نگهبان مزرعه
qw rex	غرق، مرتع
qwl	پا
qwmc(qwm – ca)	پرش
qwpyān	فرو رفتن
qwřęg	گلو
qwrinjeg	نیشگون
qwrqaqwrq	قدقد
qwrūženak	نای
qwřūženak	ضروف
řapūl	پنجه دست
raq	خشك

řār	بی توجه، حرف نشنو
řaš	سیاه
rašeg	وسيله‌ای برای حمل گاه و گندم و جو
rasen	طناب ضخیم و دراز
Rasen	طنابی که از موی بز درست شود
řasen	طناب (بلند که از موی بز بافته باشد)
rāw	شل، آبکی
rāw	سرو صدا- فریاد
razānen	وصف کردن- شرح دادن
řazm	مفصل
řě	راه
rec	منقبض- سفت
recegyān	یخ زدن، سفت شدن
reclak	اساس- بنیاد
reft	باران همراه باد- باران شدید
remānen	ویران کردن، بر زمین زدن کسی یا ستونی
řenin	خراشیدن
rep (repa)	صدا
rešānen	ریختن
řewākānen	ربودن
řewar	رهگذر، مسافر
řewi	روباه
reyan	گله گوسفند
rez	ردیف
rezānen	ریختن

rezār	ردیف، صف
ric	حالت جمع شدن و سفت شدن چیزی
řipuk	قی اطراف چشم
řiš	ریش (موی صورت)
řiš	خرایش
řišeg	ریشه
řiteg	فضله پرندگان و ماکیان
řix	ریگ
řü	صورت
řü	رخ چهره
řükānen	تراشیدن- خراشیدن
řūla	فرزند
řün	روغن
dān rune	روغن حیوانی
rütal	فقیر
rūwat (rüt)	لخت
řūž	روز
s ā weřen	بُر نر
s āwa (s āw ā)	بره‌ها- بزغاله‌ها
Sā	سایه
Sa xwř	سرگین
Sān	سنگ
Sāq	ساق پا، ساق درخت
Sāq	سالم
Saran	نوعی غربال

Sařasař	عرعر (صدای الاغ)
Sāwerēn	بزنر
Sawl	سرو
Sawz	سبز
Sawzelāni	سبزه زار
Sawzi	سبزی
Sě	سه
Sef	سیب
Sel	بلع
sel wajā	نشخوار حیوانات
Selādān	بلعیدن
Selm	احتیاط
Selp	تفاله ، تفاله چای
sem	سُم اسب و الاغ
Sem	سُم
Semānen	سوراخ کردن
Semāt	کود حیوانی
Senāw	شنا - استحمام
Senāw	شنا - آب تنی
seng (seŋ)	میخ چوبی بلند - سیخ که برای وصل کردن سیاه چادر به کار می رود
Sepel	طحال
Sepya	شپش
Seqān	استخوان
Seř	لیز

Seřin	پاک کردن
serüt	(serüt هم معنی balm است)
Sewata	سبید
Sewek	سبک
Sexel	سنگینی معده در اثر پرخوری
Sexma	جلیقه زنانه
Sexwlma	سُقلمه (مشت)
Sěya	سیاه
Seyaī	حوض آب
Seyakar	سار
Sěyamāl	سیاه چادر
Seyaperüsenak	پرستو
Seyaw	اُبَهت ، سهمگینی
seyāwena	بز و بزغاله
Sezga	چندش - لرزش بدن
Simuku	پیاز وحشی - نوعی گیاه
Sis	پژمرده - پلاسیده
Sisařeg	سوسک
Siteg	غل زدن آب
Sitegasarān	گل مزه
Su	فردا
Sük	کنج ، گوشه
Sün	ستون
Šün	اثر (جای ...) دنبال
Süna	سن ، آفت گندم

Sür	عروسی
Sūr	شور
Süwa	شش- ریه
Süwar	داغ
Süwarmeg	سرمه
Süwarža	سرخک
Syam	وحشت، ترس
Šā řu	آخرین برداشت محصول جالیز، طوری که بعد از آن جالیز را رها می کنند
Šačtan	عنکبوت
Šafaq	صبح زود
Šak	میش نر جوان
Šakat	خسته
Šalāk	گوسفند
ŠamŠamakūřak	خفاش
Šāmü	هندوانه
šan	شانه ماندی است با دسته ای بلند برای جدا کردن دانه از گاه که بوسیله آن به هوا پرتاب می کنند و باد گاه را می برد و گندم باقی می ماند
Šan	شانه (برای جدا کردن گاه از دانه)
Šān	شانه (کتف)
Šaneg	شانه سر
Šantin	لاف و گزاف، دروغ
Šaq	ترک، شکاف
Šāqā nen	آواز کبک، مرغ و بلدرچین

Šāqenzi	مباهات، فخر فروش
šārden	پنهان کردن
Šaü (Šayw)	پیراهن
Šaw	شب
Šeř	کهنه
Šeř	کهنه، پاره پاره
Šzēr	شیر نوشیدنی
Šēr	شیر جنگل
Šēr	شعر
Šēr	شیر آب
Šeřiqa	صدای تیر- جیغ
Šēt	دیوانه
Šewak i	صبح
šewaka	وسيله‌ای برای حمل گندم و جو و کاه که از نخ‌های حاصل از موی بز می‌سازند
Šewān	چوپان گوسفند
Šewānen	به هم زدن، خراب کردن
Šeweg	کابوس- بختک
Šěweyān	دیوانه شدن
Šeyaceg	بخشنده- دست باز
Šik	حریف، هم‌رمز، یار
Šipa	شیهه (صدای اسب)
Šipā nen	شیهه کردن
Šiř	شیشکی
Šü	شوهر

Šü	شوهر
Šüne pā	جای پا
Šuř	دارز
Šüwam	تخم ، بذر
Tākāna	گراز نر بزرگ
Tam	مه
Tawr	تبر
tayra	راهزن
Teka	چکه ، قطره
Tēla	کوله بار
Terūska	نورکم
Těšŋ (těšeng)	تیشه
Tika	لقمه
Tisken	پشمالو
Tix	تیغ
Tüle qeso	صبح زود
Tūpin	مُردن (برای حیوانات)
tuštir	بزجوان
Tüteg	توله سگ
Wā	باد ، هوا
Wac	جوانه درخت
Wacga	نوازد حیوانات (بچه)
Wahār	بهار
Walŋ (walng)	برگ ، ورق
Waŋ (wang)	گنگ

war	پیش (جلو)
Wař	گلیم
Waran	میش نر
Wārān	باران
Wāřeg	جوجه (از جنس ماده)
Wargen	پشم بره
wark	بره کوچک
Wark	بره
Wart	شخم
Wařt	شخم
Waša	عقاب
Wāwašen	باد بزن
Wāy	فرار کرد
Wāyen	فرار کردن
Wayw	عروس
Wejāx	اجاق
Weř	گیج
weran	میش جوان
Weřāz	گراز
Weřāz	گراز
Weřseg	گرسنه
Weryā	هشیار
Wěřzeng (wěřzen)	زانو
Weža	وجب
Wežānen	وججین کردن (جدا کردن)

Wěžen (wěžneg)	نوعی الک برای غربال دانه‌های گندم
Wežin	وجین
Xā	تخم
Xāl	خال، نشانه
Xālū	دایی
Xalya	زراعت
Xar	الاغ (خر)
Xarama	خر قوی و گنده
Xarangez (xaraņez)	زنبو
Xārceg	قارچ
Xareg	گل، خاک
ši Xareg – e	خاک رس
Xarege hešk	گل خشک
xarmān	خرمن
Xasūra	پدر و مادر همسر
Xasūrān	خانواده همسر
Xaür	خمیر
Xaw	خواب
Xāwan	صاحب
Xāya	بیضه
Xazaw	غضب
Xel	گروه قومی - طایفه
Xelāt	خلعت
Xelatānen	سرگرم کردن - گول زدن
Xelëf	حلقه

Xenya	حنا
Xeř	غر، چرخ، دور
Xertenak	غضروف
Xěšt	خشت
Xětga mety	غلغلک
Xwal	خاکستر
Xwar	خورشید
Xwayšk	خواهر
Xwāzmeni	خواستگاری
Xwlk	خُلُق، رفتار، تعارف کردن
Xwlxwla	غوغا
Xwri	پشم گوسفند
Xwri	پشم
Xwsa	غصه
Xwtānen	غرغر کردن
Xwtaxwt	غرغر
yerxa	یورتمه
Zemga	محل اسکان کوچ زمستانی
Žanin	به حالت به هم زدن حالتی که در مشک ریخته باشند برای تبدیل به دوغ و کره

کتاب نامه

- ۴ ابوالقاسمی ، محسن (۱۳۸۰) تاریخ زبان فارسی ؛ تهران : سمت .
- ۴ اسماعیلی منوچهر، صفری مسعود، مرادی صباح و دیگران (۱۳۸۲) جغرافیای استان کرمانشاه . تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
- ۴ آرانسکی ، ای.ام. (۱۳۷۹) مقدمه فقه الغه ایرانی ، ترجمه کریم کشاورز ؛ تهران : پیام.
- ۴ افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۱) کرمانشاه و تمدن دیرینه آن. تهران : نگارستان کتاب
- ۵ افشار سیستانی ، ایرج (۱۳۶۸) مقدمه ای بر شناخت ایل ها ، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران ؛ تهران : نسل دانش .
- ۶ انوری، حسن و گیوی، حسن (۱۳۷۱) دستور زبان فارسی. تهران : فاطمی.
- ۷ باقری ، مهری (۱۳۸۲) تاریخ زبان فارسی ؛ تهران : قطره .
- ۸ ثمره، یداله (۱۳۸۰) آواشناسی زبان فارسی (آواها و ساخت آوایی هجا) تهران : مرکز نشر دانشگاهی.
- ۹ جعفریگی، خسرو (۱۳۸۲) مردم‌شناسی قوم کرد. کرمانشاه : زاینار.
- ۱۰ خانیان سومار، یحیی، نسخه خطی دفتر اشعار، نگارنده
- ۱۱ رخرزادی ، علی (۱۳۷۹) آواشناسی و دستور زبان کردی؛ تهران : ترفند .
- ۱۲ سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور (۱۳۸۳) گزارش اقتصادی اجتماعی استان ایلام، بی‌جا.
- ۱۳ سلطانی ، محمد علی (۱۳۷۲) ایلات و طوایف کرمانشاهان ؛ تهران : موفق .
- ۱۴ سلطانی ، محمد علی (۱۳۷۰) جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان؛ تهران: شقایق .
- ۱۵ صفی زاده صدیق (۱۳۸۰) دایره‌المعارف کردی، تهران : پلیکان
- ۱۶ طیبی، حشمت‌اله، (۱۳۷۸) جامعه‌شناسی ایلات و عشایر؛ تهران : انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷ فردوسی ، ابوالقاسم ؛ شاهنامه چاپ مسکو .
- ۱۸ کریمی دوستان ، غلامحسین (۱۳۸۰) کردی ایلامی ؛ سسندج : دانشگاه کردستان .
- ۱۹ کلاوس میثائل زهربرن (۲۵۳۷) نظام ایالات در دوره صفویه ترجمه کیکاوس جهاننداری؛ تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۴۰ کلباسی، ایران (۱۳۷۶) گویش کلاردشت (رود بارک). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴۱ محمدی ناهید (۱۳۸۳) پنجره‌های خسته، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری نیکان فکر.

۴۲ معین، محمد (۱۳۸۱) فرهنگ فارسی؛ تهران: امیر کبیر.

۴۳ موزونی، رضا (۱۳۸۱) بی‌شو اگر بچیدن...، کرمانشاه: انتشارات چشمه هنر و دانش.
